زاهد خلوت نشین باز بمیخانه شد
از سر پیمان گذشت بر سر پیمانه شد

مغبچه می‌گذشت راهزن دین و دل
در پی آن آشنا از همه بیگانه شد

بخشید ... شمس و قمر ...
از نجم ... فلک گر

جانم وردورشناتلی تنا نا وردرنا ورتن تنا تنه نا ورتان تن تمه تن تن تا تن

لی رفتاده خواری را قبلم وریچ

صبحدم چون آن صنم سوی چمن نظاره کرد ... و تا زلف مشکینش مرا آواره کرد

رنگ گل از رشک رویش جامه را پاره کرد باد یادم آیم سیاه مشکینش دیده ام خونابه کرد

گفتم به یگانگان دل دینی
گفتا ز ترسان نیست یقینی

نفسی به تو زلف گشت بهانه مسوز
یاد دل الم دارد آتش افروز

چون لب من سوی تو آمد بسوز
گفت بعد ازو لب یار است بهم

عذر خواهی کنم بجرم قتل
عذر بر تو ز آن گناه شیرین

گفتم رحمت گفت که عالم است
دو عالم ز درگاه ابری تمام است

گفتم قطره‌ای ز دریا بیشتر نیست
گفتا جرم عالم اینقدر نیست

دیدم بجام جوش الم به یک پیاله بود
نقد ارادت و کار دولت حواله بود

چون تاب دل و غصه و تشویش عاقبت
ترا بار غم از دولت او بود

در فصل بهار جام گلهای بهار خواه
هم گل از دم نغمه جام هم همیشه بهار جام

احوال کنار جام از بوی دار جام
هم عشق آن جام هم جمشید از

هم تو هم دلم تماشا دارد تو هم
تو تماشای ذوق ذوقی جام در فصل بهار

مولی شب مهتاب یار و نست از نفس دار
قهر بلی ریزی از عمر بار بار

بخشید آنکه شمس و قمر را فروغ و فر
از انجم سرکه داد برج فلک گر

مغبچه عشق گذشت و زو ببرد دین و دل
در پی آن آشنا از همه بیگانه شد

خلوت نشین باز همچنانه شد
اگر گذشت بر سر پیمانه شد

هر شب ز غمت ناله بر افلاک زنیم یار تغون — نبضم از موج طپیدن خوش تر میزند

از دست دگر جامه جان چاک زنیم یار تغون — پند ستی میکند خون گرمیم فصادی

شبها هنگام بلبل ز زاری بید و گل میگفت سحر که خنده میزد و بر شکایت او بته بلبل

ای مرغ چمن امشب خداقی و ارغنیانی کرای ناوولات تهیم بوی ... فی و ارغنیانی

[illegible] سرگی با حق

می مخور عوض دلها

قدر علی ای یا حق
خواجه قطب الدین ولی دریا

مقام در دل ... از آواز جان [illegible]

ذوق ... خوب ... از زمین

عاشقی ... ذوق ... [illegible]

چشم دارم که نگداری از فسردگیم
ببر احیائی دل مرده مسیحائی تو

بقلم نامه اعمالم اگر گشت سیاه
میتوانی به یکی شست که دریائی تو

ترک چشم مخمورت مست بالودنی ها
می کشیده مشرب با توصد نشانی ها

لنه ورق ... درد و جهان ... جاودانه
گدای خواجه ... عزت

چه خوش ... وقت ... نزدانه
هستی ما ... جگر ...

[illegible] کیدیا ... دین موری یا علی
[illegible] با موری لطفی

از غم عشق ... بازی عشق دارد ... ها
تا هوش ... دو ... گشته

ساقی ... از عالم ... ها
بسوزم ... پای ... افتم

خرابات ... جاودانه
بخدا ... جلال یا حرمی

ملک ... اوستا ...

جو گذری ... لوری
دارت یاری ... گذری

بلبلی ... از خانه خود
که خالی ... خانه

به بدنامی برآورد هم نامی
دگر ناموس در از من سلامی

نمازی میگذارم در خرابات
که وردی نه رکوعی نه قیامی

بابو ا با ملکه ور منجانه منزل داشتم
یار عیقبان ... اشک آهی داشتم

روزگاری بحجره دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

ای پادشه که [illegible] صبوحی بینی | صبح دولت میدمد کو جام همچون آفتاب | تنم تنم تننه [illegible]

برخیز که در خواب نخواهی دیدن | فرصتی زین به کجا باشد بده جام شراب | [illegible]

صبا اگر گذری افتدت بکشور دوست ای وای
بیار نفحه از گیسوی معنبر دوست ای وای

فدوی لب دلجویت من وای
ترحم کن خطا صادر شد از من وای
بلاگردان چشمان و دهانت من وای
الهی زیر لب خندیدنت من وای
قربانم عشق [illegible] من وای
[illegible]

بجان او که من از شکر جان بر افشانم وای
اگر بسوی من آری پیامی از بر دوست
چه باشد ار شود از بند غم دلش آزاد ای وای
چو هست حافظ خوشخوان غلام چاکر دوست

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست
منزل آن مه عاشقکش و عیار کجاست
شب تار است و ره وادی ایمن در پیش
آتش طور کجا وعده دیدار کجاست

[illegible]

خدا را [illegible] نقاب از روی بر گیر [illegible]

[illegible]

آنکه ترا تاج جهانبانی داد
ما را همه اسباب پریشانی داد
پوشند لباس هر که را عیب دید
بی عیبان را لباس عریانی داد

زان باده که در مصطبه عشق فروشند
ما را دو سه ساغر بده و گو رمضان باش

یاد ای دل تنگ مرا مونس جان باش
وین سوخته را محرم اسرار نهان باش

تیتم توم تته وو نابی تا ورنابی تاره دلی
ورتم ورتم توم نتره وو دلی

ای صبح مدم که وقت نازست بشنو
وی شمع بسوز شب دراز است بشنو
پروین تو بجای خود نشین ساکن باش
این قصه عاشقان دراز است بشنو

ای بلبل ... اوقات خالی بود
... بزبان تو خواست در ... خانه

من چند آشنا سی ... خون جگر
حال ... ای ...

... یاد ... ...
... ...

پروین ... ...
... ...

اوچھی ... اوچھی ... بال ...
... دو ... ...

ژھ ... کینچی ... بی چھی   بابا کاشی کو کی چھی
سالی گوشاقی چھی کو غمخوار   جانی تو سمسار ... بابا   شالی کو کی چھی غمخوار

جای گنجایش خفا نه در کاشانهٔ جم
که اینجا الفت هر صاحب خیال یاد می آید

دل من می طپد در چمن که ای یار می آید
بلبلم فرود وصل از دو دیداری آید

من هر دم من لیسم من
اول تویی آخر تویی ظاهر تویی باطن تویی
من عاصیم من بیکسم تو بیکسان را یاور

وقت سحر وقت مناجات های
چه در وقت که برکات نیا
از که بدی کرد به یار
ترک عمل کن که دوی سات نی
ثنای جام دارد

نرگس همه شیوه های مستی
از چشم خوش تو وام دارد
ما و می و ذکر ان تقوی
تا یار سر ندارم
کس کس
کردن فلک
ببر از
یاران

بی تو چیست دوباره فلک
کردن فلک
نیست جی
جوان یار
کس لالهٔ
تندری
وقت صبح
موقع

ای ز کیفیت لبان از رخت حنای صبح
در تماشای تو باشد دیده بیتابی صبح

سینه بود از دل طپان پای ز دزدید برون
وره و درود لب من اگر بیدار افکند

زانکه صورت ابرو از سجده خراب آمد برون
صحم چون ماه نو بسم الله آمد برون

این نشان دوری صوحی بینی
بر دل دور خواب طبع تو می بین

یا رب ز دو کون بی نیازم گردان
وز افسر فقر سرفرازم گردان

در راه طلب محرم رازم گردان
زان ره که نه سوی تست بازم گردان

باعز [illegible] قرین بی
بیتی ایچهال [illegible]

الست انکه [illegible] کاشته وال
وارد صحت باده بل

یا علی و جه [illegible]
پیشم باد هو

نحر و نو خانه [illegible]
نیشه باده بل

روی [illegible]
بنده و نیو باده [illegible]

[illegible] پیو
دراز کسی پیو در استنی

بو دهی چم لسنه تاو
[illegible]

[illegible]
اث او دلی تا

بوشته نزه برنگ بری
باره جها و کتا

دراز یو دل تا
[illegible] لچه چوی چهراز ز زی

[illegible] لبوان
سو یار لبوتی کهو

بیجا ارم [illegible] جانم
[illegible] بجای قلبی

سیر دردی یاره چه جور ارائی
آنچم بجای و بجای نمی آئی

ای یاره نشان چی تازه ترکت
ای عجیج نیچم [illegible] چارت

سو یار کیوی کم [illegible] [illegible] چه لکه و دی
دور ماسه [illegible] لوی هجس کیوی

جیف که از تاب و تابا
نشناسی

بیجا سی نمی آئی یار لته چه میرز آئی یار
آئیم ژ کجای کجای آئی

شمع دل من سوز و من روی تو بینم
با یار تو باشم تو یاران دل شناسی

روی ما
صبح وید ای شاهی در کهف بالکن
بالای چوچ الابه هج بلبل چود دن

آنچم تو یس چه کوروس و قرقل ان
حاصل چی [illegible] ن کوروس
[illegible] مال بنشن بلیغ صبح یلی و

یار دم [illegible]
صحن یار و دار تار دار دای

روی ما
صبح و میسر و [illegible] یار [illegible] تر [illegible]
روی مجر سیاه یاو یار بال [illegible]

زلف تو بران [illegible] چه جمالک
ابر آلسیم از مهر جودت چه بجا لک

اوو شته شته و بیره دیره تا و ر
[illegible] ورتا تا [illegible] تدرو ای دوت

بزرج و لم یار صفت ینجه ادی دوت
ژیر دل فن نور نکس اعجب کنو چه نجاکله

[illegible] ای وار [illegible]
ای زافی ما فور دحاظ [illegible]

تاب دل می نیوینی روشت ته جلبی
چور جلیم یار وسی
حرج مجنت نه دارم چیزی

[illegible]
للہ وں تہوینم موزیار وسی کمش حوتی زار و [illegible]
برچند نظر کنم بو برابه دل

شہزادہ کشمیری

یار تو خون میویتہ [illegible]
اودن باجہ چیاتہ یار دودی

اودن باجہ چیاتہ یار ودنی

[illegible]

از جیوی اودن واجو می

از بعد لوز یوتن قول کلہ اودن

دستور [illegible] جام لادن
اودن باجہ چیاتہ یار دودی

یار [illegible] کہ یارم [illegible]
[illegible] از جنگ [illegible]

خاک [illegible] یار [illegible]
[illegible] جان [illegible] جای اقا [illegible]

[illegible] جشم جان [illegible]

[illegible] تا [illegible]

[illegible]

مقام بہاس

ای صبا طرب فزای آیی   از یمن قدوم تو ہمہ رنج بر خیزند   از کوی کی برخاستہ [illegible] بگو

ور خاک کدام زمین کف پای آیی   بشرا القدم جملہ شفای آیی   ای گرد جشم آشنای آیی

ای [illegible] قوم قوم تو [illegible] آیی
ای گرد جشم آشنای آیی

ای [illegible] [illegible]
[illegible] النظام [illegible]

تا جہ [illegible] تو [illegible]
ای [illegible] قوم [illegible]

اژدری جلوہ کنان باسرو ساز و انداز
عشقہ باناز و انداز چھوہ باساز و انداز
یمی نوورجی وچھ او عجب انداز
زونہ دچھ سونہ آنچھ یار نشہ باز

یلہ مرجہن پیاوم عجب انداز
ین تو وسم وو لالہ وو عجب انداز
رحم کرتہ تو فضل کرتہ تو
تو تصوری وستاری وو عالم الغیبی

ساقیو ستی نچی بین بہاری
چھا بہوی چہ بالن چہ بالی
تراہ دول بزنت نہ زونم نازنین
اگر چہ حسن گشت وہ چو یاران نازنین
صحبتم ساز عزت نہ زونم نازنین
بادہ عیش جام و دانہ زونم نازنین
اگر بہ جنبش تار برشاد شو شوقہ کستان دارم
بہ نالہ و آواز دل

سعد از یکہ بہاری وین زین کی بہاران
ای از رخت ہر خار را سامان گلستان در بغل
ہر جا کہ رفت و رو کند آن تو شگفتہ گل بہ بر
کوہن موری کریم کتہ ریا
ہر ذرہ را از داغ عشق خورشید تابان در بغل
صبح قیامت می نہد از شرم دیوان در بغل

تی دردی بیدادن و چمن آسی عار
لیمبرت انوفی بزون نانی
باوتھ بالی وین بیالہ بار
بالہ پیوم بادہ داد چشمی دی
دلی بزت زول دال
بوشم چندن ملی یالی
باوتھ بالی وین بیا نوبہار
دوقہم باد عشق الگری بال دردی

چکس نو زیبہ ادہ ذبہ نائی
عالم ہمی از رشحۂ بحر کرم اوست
عالم شدہ بیدار ہنوز او بہ شکر خواب
باوتھ بالین وین بیا نوبہار
آدم کف خاکی ز غبار قدم اوست
نازم بوجودیکہ طفیل عدم اوست

ای جان ترا ز جان نگاهی چو تیره او
تن کامه قرار عزت دیباچه معنی

ای مولوی تیروی مجد و دید و دین او
ای بیخود در حسن عنان بلا کنده او

معلوم شود باطنی ... ما
قرو داد شود ... نبود جز ...

گر عار کنند خونی تا بانی ما
گر رنگ برد و قرشنه از بانی ما

ای دل دم صبح می نماید بر خیز
خالق در قبض ملک ید بر خیز

افتاده نیز بر خاک خندان تا کی
افسرده شوی که کس نگوید بر خیز

ما ئیم که در هیچ حسابی نائیم
خالی و میان تهی نشیان تا نیم

بلخ خاتمی الکرم و باشاه جلالی
بنام ختم بر مدد با شاه جلالی

تو نظم آن بی نسب بهال
او علی الحجه خود نسند ندی

تو قیدم از ل ادبی
وبری اتاه نسب به حرنیدی

آن دم که حساب نقد و ورد ان طلبند
زان دره که در حساب تا ید بانیم

ایام من حسن باشد حشتم رینبا باشد
زین العابدین نگر مدد با شاه جلالی

ای که بدر ماندگی پناه همه
کرم تست عذر خواه همه

بطفیل همه قیوه بهم کن
ای اله منع اله همه

قطره ز آب رحمت تو بس است
شستیم نامه سیاه همه

زلف شبرنگش که یاد صبح سرگردان او نشست
گوی حسن دلبران امروز در چوگان اوست

توبه بری رسید و وقت دیقانی گذشت
ای بلاور لحم شانی ... در جهان

آنچه باقی مانده بودم دیر پنانی گذشت
در جوانی حاصل عمرم بیاد دلی گذشت

چشم کافر کیش او پیوسته میدارد بنیزه
در کمین جان کمان ... ست در قربان او

صبر از عشق بجان ... [illegible]
درچمن قمری ... [illegible]
اگر از سر داده ... از ... سامان [illegible]
قرار جمعیت عشق دراز ... بخشد ... می کند
بهر عاشقان دیوار باد
در جنت خلد را آتش بیاد
تو نخوشی ای ز باغ ... بچکارت
منم عاشق بر داغ ... سازوار

منسار ... جبین که چنین هم نباشد
در جهان که چنین هم نباشد

شتربان صحرا نشین گر بمیرد
شهنشاه سند نشین هم نباشد

بهروی وقت سر رود تا نیم بانگ روز
از آواز برکردن ... از آب دارد

چند روزی ... [illegible]
خم به ... خاکی ... [illegible]
در جرابات جهان چون ... دولت افتاده او
چون فتح از دولت ... می ... [illegible]
پرواز ... [illegible]
اعجاز حق ... [illegible] ... جمال

دلا بی باجه میگردی تو در کوی حبیب من
الهی گم شوی ... تو هم گشتی رقیب من

بدل ... دم سردی که رخ زردی برون آید
نگاهی کن ... از سالی بجال من طبیب من

بیدارم کرد و گفت مرغ سحری بیدار شو
برخیز بوقت صبح که تا ... [illegible]

تو سحری ... [illegible]
تو سحری ... سحری بیدار شو

کرد ... از ... جانانه جود
دلت ... [illegible] ... جود
برق در جان ... [illegible]
... [illegible] ... پروانه جود
... [illegible] ... رنگ روی یار شد
... [illegible]

گرنه ناوک نشنوانند کتاب فغان
دل یابی نکند او لعبدای زلند

گلی بود لالہ چند نیز و جود حرم الجد
آفتابی نیکی با اصابی الجد

صبح لذوذ زینند بحر بند مهر بند او آزاد شد
جان بود زاغ دیبی ... جمال بر دو تن

لب او روزه دار و دهنی ... افطار شد
لیز شد جوهری ترشند عید شد افطار شد

مبادا کسا به سر راهی که عاشق فردی باید
اگر یاری شود پیدا از اهل دردی باید

در دیر تنم قوم تنبه در دور قوم
او در قوم او دانی تدانی نادر دور قوم

کشندش سر ز نیش مردم که مجنون عاشق از آن شد
چه شد معشوق اگر آن بود عاشق مردی باید

یم است ظالم بجا در دوری بود
عشق تمام او دید

زچشم مست ساقی و دام او دید
بخشش یا ... جام او دید

خنده زنان سوی چمن می برد
ساقی با لب نشسته صبا بوت

از جان است رفته پیش می برند
بار جو در محفل من میرد

رشته در گردنم افگنده دوست
می برد هر جا که خاطر خواه اوست

ای رخت شسته تر از دامن سحاب بهار
چشم مخمور تو گیرنده تر از خواب بهار

لازم عهد جوانی است به کار دنیا
روشن است این سخن از تیرگی ابر بهار

با محمل لیلی ... دود گرد
با تیغ و بیدریغ ... برقرار ماند

مقصود بارت ... گلستان و خار ماند
دیوانه ... ز دیبا و دار ماند

دل با رشته ... تن از نیم الفتن
... وطن را

کشتم تو سر ... خنجر را
اروی تو چمن خنده ... چمن را

مست بیاکی می [illegible] نه از یک ما
تا بود [illegible] نیز [illegible] خانهٔ ما

آنقدر سوخت که از گفته پشیمانم کرد
برگذشت به بحر [illegible] تو گفتم باشد

آن شب [illegible] جو [illegible] رسوای گلستانم کرد
همه از گل [illegible] بو [illegible] بیش [illegible]

ور [illegible] بحر تو [illegible] خانم کرد
[illegible] از بی [illegible] اشک بدامانم کرد

آب عناب بتابان غسل را
تو شرم هم نگهدار پروردگارا

در جوانی شمع دانش را فروغ دیگرست
میکند افسرده پیری شعلهٔ ادراک را

به جرم من مخور پروردگارا
به نیکی بده بار پروردگارا

از هر جهت امید [illegible] دارم
ز ان رو که تویی پشت پناه همه کس

یارب تو یکی عفو [illegible] گناه همه کس
روشن تو یکی از [illegible] گناه همه کس

در [illegible] خود با [illegible]
که در خانه [illegible] پیش [illegible]

بود آیا که در میکده [illegible] بگشایند
گره از کار فرو بسته ما بگشایند

یارب تو اگر نکو کنی بدی را چه شود
بکام همه از نیکی خود مقبول اند
کس تب لاکواس ولبه بالوی

ور آدمیت [illegible] ردی را چه شود
مقبول اگر کنی ردی را چه شود
چھن بو لدبی پال وشیاری

چھ بو دمی [illegible] بهاری
[illegible] صاحب یاری

[illegible]

[illegible] جور جور [illegible]

[illegible] دوره [illegible] یاد

[illegible]

صفحه 49

ارمانه مین یچهٔ دل انتی
بره نولب بهار سوادو چھ

تمی پیاله ... وتی پرسون
بوه ما ... یار او تار وی چھ

ای عاشق ... زن نو دود تا لودت گوه
آتش نو جود خوردی دوددت گوه

دل دادی و دین دادی و ایمان دادی
ای جعدوی ... جانان سودت گوه

نشانه کجنشدی

کول علم منز تس ریس
نر اکار روارت سوکارن

صبح شد صبح که تا جام تمنا بخشند
یا للی یا للی بلا کم ووت
می عین خنده بگل گریه بمینا بخشند
صبح شد

جٹ چی تنگ سینه شاہمار
ونه چهو چاشوبان جندرهٔ تار

از گره تا چلم ایی عار
زی نته پپه گنی وبو زار

پوچول بلبلن بخشن بهار
زی نته اده کنی وبو زار

ای دریغ درین باغ تماشا چه میکنی
دو تا سوری فانی غوغا چه میکنی

صفحه 7

گل رفت و غنچه رفت چمن برگ ریز شد
سحرم ووت بیدار بیا بلبل آمد
ما بر سر و بیم تو تماشا چه میکنی
تد چی درکس و سرخوش بخرابات خرام
گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد
تا به بینی که نگارم بچه آئین آمد

مقام دیو کند ۴ راگنی مالکوس تا دو ساعت روز از آواز
صوفیه بر آورده اند

جان ما گفته حافظ به شنید از جبل
عشاقان به تماشای ریاحین آمد

بر لب نهم لب [illegible] غم دل [illegible] عشق
در پیچ و خم [illegible] بدخشان [illegible]

ارزاده ام از شور [illegible] چمن
درم دل گل [illegible] زچمن چمن

[illegible] تصور کردم
[illegible] ارزو درج [illegible]

ز بیشانی [illegible] گویم تا کم [illegible]

تا کی غم آن خورم که دارم یا نه
برکش قدح باده که معلوم نیست
این دم که فرو برم برارم یا نه
وین عمر بخوشدلی گذارم یا نه

ای صبا از من بیا فی جانب جانان ببر
تحفه بگذارم سوی جانان جان ببر

[illegible] تو [illegible] بجای [illegible] تو
[illegible]

شنیده ام که [illegible] ملا [illegible]
[illegible] خسرو [illegible]

مه کیا [illegible] گوی برهم
مدن و ارو [illegible]
بالله حال دل یاد [illegible]
مه تراوت [illegible]

مقام ملدو تا ساعت روز از آواز [illegible]

سر آورده اند

[illegible] دل [illegible]
[illegible] ای صبا [illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible] نظام الدین اولیا [illegible]

ثالثه

ورد واکه این جامع شرح بیان بر درد است
نشستی در این راه دریای بیکران است

شرح بیان چه پرکنی تمام و تنان چه جوی
کلمه که وحدت اصلی تمام و تنان نیست

ملامت دل الهی گرفتار است
از قفس آزاد میکردم

اگر مقصود شمع و شب ... عالم است

[illegible]

ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود
وین بحث با ثلاثهٔ غساله میرود

آن چشم جادو دل عابد فریب بین
کش کاروان سحر بدنباله میرود

چشم که ... کلاه
...

زلف مشکین چه ... قاتل من
بشفاعت گرفت دامن

وصال او ز عمر جاودان به
خداوندا مرا آن ده که آن به

بشنیدم از دوماکی نعیم و در بیشم ولیک
که دارد دوست از دشمن نهان به

مشتاقم در تمنای او و در دل تمام
...

بیا تا ... دوست
اندر پای او ادم ...

ثمره و ... دوست
... و در دل دوست

دوم و ... خیمه ... سجده
طاف میخانه ... پای ...

مجنون ... بر ... تو را
... مشکین ... تو را

آشنا ... این ...
... نادمان ...

[illegible]

[illegible]

زلفش با نگر شرمنده باشی ترا در دست زیبائی قباشی نبقد امروز را خوش دار صاحب

تو می باید که دایم زنده باشی که در هر خانه زیبنده باشی مبادا در غم آینده باشی

[illegible]

خیال خانهٔ هستی وصال یارم سوخت خیال نیک کسی آنجا بیاد شمع داد

خزان رسیده گل از جوش نوبهارم سوخت بجای شمع دل آن درد و بیقرارم سوخت

چمن کی تخت پر جس دن شہ گل کا تجمل تھا ہزاروں بلبلوں کی فوج تھا اور شور تھا غل تھا

خزاں کی دن جو دیکھا کچھ نہ تھا جز خار گلشن میں بتاتا باغباں رو رو یہاں غنچہ یہاں گل تھا

مقام عراق مخالف از شعبه است وقت سرود تا یک پاس روز

حسب لکم برای خفقان نافع است

[illegible]

اول عراق ...
ونی اس جان گندی آبی

نو چہ لکان گندی ...

بجان زیب یان پیہ باسی
ونی اس جان گندی آبی

ہی ہای ہی ہی ہای ہی ہی
ونی اس جان گندی آبی

زہی خجستہ زمانی کہ یار باز آید
بکام غمزدگان غمگسار باز آید

مقیم بر سر راہش نشستہ ام چون گرد
بآن ہوس کہ بدین رہگذر باز آید

ز نقش بند قضا ہست امید آن حافظ
کہ ہمچو سرو بدستم نگار باز آید

ترہ وی ترہ وی ترہ وی تانی
تہ تہ در در تن بر دل تا در تن

جانم ز کعبہ تا بہ کویت ہزار فرسنگ است
بدین دو رنگی ... مدام جام بگیر
کہ در طریق محبت ہمہ یکرنگ است

تنا در در دل تا در تن
قلیل و ...

دل ... ضعیف ...
... بیدار ...
در در در تا نی ...
آہ آہ آہ

دل مطلوب اگر رنگ بست آن رخسارم یادم دارد
ز دل یاد دارد آن مستی ز بسیارم یاد دارد
تا کی [illegible] یادم دارم بشنیدن
بیادم دل از تابی از [illegible]
زن دیگر دولت [illegible] دور [illegible] آوردن
هزار خوش گلی در دو تن آوردن
لب از چوبی یکه [illegible] سیل
چه خوش [illegible] کسی یاد دید

ھمیدانم چرا گردون بکام من نمی گردد
کدورت شهسوار آنکه حلال کرده می آید
کمان ابرو گل [illegible] و تیر کشی بر میان بسته
پریشانی اگر عیب است زلف یار هم دارد
خمار آلوده چندین خانه ویران کرده می آید
برای کشتن عشاق سامان کرده می آید

ز شب تا [illegible] چگونه [illegible] نازی
بیداری [illegible] دیده بیدار چه دانی
توبه ای خوری عشاق جگر خوار چه دانی
ندا [illegible] حال دل از [illegible] چه دانی
تا بهم [illegible] بپرده [illegible] دانی
پرده بر انداز [illegible] دار
رخ بنمای [illegible] خانگی
تا [illegible] عقل بر وید [illegible]

چون فاخته فریاد کنان بر سر سروی
حال دل مرغان گرفتار چه دانی
گر گرچه جام پیاز نگری
سوگری [illegible] هست [illegible]
هی [illegible] وتتی [illegible] کری
هنری هست [illegible] دل
[illegible] ی سبزه کی

سودائی شدی سبحان نور
قرار بران [illegible] منصور
می کلی جانی [illegible] هو سور
قیامت [illegible] زی دور [illegible]
سودائی [illegible] بیت [illegible]
[illegible] پهلوان [illegible]

دو دمی پی کله تی سوی منظور
پوران آتی بشاه منصور
شب یار ز سر گذشت ما را
آتش بجگر گذشت ما را
می کلی جانی گو هو بسور
سورش بتبدیس سنبل نور
چون برق ز سر گذشت ما را
شوخی زلف گذشت ما را

از ناله ما چه خبر داری
از غم هجر [illegible] بیخود چه خبر داری
[illegible] از چه خبر داری
این آب ز سر گذشت [illegible]
خون از [illegible] چو [illegible] چه خبر داری
زان پیک نامه [illegible] رسید از دیار دوست
آورد خبر ز جان ز خط [illegible] غبار دوست
وصال [illegible] دوست
خوش میتوان نشان ز جمال عز و وقار دوست
خوش جنبش [illegible] حکایت [illegible] و بحث [illegible]
[illegible] عشق [illegible] چو [illegible] یک [illegible] نرود تا [illegible]

نقش [illegible] هرگز نمی [illegible] مغرور [illegible]
اگرچه صحرا [illegible] بیابان ما
تنا الکعبه صحرای [illegible] کعبه [illegible]
[illegible] ز [illegible] بیابان ما
اگر [illegible] بسم الله نوری تاج عنوان ما
[illegible] قیامت خط شیراز [illegible]

بال افشان بال [illegible]
از آینه بار [illegible] زر [illegible]
[illegible] جباتوی [illegible]
[illegible] چه [illegible]
خام بال [illegible]
از آینه [illegible] زر [illegible]
های الفی [illegible] چیزی
لعل [illegible] یاری زن
[illegible] بی [illegible]
[illegible]

کنی زره ییمی چوشنه زوره
ام تیی دی شراوتم یاری زال

روزبه چشم
وارچشمه سیند جس دارو گری
دل برار بوشنه ترن ل

پریشته ده سانا تی   تس بیا چس برای
لوکولا چھو یا منی   لمکرشیان برای

روزبه چشم
چشمه تهزی من کامن تی   سندر اشیم پورسا مالی
سندر چیه لانک تمنی میز
ردکو لا چھو یا منی

دوبه خوشه دوبه چس برای
دوکولا چھو یا ما تی
یا مای دو دور جانونی

یاره پوشن زه بو ما
اوہم برتی بو بای

چون بخندد لب شکر بارش   مغز در استخوان شود شکرین
لوکو قاصدی پر اگلو دارم
براد واز دل پر درد خاطرم
بیا دا بدیدنان انتظارم

زلف کج تنها نه بر رخسار یار افتاده است   هر کجا کنجی بود در دست مار افتاده است

خوش عنبر نشان ازدر جهان زخط مصحف بنفشه زار دوست
خوش حشمت تاب عرق وحجت یافتیم
کلاه داوری عشق در کوی او
این نعل جرم حریم خوش در کعبه
زان پیک نامه میرسد از یار دوست
خون از یاد ار جرجری اینم آب زسرگذشت زار
ازنالہ ما جرجری
زانم بجز انفعال جرجری

اگر نه مسیح الله نوری تاج عیوان ما
ته تنا الکعبه صحرای است و الکعبه ول سیم
ننگی تا قیامت وخط شیر از قرن ما
گرد و خوش زر و سعت مشر بیابان ما
نعلگی ستی هرگز نمی قشد مغرور
اگر چه صورت مصر ارض لاهور ما

بال غسان پابل جرو یکی می
آرزو تیغ بار صاحب زرد رشتاتی تور

عرض جهانوی نوز و بیرو
آنکه بی کار ستم تیغ نی سرو
خام بال آتشی بی بوم چالشی
آرزو تیغ صاحب زرد رشتابی نی
ای الفی خوش یعنی حوری
یعنی دوی زار و یم یاری زران
نی نعره علی اکست نی لای نی
پنج سلم بهرام کم ها می

نی کزره یمی ... زوره
ام ثبی وی ثرا ... یاری زال

پیر شته وه سانا تی
لس ست یال چس براتی
لوکو لاجیو یا منی
... کرتیان براتی

سندر ادیشم پور سامالی
سندر جیه لانگ ثمنی منیر
چیمه نهدی من کامن ثی
یامنی

مغز در استخوان شود تلخ برین
چون بخندد لب شکربارش

بگو قاصد که پیغام دارم
ز اوردو زدل پر درد و خارم

بیا دار ابد نشان انتظارم

زلف کج تنها نه بر رخسار یار افتاده است
هر کجا گنجی بود در دست مار افتاده است

جز خاک لوی در ایام تا وی
مالی پیمانه لی از رباب کسی

کند کی دید کس قدر گیسوی دوست
دو دیده پاک لوست گو

عاشقان روز حق ... جز خاک در دوست ...
از دو جهان ... نگار افتاده است

حال عالم تو چیدلی تو او را نداری جنت
چون ... تو ... گرم کار افتاده است

گره ... دو درس ... کاست ... کی ... آی دوست
سور عالم حبیب او ... دو دیده پاک لوست گو

در دیدن دوست دیده می باید
در هر دو جهان گزیده می باید
تو دیده نداری که ببینی او را
عالم همه او دیده می باید

چون ... دیدم ... جانی ... دیده
چون ... در کنارم باشی ای یارم

... مدام در کنارم باشی ای یارم
... باشی ای یارم

ذره عشق ندارد آفتاب
با همه روشن تقابل میکند
... چندان گل می کند
در حقیقت قتل بلبل میکند

تا جمال دوست پیدا دیده ام
خویش را آشفته شیدا دیده ام
هیچ که حیران جمال او شدم
خویش را در جمله پنهان دیده ام

ساقی شراب لاله گون ... پیمانه ده مرا
ساقی تو بر کش جام می مطرب نواز و چنگ و نی

کامل ... جهان ... جو ... در
ذهن ... ترس ... چیزی
دل ... جو ... دمبدم للون تار
... چنگ ... نی ... لالا ... تو
... تا دیدن ... ترا

آن طاقتم ... تا ... در ... سبو ...
دی روز توبه کردم و ...
خاک بر سر کن غم ایام را
ساقیا برخیز و در ده جام را

فصل بهار ... باغ ...
جان ... در آمد بیاغ ... پیاله ...
... جنگ ...
... دمبدم للون تار

ما بمحرابیم ... تو ... ننگ و نام را
... نیست ... تو ... خام را
... دین و ... ازرق فام را

در آغوش جرم خلوت انداز آن جو گوش نبودم
عیید انم چه کردم تا بر تو آن عدم رفته

بلبلی بلبلی یلی لا بیار جیلی
چه تمنیم بیت گرد بوی وقا می بندد ای یار
بیار حنا می بندد ای یار

بوی گل تو ده و بوی ختایی بندد ای یار
می تو دین یافت گرد او قبا می بندد ای یار

نرگس ... ملسا
دل ... یار گوئیم ملسا

فیرنا فیرنا فیرنا شن
دیرکوی گا جینی فیرنا شن

تی ونشتی ولیسی یار گونه میلیسا
تسلکت بیرام گر کندی دیریا

شو قه چاپ جو رالیس عنبرو یاو شم دیدار بال و دسند رو
بو جیت جلیم عبرو عشقه تاره سیث دو درجیان تن

قل ار بزه ایس جیه جنه بیه بیا لی
تا پهکیری بیه تیه و تر ستر ترا تی

یاون دو دوم ... برا
دیر کوی گا جینی کیو تا تی

بره بیتم کو حق و اینیه سودایی در دادم
زبان با حق در گفتار و دل جای دگر دادم

طبیبا جز خدا رحمت ... بیه چاره نتوانم کرد
ازمی ... سودایی در دادم

سه تاله
دلهای اسیران چقدر سوخته های
امروز برنگ دگر افروخته های

فردای قیامت بگیرم دامن
من با تو کنم آنچه تو کردی با من

سه تاله
دیدی که چه گفتی و چه کردی با من
کافر نکند آنچه تو کردی با من

دل بردن و دل دادن و دلدار نبودن
این طور جفا در که آموخته های

سه تاله
شاهی چو حبیب آید در بجور چرا باشم
دل ... حبیب آمد محو جرا باشم

ای ... دل چون ... یار ...
یاران ... صیاد ... چون ... باشم

تا قبله بود قبله ما ابروی او
[illegible] ... و بالکل تیغ تیز تو نالهٔ صبحگاهیم
[illegible] سر فتاد بنده تا پادشاهیم

کی از سر کوی تو بمحراب توان دید
تا قبله بود قبلهٔ ما در ابروی او

گردی بجز دو نهای چکنند کس
وانگه ز بسم تکسانی چکنند کس

تا او کم از قلم بود تیغ و دور زبان
مدعیم چه دم زند شاعرم و سپاهیم

بیت اگر در عالم عشق و طریق خلد برین
فیض بخشش بیش از فرح بخش است ابر روی ان
بر کشتی و دامن تو همیشه از سر شوالله
لی اتکلف ملک کشمیر است بر روی زمین

من از تو مانم از تو جانم از تو جانم ازو
تن الا به تنها داری چرا بیگانه می آئی

به قصد قتل مشتاقان چه تو مست می آئی
و ازان بود تیغ اتم بیگانه می آئی

دل در برِ جانی برده بود
در پی صید بر دو لب خود نبود
بود وصال تو تنگ خود نبود
دل داده وصل تو خود نبود

خلوت گزیده را بتماشا چه حاجت است
ای باد صبح جلوه و دشت بهر چه
چون کوی دوست هست بصحرا چه حاجت است
گاهی بنگفتی آه گدا را چه حاجت است
تا بود شدم بود بمیدانم حاجت
اخگر شدم و دود بمیدانم حاجت

دل دادم و دین دادم و ایمان دادم
سود دادم و سود بمیدانم حاجت

محبس شیراز ... کرد
اقبال بهار دوران ...
مبادو نصیحت پیری با بیری

انداز چنین دل الحالی کم داد و
ای جانم بری گلی ...
امروز تو تنها ... و فرد او دانی

ای پاره ... جانی ...
از ... الا انسانی ...

بیت

[illegible]

نوه شیب ہر اوک انتر ویشو   اژ جیک سے خواں زوہ چی واون   زبي ڈور ہبري جیک گه ناون

رایشه ولیشه ہو نشراوپاں   سندري اشو کوپي تراون جیک   اک ڈور کنی کبوت شیاون جیک

[illegible]

بیت

نورو ور صاحبه [illegible] ہا [illegible]

مردم ہندی [illegible]

[illegible]

جام جم دارم جم جم دارم

[illegible]

ای دل دیدم در ... که عاشق شوند

سکفت ... در عالم ... کجاست

... تا ... بادام

بجز نقش دگری خود انگشت میدهیم
در جهان از سر گذشت رسم ... آخر

در بودنه صفت ... کوبت گردم
بر بودنه بشور شمع رویت گردم

از یک سخن تو زنده گردد مرده
قربان قربان یک گفتگویت گردم

... دل ... عادت ...

... وصال ... تو ...

زلف ... دوری ...

پیری بیار رسید و شور جوانی ز سر گذشت
مو در کشت کاسه و حواز هوا پرست

هر که شد خاک ... سری پیدا کرد
دانه با خاک چو پیوست سری پیدا کرد

تا تو عریان نشوی ...
بیضه چون جامه فرو ریخت پری پیدا کرد

... زخم ... نزار نا بیدن ...
چو ... تا ...

از زلف سیاه تو قسم
شام سیاه صبح امیدم بی تو

دل و دین برد نگاه تو قسم
بعد فتنه نگاه تو قسم

من بنده آشنا پرست

دلی دلی

تو این نو نہالی

من آن مرغ خوش الحانم که بیرون از قفس هستم

با قبال بهار از من زر نوبش چران و برم

همچو نقش دگری خود امکان میدهیم
در جهان از سر گذشتن رسم سیماب است و بس

دو بو نه صفت گرد کویت گردم
پروانه بشوم شمع رویت گردم

از یک سخن تو زنده گردد مرده
قربان قربان یکگفتگویت گردم

پیری بار رسید و شور جوانی ز سر گذشت
مو دار گشت کاسه و حواز هوا پر است

هر که شد خاک شبق ترک و بری پیدا کرد
دانه با خاک چو پیوست سری پیدا کرد

تا تو عریان نشوی پا علایق سری
بیضه چون جامه فرو ریخت پری پیدا کرد

دل و دین برد نگاه تو قسم
از زلف سیاه تو قسم

هندوبت برسلمان خدا برست
من بنده آتش‌پرست

دلی دلی توم تنه تنه تنه دیرنه
دیرنه تدرت دلی دلی

ایناک شکفته خوشی اولاد
قوابی تو ترانی باپیدر خاک

در در توم تنا توم در توم توم
تا در در توم در توم در توم

من آن مرغ خوش الحانم که بیرون از قفس جستم
باقبال بهار امسن ز شوخی چراغ دیدم

چیه تنه بی وسن کس جیم ماری
سیاه چشم ازش جیسن ماری

تی جیم شس زن ساری
چیه تنه بی وسن کس جیم ماری

عنبر عنبر جانس
زمین دوب جیسن ماری

بوجی هندری تا جیس
بوجی هندری تا جیس
عشق با عشق
بوجی هندری تا جیس

من آن مرغ خوش
مرکه من تو دادیو
جام جامی بیاری
کرم من از کسی

همه نفع دیگری خود را کشش میرسیم
در جهان از سرگذشتن رسم شیماب آییز

دو بونه صفت شرید کویت گردم
پروانه بنور شمع رویت گردم

از یک سخن تو زنده گردد مرده
قربان قربان یک گفتگویت گردم

پیری بار رسید و شور جوانی ز سر گذشت
مو دار گشت کاسه و حواز هوا پرست

هر که شد خاک شیخ ترک و بری پیدا کرد
دانه با خاک چو پیوست سری پیدا کرد

تا تو عریان نشوی به علیت نبری
بیضه چون جامه فرو ریخت پری پیدا کرد

دل و دین برد نگاه تو قسم
لعل فتنه پناه تو قسم

شام شد صبح امیدم لی تو
بر زلف سیاه تو قسم

زخم در دندان ندارد تا لبت بوسی ندارم
چو نی خطم که در دو جا دو با تو تا نفسی دارم

هندوستان بر ... حسن جنداز ...

من بنده اشنا ... بنشت

دالی دالی نوم تنه تنه تنه دیرم دیرم نزنه دالی دالی

اینا شکفته خوش اولاد او لیرا

تو ای یو تو آلی بابو ... خالی ما

نادر ... نوم در نوم در نوم نوم

در در نوم ... نوم در نوم در نوم

... الله ... بار ...

من آن مرغ خوش الحانم که بیرون از قفس هستم

با اقبال بهار امن ز شوخش چراغ دیدم

چیه کننه چی ... چشم ماری

شباه چشمه ... چشمن ماری

نی چشم شن زن ماری

چیه کننه چی ... چشم ماری

... عنبر ... عنبر ... چاس

زینن ... چشمن ماری

عشقن ... بریم ... ییچی

... دول ... شن

... عالم ... ماری

... ییچی

توغی بنذری تا ... خبن

... بنذری تا ... ییچی

تو ... بنذری تا جن ...

چون ... عالم ... توی بی ...

... ذنی تا ... سن ...

... سنکو ... ززبان ...

[illegible]

آن ترکی بنماز ... [illegible]
[illegible] ظالم ... [illegible]

[illegible]

گر ز قند تو مجمع شکر ز ابر نوا
[illegible] از [illegible] مجموعه

بر زمین [illegible]

در چشم تو گل پرده نقش است وگرنه
هر موج که از رنگ روان میرسد عشاق را

خرقه پوشی مجو تماشی نیست
عشقبازی منبر آرایی نیست

جرعه جرعه خون دل نوشیدن است
کار رندی پارسایی نیست

[illegible] عیار [illegible] باید
[illegible] باید

[illegible] جادو [illegible]
تکلف بر طرف [illegible] باید

[illegible] وفا داری تا جان تو [illegible]
[illegible] داری جانان [illegible] داری

[illegible] روی جان [illegible]
[illegible] داری

[illegible]

[illegible]

[illegible] نیم [illegible]

وای [illegible] نامی [illegible] نامی
[illegible] نامی وای

یا علی یا [illegible] علی یا علی یا لا علی
علی علی علی [illegible] علی

نور تو روشن دیده و افتاد بر
در صفت سر بناز آمدم
جان تلف از روی پیاز آمدم
اسم از بتو ناز چه امید در

گل که بلبلان عشق است
لی او بتو قبله گاه ما

عشق است الفت بیدلان
سر تا تم عاشقان عشق است

روز یکه دمید روح آدم به بدن خواندند فرشتگان بلحن داوود لا علاج حرف درد بی دوا خواهیم تو شد
شد حکم و درآ نمی شد از ترس به تن در تن در تن درآ برآ از بر تن آنچه دیدم از جدائی ها جدا خواهیم تو

الم توی دل به دو اداد ما
بتو جان تیغ جفا دادما

ای عیسی بتو بیمار باز آ بیا بالا بلی
وز روز تندو گل لحن باز آ بیا بالا بلی

مجنون شد جان جو تو نیم داد
در کوچه عشق تو جان جو تو نیم داد

در تن ادر تن تادر در
دیوانه شد

خلعت ناز نیاز از تو گرامی زیبد گر کنم ناله و فریاد دل آزرده شو نشود مهر تو از دل به محبت سوگند
خط تو خال ترا حسن ترا می زیبد بر در اهل کرم شور گدائی زیبد عاشقی همچو منت نیست بالله سوگند

لب لعل غمزه او
تو لب جان چو روز چه تو با لب جان
طاقت حرف ندارم برباتت سوگند
قاتلم غمزه تو جان ات سوگند
گل شده غنچه صفت دهن بر باتت سوگند
غمزه ات جان قسمت سوگند

هرگز گله از ستمت یار نکردم مردم ز غم و پیش کسی اظهار نکردم ای ماه منی گل سمنی کلبه احزان شده رو

چوتاله

ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو   درودر ودرتم تهم تحم تنه تنه او واتی   ویم ورویم وره

تاج شاهی را فروغ از گوهر والای تو   تو واتی تمدر تمدر تنه تنه تنه تنه   تمدره ورتای ودرورتانی

رفت دست از کار شاه و ماه یار از دست رفت   شب شد از روی تو روشن روز از آهم شاه

چون تمام چنگه دست از کار و کار از دست رفت   چرخ را از شیشه لیل و نهار از دست رفت

نگرو گوان یم ... پانٹس چھ ... نگرو گوان ... مان ...

کتاب ساری ... ماری ... کنڈ ...

نار ژول وعدہ نہ تڑتی پیٹھ ... سوری کس ژھالنس پیٹھ بنہو

مداح شام پنہو ... کالم ... تہ منان ...

بوزتی ... تی وندن ... تی ... نو سی واژ تی پوس اینا تی ... ... مل

یاوی اینا ازمان اینا تی کھمہ ور ورتا

یکی ... ... ور ... چھم کھہ نار اوت ... کیو ... ... شوچ ... بوچ

نہ پیٹھ

زار چھب تو این شیوہ ... لا انیدہ ... بگلا

یارم بلا پلہ لالی یارم ... یارم بلا پلہ لالی یارم

زار چھور وشتہ مسکینا چہ چارہ نتہ سہ شت ... ... یوہ و کولی کرد مرا بہ نیجم

نو ارشاہی و فریاد نو گجا ببرم ... و و تتہ مندر ... مدح ... موقافی ... ہیوچہ ... مشکاہ نیکی اہلا ... صبحم چون رخ نمودی شتہ یار

قمقا ... ... گھنو رودی چون آفتاب بدیرون ... کاشی و ارد

... ... نیر غمال ... نیتہ مندر ... ... شتہ ... گل گیمو گل گیمو جنیتہ چال ژرتہ ... مباش گل گیمو ... گل گیمو

ورددن ... ... وارما غریبان ... ... نہ ... تہ رکتیدی

... با عشق میباش گیلا ستہ ... لیباو لابسہ ... گل گیمو

... پوشہ ... پتھ ... ...

اتہ اتہ واتی ... ہم ندر نای آرشہ بول می جایان سمنی لی ... دی

ورتای ... بلی نہ مرادما مدعہ ... ... گل سمنی

باعشق میباش ... ... گل گیمو

... بیلو ... تنگ ... پہ ترن ... ... تہ جاوو

... زال ... ... گیمو

... ... نارہ

ام وی یار بولس مار — عنبره می لگشه بامی
چاو نس [illegible] می چاو نس بحا — شسته وه سامانه بری کامی

چان بچ یانچ ووه بری کامی — اجاجالی یار رووی یا
دی کیاه بیو لگم کری — تمشیدره ورتائی

از ملامت گر نمی‌ند لشند دل کی عارها — شور محشر خندهٔ کبک است در کهسارها
از نسیم نوبهاران غنچه‌ها آشفته شد — گل نمود آشفتگی از گوشهٔ دستارها

نی حرام است و در آن بزم که عشاق هست — خوب تیغ است ورا خانه که یاری هست

لطف دان عیسی جانه — روز و دو مینه کر بوزاری هست
برچون بزم اوروز کر یاری هست

میوه تی عمک [illegible] — بی یتر انقدر رس تاجید
مینه بر در [illegible] تخوانه شده — لکز لکز لکز لکز دردم
درنانی ورنانی [illegible] ددنی — جلد الحمدی

یار چون تا بور خ خودنمای چیشت
شیشه چون اندر بغل شاه قاته عبل چیشت

اوس عشقی من نل ... گو چیدائی
ساقیو بلا بی ... ناوی

اورده لوو نار عشق
یاد ... ونزی بتوی

نج چون زنا نحش
جنزه ... کونزی

سوی ... ومیر
... ندیی

وقت وزنیم ورتا تنم ورتا تورم شه تاره والی وو

انجمن گلشنی شد ... تا تحل چیشت
سا یا پاره یاده انقدر تغافل چیشت

چار پاره پاره ... دارم
نظرها ... پاره پاره دارم

از دو چشم ... نظاره دارم
انجمن جامه پاره پاره

وای یاد وصلم ... دولی اوره
نشته ایم کرد از دل ... برد

هر چه گفت از کاوش مژگان شیربین

تا در دولی ویم ورته تبلیله اوره بته تنه ویم ورتا و رنای واری

نگاه خونم نخورد نگاه خالم چید

از اشک زاهد بخون مسکو دو طی
رنگین ورد مِی بسجاده گلگون کرو بس

مقام حیستی تا لب ... بر اور ارنی
فوس ... دفع ... حرارت برنی ...

[illegible]

تیمتی ترتی دردی

عالم نعمه اصحاب عشق یا اللہ کوہ

وللانا درتن ترنمه ترنمه جانم

درو نادر تانای تانای تن تن

تی تی تن ودرتن تن تن ترتی تانه

تو زلف عنبرین جای او به نای

جان جان جان ترنمه ترنمه

درتانای تم درو ترنمه ترنمه

تم تانای تی تم ودر تن

تم تی دردره تانای ویلم

بحر دور

ساز تو اگر ساز کند ساز حسینی در رقص در آید فلک از نغمه ساز ش پژمرده دلان زنده شوند از گر نغمه تو
شاید که طواف تو کند ساز حسینی از آب اروانی بر دو آواز حسینی گویا دم عیسی شده و ساز حسینی

بحر دور خمس الاتهنگ

ای طفلی تا دل و قرار عیدالی تنور

ای محبوب شاهان میفیعی اما تمیدالی تنور

ای بر بر روی آنها زد و دانه جوای لیلی

ای تا چند لیند ای نجی صلح بیهانی تنور

بحر دور جانانه از من بوسه گلی بر بی تم

من آن عشق ترنم انکاری کنم

از قول قالدرستم حالی و ترم الرق

بیجوم ترنم شوق ای تم و

شش اتهنگ

نه همین که دمی راز دل با تو گویم لب بر لب محل آمد از تو بهم گر سر طلبی بیا زمانی بنشین
نه همین که دمی یکدمی با تو بویم سر در سر زلف تا بدار تو بهم تا آور روی تو در کنار تو بهم

یلم یلم تاره در تی

یلم یلم یلم تانای یلم

جان در گلزار داغ دوری جو ماه گشت

داغ دل از تو قلی چشم سیاه

کی ای تا رصو تا شکوه از گردون بیم

ای وای ای عین که ملک دین آزار من است در کار من است

ابر اوسوی ابرا وارئ تا وارم ما
عاجی بکلاه یک اشا دارم ما

در دو در وان تو کرم دارئ فریاد و فغان
وجا از دولت عشقت همی دارم ما

ماشند بی بر بیت بی نیرد بیکم
چشمی گوده بانی نغمی فرمده بانم

بر بوی اشنائی گرنکند از ان گل
صدرنگ جا فشانی دردم مجوده باسکم

جو حافظ در قناعت کوش از دنیای دون بگذر
وحی با هم ستم بر دل جهان کسی بر نمی ارزد

در دم شور رخسار کردی زیبکان نگاه
که یکجو منت دونان بصد من زر نمی ارزد

چون زمینی رد که بام از تیزی باران کند
بمی بفروش دلق ما کزین بهتر نمی ارزد

آن سرو روان تا بگلستان نظر شد
صفت گل بوس بال پری دار شد

بوانتم جوانیه طفی بجانم
سحی من ابدرخت نظر با دو رئ

از ان جابر فرشی از دم بار آید
عمر بلا گه بیرانه سرم باد آید

زندگی خوب بست اما مردمان زال نجبر
امتحان گر به من اینقدر درکار نیست
چشم من خشی است آخر ابر و دریا بار نیست
های های هی هی افسوس اینجا هیچکس بیدار نیست

تا نه وردو تلفا
تقدر وانی دو است

بی شغنو بلی جابی
بمشغنو یاره بلی

تواجوجی نوا که دراق
لشکن کره تو نوبی

اه زنه سحی نانه کره ودم
ونان ذرم تاره توقی

سحی انتوتی سحی یا جمان پو ول
مشغنو بی مه مشغنو

ای عاشقان کی با دل پر دانه نیستند

ای دل با جان آن لب میگون ز دست رفت

بیا دردم دوای دردم

حق با شوق دیدار تو دارم ای

منادی است در کوچه میفروش گریبانش گیرند و دامن درزند یکی بیا با ما کنج این کینه داری ولیکن کی تا شی رخ بر بندای

کار امروز تا هر که پا بند هوش گشتانش بد بوان مشتان بر بند که حق صحبت دیر بینه داری تو کز خورشید و مه آینه دار

از راه وفا ... عالی

از زلف چین زلف تو

عمر تو ...

از من خبری بگو بیارم می مرود در اشتیاق می گفت ببتو گل بو نمیتوان کردن دست از تاز بر کمر مگذار

کان سوخته تو در تنهائی ای بی تو حرام زندگانی وچمن رو نمیتوان کردن تکیه بر مو نمیتوان کردن

عبادت ...

و دیدم امروز بر زبن خ قمری میخر امید و زیر لب مگفت خط مشکین تو نقش تازه پرکار یست

همچو سرو روان بر بگذری عاقل از فتنه میکند حذری مصحف روی تو نزا سیراره از زنار یست

ای آفت جان سرو روان باز نگاهی

قربان نگاه تو شوم باز نگاهی

گردی به عبث دل شده از ناز نگاهی

کن کج دیده آفریدم در محراب ابروی

بی از چنین ... [illegible]

مست ... [illegible]

بوز تو روز تو شاقی مرض عشق عرض چشم جان یار و مطلوبی مقصودی کمانی

قدمن وندیوسر

بر زه چشم لوران تقصیر

نغمه پرواز شوخکی طناز

دلبر با خوش ادا اسرا با ناز

بنت صوفی چو صوت ... [illegible]

من ابرم تا یاد بی بود ... [illegible]

دامن ... [illegible]

بابروی فتنه انگیزی به نرگس عالم آشوبی

بچشم سیه ترکی از خال زنگی مسلمانان گرفتارم بدست نامسلمانی

ببالا آفت آبادی بگیسو کافرستانی

بمژگان فرنگی قلندری نباشی عجب دیوانه مستی کو خوشرو ... و نادانی

وصل از روی جان ... تماشای ... [illegible]

دیده بیدار ... [illegible]

از برای دل ... [illegible]

قطره تا واصل دریا نشود

یا ترین یا تر مایلی یابی خطره

گر روم مرگ نه بینم روی تو

تلخی مرگ گوارا نشود

بلبل ای دو دا داده تن دو الاست ام یالا نوشد

بار دو دو تن تانی تتانی در آن درتن تتی یار تتی

تن دو درتن تتی بار تتی تن تن درتن تتی در تانی تتانی

ور اگر در درتن نتو نو بابی تو تو

ای زیبا های من تو تو

بی رو بتو خانه ام نگر دو روشن   تو که ای نسیم داری زروفای لونشانی   منم آن غریب مسکین ز قفس برون فتاده

خورشید اگر ز سقف می آویزیم   هر سان دعای ما را الجناب سلیمانی   نه سراغ دارم و نه دارم نه نشان آشیانی

ای صبا مژده بهار رسان

لوی آن زلف مشکبار رسان

فرصت دریاب ای قاصد

او وه تحفه یار رسان

رفتی دل خوش کن و بر صبر گذار

دل خوش کن و بر صبر گذار انتظار

تو صبر و به جام لبی می نوش

نقطه جان برده دارد و نرد

ورد نسیم شاید و بو باری برد   می زنگ ز سنبل آن شبیب گرد   از صحن چمن چو عزم گلشاهی کنی   در بین گلشن چو فتاح مصحف

هر چند ز هر باد گل خوه آرد بهار را   خورشید طراوت از جبینت گرد   گل و امن و سنبل آستینت گرد   ثنا خوان شهنشاه زمانم

جهان از آن من ام

مجبوری نام ازان جدام شانی و جان دارم

کار نجده دارم راه

بیخته می نوشم باده شبانی

شنو عجبی کم و شنو شانم

الستاد بر زلف شانم

CC-0. In Public Domain. Brij Nath Pandit Collection. Digitized by eGangotri

از آینه بینش اختراوش
از صفا دم زند نقاوت اوست

مشتری شود سعادت اوست
تا ابروی ... خود بخشد

نی جام یاران

در عشقش ام آه کشیدن شد تا ابروی چو کجیدن نگذارند

چیدن جبه محال است که دیدن نگذارند

کاکل که بسر نهاده بطرف جبین تو

طلبیدن مژده آوردی تا یابی

بگذر از ترک تیر انداز بر خاک

ای مجتشم الرحمه مارسیا بگو

از بهر دعا عاشق زار حزین تو

صاحب جمالی و صاحب کمالی

چون چشم چون کمانی ...

در غمت در ... شوبدم

نقاش بعجز ... و ... اوکند

هوشم نه مصاحبان خوشیان بربوند کو بند مرا دل تو ... بال داد

واقف و ... که من ... انشان بربوند

این کج کلهان ... بربوند

در ... گل شگفته نو بهار

[illegible]

درباغ جهان ... ماه ...

جو ... ته سخته ... لسه دری

جه ولنم تال لسه دری ... کلام پیوی

بعدکیم ودو لسه دری ... بیوهانه ساده پیوی

... دی وذه بابیوی ... جمنی ورو گاهی ... روداق بدکمبنی

گردون بمراد بخت فیروزت باد
امروز تو خوبتر ز دیروزت باد

ماسم و کشتی بخت بخر با موجود

در جمله جهان ظاهر و پنهان باشم
خورشید و فلک بنده دلسوزت باد

در هفته سه عید و چهار نوروزت باد

ترنم ... کلیات ... ولی ...

کلمات ... پیمان ... ورد ... ال مصطفی با برزون

ماهم ورد وصف علی بیر خدا با برزون

جود کراو ... دربای کرم کان سخا

وبره برادم ... بیار شنبه کباب

ترقی وقت جلوه ... ترقی ... وقت جلوه

ذات ... دوزخ ... بمه با تو ... سزاوار عذاب

... پیتو عوذ عذاب

وکبتم ... زنده هنت پریم

صد جان ... حضرت سوتی ... ای فصاحت ... برنجاست

ازو ... ... برگ صدای برنجاست

بیک ... وقت ... ماه صاحی و محبت صفا

ماه و ... شناسم ...

روبرم کر ساند ... وا زنش فتی

لیسه ... صباوی ... برونفی

قراری کرده ام با ... معروفت

کو دور عشقش بخز ساغر ...

... نقش ... دو آمر ... درمی ...

ال ... جاجه نبی کوده سوسن لاله را در شعبه وداغ

... ال ... ماجرا ... از نگاه چشم تو

مشت ... اسو دریا ... از نگاه چشمه

برگس ... باغ خیزان از نگاه چشمه

دل ... وادان مجرس ... آوازهای برمایست

هو لاله وندی لالنه پورکنه خنجم بوشفقته خالو رنگه رنگه کربوش تن تالو تاله تاله کجکت روم نشته پیرز تی

ابچم تنه کربو بوش تالو لالو لول هوکم جانویا هو لاله وندی لالنه کنکه کا فوزه کاهی تا وجم سه برای فرتو

که گمان وات که از عاشق سنید رنجیا تساقیا گرد تراز تو گردم که اگر اس کوی لولیح یار رنهنه

شکند جام زدست تو زمینا رنجیا دنیا ناری کتنه هجا

با همه لطف بجا با همه بیجا رنجیا

ما هم و کشتی هست بحر ما موجود
در جمله جهان ظاهر و پیدا ما هم

گر دوش همراه بخت فیروزت باد
امروز تو خوبتر ز دو فیروزت باد
خورشید فلک بنده و دلسوزت باد
در هفته سه عید و چار نوروزت باد

وفق قربان سنتی شنبان ۱/ فی رو توی توی اس قاتل سابقا رووبه کراب ورا تا تمی تم تنه خراب درا فی تار و صل وارم فی طاقت جدائی

بی نغمه جا نگدازم تو تی صبح وتکنانی اشک تر ته بیم پرم جور بر نمائی

هو لاله وندی لاله پور کنه هیهم بوچهنه خالو رنگه نگه کر بوبوش نالو ها له ها له کجیت روزوم لشه پرز تي

اینم ته کر بوبوش مالو لالو لول هو کم جانو یا هو لاله وندی لاله کنکه کا خوزه گاهی تا و جم سه برای خو

من از دو دو متی کی بار می جام نی یی جورم چار وورو توی نا کال وری ورم

جلوه زن بی برو دل جیبه را جلوه گرو

اس کوی لولس ما رنهنه تسا قبا گرد تی ناز تو گردم که اگر که گمان داشت که از عاشق سنبد رنجا

دنیا نثار تی کبته ها جا بشکنند جام روشت تو ز مینا رنجی

یا همه لطف بجال همه بیجا رنجات

اس کوی لولس و فی

قهوه بیز لاسم تره داه چنم فی رتب کوی تو ما کوری جای

عارف اللسته باغ نظر دارم بیا انتظار دارم بیا

فی تماشای خدا اللسته بید جام جان بیدرجن در جلوه نقش دارم بیا

کام شد از گوشش رسیدی جریم ما
خون ما افتاد کالای تو دوش پامال کرد

بخت اگر باشد نبات از بید میچکیم ما
خون بهای شبنم از خورشید می گیریم ما

رنگ آمده باز برنگ آمده شکست
این شاخ گل از گرانی رنگ

تمدر تانی تمدر تانی
تمدر تانی تا ور تانی

تیر برگا [illegible] کنیتر انی کوری ری
حمنا برنا جلی راوا کوری ری

پای برنا جلی گنگا برنا جلی

ما نکوئیم حرامت [illegible]
نظری میکنیم و میگذریم

ختم را ساعت [illegible] تا پنج و نیم ساعت روز
وقت خواندن درود از آورده [illegible] بر آورده اند
درشب نیز خوانند

گاه در مجلس و گاه [illegible]
[illegible] بار در [illegible]

چشمی که در وداع بود چون خسبد
آن کز غم یار بود چون خسبد

شب گر ز آن نگار بوده چون خسبد
آن که وداع بی تو می‌خسبی

صبا گر بوی بخت عیار ما نخاست
دل آزار ما نخاست شد چه شد

هیچ شد نخاست [illegible]

با هجر تو می‌نسازم چه کنم
با چشم تو [illegible] غم

با غم تو سحر [illegible]

تا جور تو شدم تو [illegible]
اشکم با تو با یاد تو [illegible]

گر [illegible] ناخن [illegible]

اشک چو گلستان سر چشم
چشم پر غم گلستان چشم

ای دل چو جمال [illegible]
ای غم [illegible] گلستان [illegible]

[illegible] عشق [illegible]
نه طبیب چاره ساز [illegible]

مگر آن طبیب جانم که ز عشق او شدم مست
که [illegible] دارد [illegible]

ای عمر گذرانم ای جان گرامی
جانم [illegible] رکابی [illegible] نامی

ای جان [redacted] [illegible]
ای آغوش تو جانم [illegible]

ورت زون ... جمله ترمدام زانک ... بیرت
سین صفا کلید در باغ جنت نصیب ... اوز جرا ابر احمت ... پیت

قدیلستان چون عودی وادی پیداو ای ...

نعد جان من رلودی وادی پیداو
وره اد تیح رسودی وادی پیداو
... ی

بیماره ده وبی ودل که دست انداز یار ست این
نهادم سر بکف من هم چه تسلیم و نیاز است این

غمی جانسوز عاشق از نهاش فاش میگردد
ز غمو زتش برآورده که کس اف ای راز است این

ونه بی وبی نو دم ... ن
بیم باد زاده ... ان ...

... شک همه لودن الکه لطبیه تا
... ومدمتی ارت

آز شنا باشم باهم بیجلس ... پیت
از وبر ... انتاب ... جیدیم

جنت انداز کوجه جرام که در نیخانه ...
... جائی هیئت که انجا جلوه جاه ...

شیه آتش ... توشتن پیدن
توبه جیم وستی

جیو یار ما رعندی مدلو
سب خیم ... سبزه ... ارا

اعزه مینز لاده ... ول
عشق ... جیم ... لال

عشق ... وفا ... ادر ...
... ان وزیر ... حمان

... نی وون ونی ... ونق ...
... نی بال ووه وات ... نفتش

تیرون ... نون ... هم کوتفش
برزه ... ای جسم ... منان

می بال ... وات ...
می یال وده وات و نفتش

... کر نیاں
... توبی ... ودم ... وات و ...

عاشقی قدم قدم ہیہ بوتن یاران
لا مکانس ووتی لا مکانن
معشوق وانت گل زن یاران
ہی زن ہی رو گلان موہی گلان
بیلم دل بی کتی کت پیوت راستہ
یم وتی ہو نامی
ہال وچھن بال بچاوان
نامہ ورنامی تدرنی ملیم ووست
نامہ وررونا در ور مذر ور نامہ ورنا
نیشامی وم قفس شیشہ راست
از مار طپیدان ابنیہ راست
اچھ وسی بیہ جوس مت رٹوم نالہ
نال نیبم نالہ کنکت تو نا والنی فرنانی
جونس نگاہا بررہ برطش ال نیشم
بریشم نگاہ رو بر سنبل نیشم
کنگت بطر وام
پریس نشال کر کال
بوو دوونی مرزو
می زن ہم لب ہی آشنا ہم
حال ولگی تر زن ازنفی
رنگ ت ما دال بی
نامہ گاشتم گامہ دلویہ
نامہ لدی ناوہ جانہ
یارہ جھنی ہی
بارہ جھنی ہی
ہال وچھن بال بچاون
گرم بدیہ قصم بی بیر کال نیشم
بندگی وودم بدل رضا خنجل نیشم
مارہ بوبان امارہ جانہ
مار ونگی جھنی یی
گلزو ووتم طپیدان ہا گاں وارم ستور
تا دراں وارم ستور
ترو گانت تمتر اخانہ زنبور استہ
امیدی ارزی ابرو کمان وارم ستور
عصا بی یاز نامی

به تمنا داده دل دادم و سر رشته دین
دین چرا نم سر ز نار بستم تا چه پیش آید

تنم در تاب و در تاب و در تاب تنم

من سر رشت گردم بغیر یا شاد و صد یار
نازنینی نازنینی نازنین و دلداری

نازو رخش یار افگاه انقد گذاری
جیرانم یار نور چشم تو تا تم یاری

نگاهم وعدهٔ فردا ایچ خود را تا امروز   چرا گشتی و کردی وعدهٔ یار آمدن فردا
نمیدانم تا فردا چه خواهد شد بیا امروز   کجا فردا و کو تا را چرا باشی جدا امروز

غم دل بیدلان عشق است
الفت جقلدان عشق است

کل جبه بدلان عشق است
آه روی تو قبله گاه ما بنشست

قرار بیا و بنو او تا ۹۹ صحم
یار نذ نک بیدار

در بار تک ایچو ایچو آم تن گنیداری

چو یاد روی تو آید ز غیرت آب شوم   تو از شراب صبوحی شگفته باش که من   صفائی گشته روئیت رسیدن آرزو دارم
بیک تبسم چو نقش قدم خراب شوم   دماغ خنده ندارم که آفتاب شوم   تماشا رنگ چشم یار دیدن آرزو دارم

بکوثر گشتم سودوم بگرو بام آن
گلی در باغ تو بر بدل آرزو دارم

چو رخی در الکشا
شامه گشته چه دونوری
روزن جهدی بوتم یار

گاو و نیم از نم لی
ادیم یار بنا وسی

گلستان گاو نه بنیم غنچه
گشته ز ل تن تو تا وی

بکلی الغلش از الی الین
بیو تا وسی

سارہ براوت کن ہم بجنس
کتہ لری بو نادسی

عشق مے غم عشقی مار
عشقی علاج لیتہ کتہ
عشق بیمار وولیخ لار
بیمار بار مرتنے

ووید اکی
وندہ لوی دور ارووم
یار مے ملیم لور جنان

غیر معشوق را چون خانہ نسب
جان بدرش کنش قابل بیگانہ نسب

خندہ کرت دوید ارووم
یار مے ملیم تور جنان

بالہ بارس ہیتہ لارس
ستھور رس بیالہ برس

خندہ اکی چور حلیم
یار مے ملیم تور جنان

تا سوی اختانہ دل کمی بردن
خانہ معنی نشت این بتخانہ نسب

عبادہ بجنن در ابرت ستاب عوو کرم
دل بتخانہ بلا ووی
ونی درن روح کوہ بار بی بیم

در بار جاری بیم
جان بدرجان ابرہ
ہیمہ دراس ناری بیم

عشق سنگدل شوخ ستمگار
گرفتارم گرفتارم گرفتار

محبت شمع ناموس ابرکی پوشیدہ می باند
غم او عاقبت در پردہ رسوا مسکند مارا

جمال میل او سپم رنگ صبا مسکند مارا
رنگیبت لبالب بہجو جیا مسکند مارا

خداوندا ز من خطا بخشم
گنہگارم گنہگارم گنہگار

بنقد جان متاع لقد دید
خریدارم خریدارم خریدار

از فرط دام تنگ او جو لیتہ لا

وفادارم وفادارم وفادار

بون عشق برم جمال عدل ...
[illegible]

[illegible]

ارت بم بال چهوی و حال و جمی زاد

سندان نادو ایمی او تو اول ... نارو

پیمبر بال چهو بس مونو

ابندا آشنا تحق آشنا شیندا

صادق تلمی تو

بادوه فروش از بادکشیده

تیسر جننی بیر جمی

ونه کی تیه رلین تیه تیه ودج نسی

تراوت نمه حلیم شاب نس زال کاجننی

وثیته کرنم نازه چهی عشقه نازه روا جننی

لالگت نه نور حلیمی شرحه واد کا جننی

ازچاری بیرده اسادر بی

تجلای چی تمبی بلی خودی طلب

دریا بونی چهی حی لمی ابروی چی

رنم خود چهانه کم

ازجان ودل فدای یک کوی یار بی

آن یار آشنای تو شند شند شند شند

ابدل آرها شوشند شند شند شند

ضبط نگاه چشکل ودل ارزو طلب

او سرشر تافل من خوبمو طلب

رخشانه التبت حرف شب یاد زلف یار

روشن جهان زبرتو خورشید رویی یار

فرصت نه خم وفشانه نا گفتگی طلب

خلد برین نمونه گلزار کوبی دوست

خاطر دل شکست مجنون بو

بیشاوس بدی لیلی بود

جان مجنون فدای لیلی بو

وول هوای لیلی بو

از عقبش ابن ملکه ساقی مکن

ووتن دیدم آتش رخساری
سوختی در دوری طراری
زخمی ابو بخشنده یاری غنچه وش
سستم آشنا بر من وشماری
عیسی معجزه یاری جوی نفس
بیمحبت معجزات جلوه یاری
تا بدوری با شسته تحو را ایم
ورقی عشاق شوخی‌ها دیدیم

بیا بیا که بعالم گرفتار است
بگو چه چاره کنم آتش مقام الاجارت
ساشتی ما من
کافر و مومن هر چه خواهی کن
عاشقی خواهی و نخواهی کن
آیه بگذار و پادشاهی کن
ما تیس و رودام هر چه خواهی کن

ز زلم و سرو آنانه نشسته خا جرس
مبدلت شو هر چه کام در یار است
الا یا الحی بدون عاشقی روا دو پی تو راست
از خسادون ستم وشی است ایمی تو راست
ساحم با جان سپاری ز دلبه جان داده اند
جان دهی رفتار قد جلوه رنگی تو راست

در بهای مبارکی [illegible]

[illegible]

چو دل آنکه بنگرد و از دلم یار اینچنین باید
در این گلشن بد بد آمد لیتی گلهای گوناگون
فشکند و شکستی که خم در گرد یاری نمی‌باید

ای بت و هر ندو شبت امن و خاور اینچنین باید
برای خاطر عشاق گلزار اینچنین باید
کور چشمی که لذت گرد بداری نمی‌باشد

[illegible]

چه میرستی ز چشم جادو وش کسی نرگس جادو تست
گاهی تبسان ترا م فی گاهی تبسران فوی
پیتی پیتی گرد مستی بام چتام فوی

تو کو هیچ از فرق آمد نمیدانم چه خواهد شد
بنمو لبت شبت تو نفارده خوی
هست گر یار مستان کنت کرده بو

[illegible]

گل ز تیغ نگہت خم نمایان دارد خال در کنج لب ت کردہ عالم تسخیر

غنچہ در قلعہ لب ت سر گریبان دارد شور در ملک عدم حکم سلیمان دارد

شیشہ میان وبی توس بو رفرمایی

دل بی تو نم وہوہ نا سے

وہ کران رز بری کردار دوام

الشمانہ ام از عشق و محرز بیکانہ ام

لگی ہمہ تھی دہو لگی قیامت

با حریفان از جو دان لگی قیامت

جگر زار و وہون نا ی

دل بی یو نم وہون نا ی

عشق ہی ہو نسی روز کرہ نا ی

گلی زلاف نابوش علی بیا ی

دیدار گہو تاں ونسی وداری

جرم رسید ابر باز خطا ی الہ

بدر بخ و دری دو سنیا سوار حرتی الہ

مطالع آن عالم محرم جوارحتہ برکو

با میدانہ روزی لشکار حرتی الہ

برک لعل ہو ی دل دس میدی

دادر چن ان در و تحاطی الہ

آن جگی تسم دادر بی نشدن جگی

نشیتہ دادم سمع دادر بیہ دامن رحمت جگی

دل الہ گیسہ جیوری بدرگاہ الہ

اوری خاک دوری بنام ورون کورشد

سحر جمال خسرو خاور عالم برکی تسمنان

دولت رحمت یارم دراسید دادلہ دو

نظر ترشحہ توفیق یا بمن ہمت تا

بدہ کام دل خطا دکنال یحتادو دو

وقت بہ ہمہ جم تختہ زن راز

دل بس زاران لگن کردار

شاد باد لیسی بادلہ جس لالن

نور زاران جس لگن یوم جواح یار

دل جس بچہ ورنا جس زاران

دل جس زاران کوچی کراو

لالبه بربت شتبه چهس بران لوکبته چهس بران بود واتهم یار ششه دکامانه آلس بران ٭ بال

مه تاره دل گوم باله باود . لاگث آهم شعد مکارو داگث دل بیان نبوث باله یارو

امبوجا نو خاره چهنمو . بیناب کرهم دل باله یارو . اهل شعله بال آلس کموزاله لکمو دل باله یارو

ون روزی وال هیوروزنه ونک والی جباج لوبی لو . جباج کلس ل ننوراه به لو . هیو مشوقو چه سانوانو مشوقو

اچه جانه دیچه وچهبه لو جه جانه بچه . مونی جان هری کانجی هیو مشوقو . زه سانو ایثو مشوقو .

بال جبه گوما هاج نیمالی . ارنی هندوی رنگ . لسبه لسبه کاهم ناک رلو . لسه تاره ننا چهس گنگی

وارهل نه مالش جدای سیاه وار وار جلیو تنگی . در محبت از جنون ابلد مبتلا هم دارم از خود وصبا امبتلا

از نگاهش منصب آتش پرستی یافتم . ای گرفتاران جاری از مبتلا هم . زاهد از شوق لب لعلت شرابی گشته . باده از عکس گل

از خیال زلف پر پیچ خمث یاشم . در مرغ سنبل ابرشکم ها آلی میشود . ای مبتلا جان مبتلا کمر ار یار از دست

در انتظار رب ساقیا فصل بهار از دست رفت . گفتم که گیرم دامنش ناکام الهم از وی . یک لحظه غافل گشتم دامان یار

تاکی در چشم جادو غمزه در کار کنی ای یار . تاکی در چاه زلف خود گرفتارم کنی ای یار . نازنین نازنین نازنین

مقصدی چمن مرغ بسمل می طپد در خون دل وقت شد کز این قفس آزاد گلزارم کنی -

نازنین نازنین . نازنین نازنین ای یار

گلشن بقا ندارد ...

از نه ورن این عالم بهر وفا نچیند

سرمن تا جداران را چو چوگان گردون نحود

اگر زال است وگر رستم نه این می ماند نه آن

از بزم طرب باده گساران رفتند
در قید جنون سلسله داران رفتند

نی گو مکی ماندو مجنون صفتی
با که نشینیم که یاران رفتند

تا تو بمودی جمال جانم هر بیهه گلرخان جانم
رفت بیرون از دلم جانم هر تو از جمال شد جانم

بنشستم ببلبل که برگشتن نظر باشد مرا . شاخهای گلستان در زیر پا باشد مرا

بہار

[illegible]

در انجمن شاه و شاهانه فخیص
بالنگ همه ایوست [illegible] همه اوست

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور
کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

ای دل غمدیده حالت به شود دل بد مکن
وین سر شوریده باز آید بکنعان غم مخور

ای از استغنای حسنت [illegible]
[illegible]

ابر بیابان برق خندان [illegible]

[illegible]

گل گلکان [illegible] جون جان [illegible]
جو دل [illegible]

[illegible]

پیمود با دنیا ساز روز [illegible]

ام وچھ یار یتیم تروه [illegible]

ماری [illegible] دو دو دو دشت [illegible]

اشباتی [illegible] بولوت [illegible]

ام وچھ یار یتیم [illegible]

یار وچھ جهان [illegible]

[illegible] نا تی [illegible]

تو مه بیش [illegible] سیاه ماری

تم بیر جگر بش [illegible] کاری

نه ام سوختہ نه آم بردہ نه کوم وبدہ چی

اتسه کته نته تا سر ابرده وبدار [illegible]

[illegible] دزه تا ماری

[illegible] کاری گی

ای یار یار من بیوفا یار من

نگاه شدر در دزنا نادر در در تم ته دزنا ای [illegible]

دلبر یار من نگاه بایه بدل زد

خدنگ خورد کجا تر و از کجا برخاست

ایا دوست نهند نا ای یار

کرد از کجا برخاست

ایا وای یار من بیوفا یار من

ساقی بنور باده برافروز جام ما

مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما

ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم

کس نگفت و بریده

آنکه او را روی چون ماه خانه ... شد بریده

بیاد زلف ... از قهر ... زاده انگشت چو خون از دیده ... است

از تصور لبهای ساقی کنعان عدم شد از دیده بریده

آه ما و ... که بر ... نت تا ما و ... و ...

از ماه رخان قائم ... نوشته ... زوم کرده

های های های های های های

افسوس که این رنگ فلک بر ناله ... بریده

این مصرع تاریخ از ورش بدل آزار ز ابهام زخم زد

صد حیف جگر گوشه در کنج عدم شد ای وای بریده

دنیا طلبا چگونه همت رنجوری   مولی طلبا چو پایه مولی داری

عقبی طلبا چگونه همت مزدوری   در هر دو جهان خط ظفر منصوری

از دو ... ابیات

بر ... تو ... تحذران

بی تو ... الحان ...

بی تو ... وا ...

... نا ... تو ... هجران ... کشی

... بنالشته ... زبان لکی

من از دو ... تماشای گلستان کشی

... شده خورشید ز ... لیکی

لعل تو دیدی نتوان دید   چون آه رساندم یار است   ای لعل لبش خنجر زد کش را نگرید

با تو هیچ نمی توان دید   در دیده نمی توان دید   طرفه تا ای بهجران ز دو کش را نگرید

بیتابی ... کن ... بنده نوی

کمانی ... بیچاره ... بنده نوی

ای آنکه ملک جوی ... بنده نوی

... از اختر ... دام نوای

عالم از آه جهان سوز ... مولی سوزد

ما ز غم آتش ... هجران بر ... را نگاه

آخر از غیب دری بر رخ ما بگشاید
وگر آن گره گشائی نه خود بگشاید
در دل کار من از جور فلک مشکل شد
گر آن یار هم از لطف شما بگشاید
با محبت بپروردان تا وحدت ... گردد
در دایره ما عاشق ... عشق ... گردد

در تماشای بزم تا فتوق طبع من هشیار شد ما ز بانگ هجرت آهنگ نوائی خرم شد
تار های گردن من رشتهٔ زنار شد مرغ دل چون بود بخته از صدا بیدار شد

مست نگش بر طاق ابرو خفته مست جانم
در محراب ... جانم

این دل الفتی بجا نشیند
مرو تو ... بنشیند

تنی تنا تنه تنه تا در تنا تی
توم تنه در جانم تنه در تنه
در تنا تا در تنا تی توم تنه در جانم
تنی تنا تی تنه تا تی ...
توم تنه در جانم

جانم
روان بخشد چمن را جلوهٔ سرو خرامانش
... بر روی جانم ... بر اش ...
زنگ سرمه می ریزد ... از گرد جولانش
... روح ... برش گل باد دامانش

در تنا تا در تنا تنا تی ...
تو من خوار و روز میگیریم شب شباب ...
اگر چه آید بهار میگیریم ... میگیریم

باغبان اگر ... صحبت گل باید
از جفای خار هجران صبر بلبل باید

قلم بم ... جانم ...
دل ... تنی ...

ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما
آبروی خوبی از چاه زنخدان شما

در غمی از ره لطفی بپرس
بی یاران جنی دلی دوق با ... بپرس

اگر برآید از در ما آن جمال چو آفتاب
در کوی ... چو آفتاب

ز نافه گیسوی توان فروغ شمع دادوید
ز جوهر عنبار جسم تو جان شود پیدا

عزم دیدار تو دارد جان بر لب آمده
باز گردد یا برآید چیست فرمان شما

عاشق که سبب عید ... میخانه در آیم من
در عید که فردا مستانه در آیم من

فردا که شود محشر از سلسله زلفش
زنجیر زده در پا دیوانه در آیم من

بی تو گفت ... نمانده
من با ... جان بماند ... کس ...

چو قد سرو در بستان بنازد
... تابان بنازد

اگر صد تو را ... جان رد
... این گل ... ازرم می توان رد

باز آمد ... ازرم جای توان رد
... ازرم جای توان رد

دل گشت دو چار تو و شد بی نگروی
دیوانه بدست آمد و زنجیر نکروی

در حشر ... شنید ز تقصیر نکرده
رحمت چه ... که تقصیر نکرده

نخواهم از کشتن تیغ ای ستمگر
نخواهد شد تمنای تو از سر

... دولت ... ما
... جان ...

دارم ... تو دولت ثابت و سیاره نیست

هر چه از آن جان ... حق ...

... چو ... زنخدان ...

چاره دل از بتان ...
... چاره نیست

تنگ ... صد بار ...
رقیب ... در دم ...

صد هزار ابنجو سیمین ست در هر گوشه

از بابی گزیده و بیدار جوانان آمده

بر انصار از تترا ب شوق جوره جیخ

لا اله الا الله گویان آمده دور فاخته

تو و خندان بر قیبان و می آشناهی ها

من و در هجر تو گریان بهجر و شامی ها

دور شاهی کشمیر بالیش وقت او چپاق

گهتی وقتی دو نو دوران وده ودرکم

ای گرفتار تو لعله گریه کو ایجب مرا

اشک پیرانت و کباب تم از جاها

یار گرفتار سر زلف سیاه تو شدم نیدور

صبح تا شام بند از سر لعله جاها

عاشق گر نه بینی جمال او خشم تو شب

ای یار که نبی یار که نه بیدرود بار هم

ای سوخ بیا که زر جان می یار می

تا رخ گر شاخ و دهان می یار می

ای یار صبح تا شام کشته زار گر دسی

جون لاله داغ بر دلم

های اوج سعادت بدوام با فقر

یا الهی در جهان بی یار بودن مشکلست

آدمی جون کشته گرد زنده کردن مشکلست

ای بخبر ای دل جهان مست خراب

تو د قالب آدمی جون حباب

شیشه شکسته را پیوند کردن مشکل است

جمال خط لالا کی اظهار کردن مشکل است

ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما
آبروی خوبی از چاه زنخدان شما

[illegible]

از تجلیات [illegible] در کوه [illegible]

[illegible]

عزم دیدار تو دارد جان بر لب آمده
باز گردد یا برآید چیست فرمان شما

هر شب که عید است [illegible] مستانه و آیم من
در عید که فردا مستانه و در آیم من

فردا که شود محشر از شعله نفسش
زنجیر زده در پا دیوانه و آیم من

بی تو [illegible] جان [illegible]

[illegible]

دل گشت [illegible] چاره [illegible] نگردی
[illegible] آمد [illegible] نگردی

در حشر [illegible] تقصیر نکرده
رحمت [illegible] که تقصیر نکردی

[illegible]

[illegible] تمنای تو از سر

[illegible]

جان بدر کن به تحمل و وقف ابرار تو

او صال یار مطلب خاک به باد تو

دور شاهی کشمیر بال الپش اوچان

گهمش وشی ونو وودان وده و درکم

آم نته کنه ستنه چهم آسمان کهی چند نم جوجهنه الله اودان

رب ادبی دگنده و بدر چوبان آمده

تو و خندان بر رقیبان و می آشناهی ۂ

من و در بیجر تو گز بان بیجر و شاحی ۂ

ای گرفتار تو و گریه کو مرا

اشک ریزنت و کباب ۂ تم از جاحی ۂ

صبح تا شام بند ارتن

عاشق کرهه بیش جان او

ای یار کری یار کر

ای سوخ بیالہ در جان می یار می

تا ارج گر شاح و د کمان می یار می

ای یار صبح تا شام

یا الہی و جبهان بی یار بودن مشکل گشت

آدمی چون کشته گرد و زنده کردن مشکل گشت

بیخبر ای دل جبان مست خراب

گفت با هجران بساز و گفتمش ...
فاصلا ندم گفتمش این بار سمی برجم گفت
قیصر روحی و ...
در نو رفیق چون کبر بان باش و چون بیکی
با ما هم اندازی و در بندی با نی جباش
الحاصل از قصد خنجر تا چند بیباکی جباش
اب بر ... و تند و رفت

گفت چشم لاغریش را از عصب ...
گفتمش من سوختم و با خاکستر چه گفت
دوست سوختیم ... مشترش سلامت رد دعا گفتم
صلاح از من چه میجویی که رندان را صلا گفتم
در میخانه ام بکشا که هیچ از خانقه نکشود
گرت باور شود ورنه سخن این بود تا گفتم

مقام سارنگ ... ساعت روز دارد
از آواز جکاوک برآورده اند

دوستان دختر رز توبه ز مستوری کرد
شد بر محتسب کار به دستوری کرد
آمد از پرده به مجلس عرقش پاک کنید
تا نگویند حریفان که چرا دوری کرد

بخندد عنبر خندد و رخ جهان چیزی نیست
لی نشان است آن همه نام و نشان چیزی نیست
چند محجوب نشینی ... و لران
برده در کوی نقش زن که تا چیزی نیست

بربط ... جلوه شمع در کاشانه می‌شود
مرد نی گل بو سنبل زبان در نطق چون بلبل
جدو تن خوش ... می‌شود

از فضل خداوند هست امید
هر روز در تازه نوید است نوید

از عشق زنانم تو خبر پس نیست
ما را بہ رسم نفقه است و نفقه

لیلی لیلی کرتا فری مجنون آبی شبینا آبی پیالا
اب لیلی ہو رہا مجنون آبی ساقی ہو رہا مجنون

دل او همچو سنگ است و دل من همچو جام است
چو سنگ بشکند جامم چه سنگ است این چه جام است

لا بود در عهد دل انگشت بدل
نتوان گشت سر نوشت ازل

تمذر تالی تمذر تالی تمذر تالی دولت
متی لالی تیتی لالی تیتی لالی دولت

خود نبود حسن دیگر بیهان است
صدق اصنام اوی جوی

کم شدن در گم شدن دین من است
نیستی در هستی آیین من است

رند لاف محبت عندلیب و آشیان سازد
بخندد ای گل که بر عشق چنین خندیدی دارم

در میان جان شیرین جا است
ازان گفتم که دوست

اودنہ تالی تیلا تمذر تتہ
تارہ ودی تیلی تیلی تیتی تہ لی

بالا بر بالا اودنہ تالی
بیوفائی نیست خوبان را وفائی خوب میدانیم ما

تارہ ودی تمذر تتہ
تمذر تارہ ودی اودنہ تالی
بالا تمذر تتہ تارہ ودی

بیا جانم درنا درنا تا نا نه
تنه درنی نا در در در در در
در در در در در نا نا در جانم

ای بلا گردانی از دو جادو ها
او از دو ابروی تو ...

برغم مدعیانی که منع عشق کنند — برغم من به بزم دیگران خوردن شراب امشب — در تن در آ در آ در تن در آ
جمال چهره تو حجت موجه ماست — بهر پهلو که گشتم سوختم همچون کباب امشب — تنه نا دره در تدر در تا در

از فلک زر بالای کو ...
تنه نا در در در ...
در در نا در در در ...

از کار عالم ...
زدریای ... لقمان شود

تره دلبره دانی در در — ادانی ندا تی — شیری جنواری کیا بدگنواری — تتن حسن آلخته دبخشه داری
تنوم تنه نه تنه نهنه دانی درنی — دانی — جب نحجر نکاری ری — شیری نه شیری جنواری — تو ...

دل نه ... از ... عاشق ...
... حاضر ...
یک ... از ...
تنه نا در در ...
... از ... دل با یار در ... باشی

از درو مکن نام دلا یار فرستاد

غم دیده دلدار که تحفه از فرستاد

گر عاشقی بیدست ... بی دل مجنون

لیلی ذوقه بوزن آن عاشق فرستاد

در آن وفا حرف با تکار در آورد

آن یار وفادار چه اعزاز فرستاد

بسته ام بر تار زلف نقش این دل دیوانه را

هیچ میداند زبان شمع را تکرار چیست

من برای میروم که انجا قدم نامحرم است

با دل شبها نگوییم این رموز افسانه را

میدهد در سوختن پروانگی پروانه را

در جفای حرف میگویم که دم نامحرم است

ما اگر مکتوب ننویسیم عیب ما مکن

مشتاقان قلم نامحرم است

دل دیوانه تحفه دلفروز نظر بپذیر

تن ... لیلی لالن دره نتم

عمرت دراز باد که تا ... ستم شنری

ما از تو بر خوریم و تو از عمر برخوری

تنم درو نای تا دیانه ریا

تا دیانه ریا ننره درتی توم تو

جانرون برسی نهر دری با بن

کاوان کولی تم

تنه تنه نوم تاره درنی

تم توم توم توم تنم توم تنه تنه درنا

تنه تنه لی تنه توم

تاره دره دانی

نبشته ام از خون ... عشق

تنه درنا تا دره درنا

توم تنه درنا تا دره در تا درنا

[illegible]

دل زمیخانه بنالد که کجا می آیی
با لب خشک شراب کسی می آیی

خنده پا سیت جلوه های بسیار
مختصر انتخاب می آیی

در چمن بی نقاب می آیی
سر و گل در رکاب می آیی

دیده بودم رو بتو و انستم بودم خوبتو تمیشه دردرتا نادر دوریتا نیست بیم از خون مردم نرگس مست ترا

دیده و دانسته خود را در بلا انداختم تا شدر دوران بی تیم در دوریتا تا شدر در ناپی

[illegible]

په برای یا صبا عرض عبودیت ما بعد از آن گوی دعاگوی شما میگوید دبی پیر مغفروش که ذکرش بخیر باد

بجنابی که زهجرش بالبه موصوفیم گرچه دوریم زخدمت بدعا مشغولیم گفتا شراب نوش و غم دل ببر زیاد

گفتم بیا ببوسم باده نام و ننگ
گفتا قبول کن سخنم و برجم باد یاد

[illegible]

خاطر ز باده از بحث دوستی
شکسته ما چون حباب از شراب می آید بیرون

[illegible]

مقام ننگک ... وقتیم ساعت اول در شب در ساعت پنجم خوانند و از آواز بسیر بر آورده اند

[illegible]

قدتنی بدونم چون شود شور زی بازار جزا دی گذاری بدل بر تب و تابم کردی تو ذا ابحر ز خجل غیبت آباد دلم
از نقد امروزش بکف من حسنی عصیان ورق آنقدر گرم گذشتی که کبابم کردی تو مپسند خشم زدن خانه خرابم کردی

[illegible]

تا برخ زیبا شود افتاده زاهد را نظر — گل لب جام بکف برپا می آید

تسبیح زهدش یکطرف مانده مصلا یکطرف — مست با ناز و ادا هوش ربا می آید

تیغ ابرو مژه خنجر نگهش تیر بلا

چشم بد دور که غارتگر ما می آید

[illegible]

در خرابات مغان نور خدا می بینم

این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم

جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو

خانه می بینی و من خانه خدا می بینم

من و تو وقت مستی لب بر لب قسم که روزی با

ز تو دیده ام ادائی که تو هم ندیده باشی

[illegible]

چون شمع نشسته‌ام به پای عشق انداز
چون گنجینه نشسته‌ام با درون دوحون

چه راز تو نوشتم و بگویم چون
دیدار تو ام شکسته چنان چون

مال ابر حجب دین پناه بانی
حرف شاه ان می دارد فقیر و کند

اگر دیده ما عمر ودار تلاوت ناکو
ای دو بینی فقرا با تا الوحی

صفه
بیکارم با کارم چون مد حباب اندر
گویایم و خاموشم چون خط کتاب اندر
ای زاهد ظاهربین از قرب چه می‌پرسی
او در من و من دروی چون بو بگلاب اندر

صورتیه
عمت و دیوانه خانه به دل نشیند
نبازیه ببلبلی به محمل نشیند

تا بانیم بر خاک نشیند
جانان و چه دارد کرا این مرحمت
عشق گل نشیند

بنای ارا جنان دارم که بر
شاه محمل
تا غم دو گل نشیند

بندم برو بخت تو آنجا
نبانی بدری جهان گل نشیند

صفه
دل واشه و گل ... بی
دل از و تو ... تامی

همه
درد وفاداری گر چه شکی پیدا کرد
ورنه با جان رقیبان سرکشی پیدا کرد

از غبار خط نوشته ...
آتشی هست که خاکستری ...

شد عیان نقد من و قلب دل بو الهوس
بار از آشفتگی ها محلی پیدا کرد

سون نبان دول مهران تی
دب توس هیم تامی

وله پاره وشو چھ تی
کنه کوهی ویچھو سون نی

وین کرد حسرت نیده بانه
از دیده ... دیده بانه

ورزان لنداشت ... جسم
... پیده بانه

رودی دروالی ...
موت نمای ... جانا
محرم غم دیدم ... چنین باید

برون و درون دل ز صورت او پیدا

در قتل اہل کفرستان بتخانہ چنین باید

تا دیدہ جمال او عرض آدم مراد

تا ملک عالم ہر دو این دانہ چنین باید

یاد و بہار ازادہ باید

خوش تازہ بہار نو

ور و وامکیدہ و یاد اجو تحرہ

ویران ہمہ ... نلا

یلّلی یالالا یلی یار یلّلی

ہر دو ارباب فضلم ثروت مرتش خالیم

غم غلام شاہ مردان کریم عالیم

شیلک لئد ور و بار عیش و عشرت والیم

ہیچ فکری بار جونکہ از زر خالیم

تا جگر پارہ کشتی یکبار

لخت دل در کنار باید کرد

مژہ ہا اشکبار باید کرد

چشم ہا چشمہ سار باید کرد

تا کی بورث تا تم

اشنان زعفران من و من از

تا چند دولت بر زدن

جان تازہ کہ بر آورد

در تا ودنی تانم تانم تا در تا

علیم زنی

جراب بادہ

دو لیلا

بیا و دو یا ہما ہال

میان ہیرا او میان ہیرا آ

صبا را شرم می آید بروی گل نگہ کردن

کوہ چون بر یانی بر زن بست

گل شون لگ جل میری نال

کہ رخت غنچہ را واکرد نتوانست تہ کردن

میان آج ہیرا آ و میان ہیرا او

اتا لی خوری تری دل یار ہیرا

تا ہی کھوری بال پیار ہیرا

ہیرا دل جگر دا

از دولت وصال تو باز آمد از درم
شد شادمانه گر درین بخت رفتم چه دور

ز لطف بنموده رخ دیدم ز دور گفت بس
واجب هو تماشا را افتادم چو مجنون گفت بس

بی دولت بخشته خاطر را یار خوشم
دوستی طلب نموده دو دم الهم من

دولت علم من شده اقبال جام جم
تا سایه ی مبارکت افتاده بر سرم

بر در ش چون مجنون چو لیلی آمد پیش من
آن قدر پیش چون گفتم که مجنون گفت بس

ای جان جان جان توجان جان جانی
بیرون جان جان جان حیثیت آنی

از بس همه جا هست چشم بقدر جا شب
اکنون چو نیک دیدم تو خود همه جایی

الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

بوی نافه کاخر صبا زان طره بگشاید
ز تاب جعد مشکینش چه تاب افتاد در دلها

[illegible]
[illegible]

ز خار حسرت مستش شب و روز بستر ارزم ای یار ای یار
حلیم که کس ندارم خبری کجا برد بیارم
[illegible] جانانه جانی باید

بی تو نفسی خوش نزدم خوش ننشستم های هرگز
جایی ننشستم که بر آتش ننشستم یار بی تو نفسی
جز بر [illegible] کاکل جانانه جانی باید

شیشه می را بیار زیر چشم از کاره
گل گل تازه چشم بر کاره جست چاره

من آمدم تو را به بینم بروم
راز دل خود با تو بگویم بروم

زلف و دروم در بلند صورت او بید

در فتن دل کوهستان بتماشه چنین یار [illegible]

تا دیده جمال او برفت از دیده مراد

تا ملتفتم [illegible] این دو از چنین یاد [illegible] مراد

باده بیار از اده یار

بوئی تازه بیار [illegible]

ازو [illegible] یار [illegible]

ویران [illegible] بلی [illegible]

مژه ها اشکبار باید کرد
چشم ها چشمه سار باید کرد

تا جگر پاره گشتی یکبار
لخت دل در کنار باید کرد

شکر لله که دور بار عیش و عشرت و دالیم
هیچ فلکی یار [illegible] از زر خالیم

بهره ارباب فضلم [illegible]
من غلام شاه مردان [illegible] عالیم

[illegible]

تا کی [illegible] تا ظلم [illegible]

آشنان رقیبان من و من از [illegible]

تا چند دلت لرزد [illegible] درد [illegible]

تا [illegible] جان [illegible] برآرد

درتا دروی تازه [illegible] وی [illegible]

حراب باده بلی [illegible] تا جدا [illegible]

[illegible] دیم [illegible] حرام [illegible]

باده [illegible] [illegible]

میان هیرا او میان هیرا آو [illegible]
کل شون لگ جل میری نال [illegible] میان هیرا آو میان هیرا آو

حیا [illegible] شرم می آید بروی گل نگه کردن
که رخت غنچه را دروا کرد نتوان تشت نه کردن

[illegible] دل [illegible]

تا می [illegible] بیار [illegible]

[illegible] بیار [illegible] او [illegible]

هیرا دل [illegible]

گفته بودم که چو بیایی غم دل با تو بگویم

از دولت وصال تو باز آمده از درم

دولت غلام من شد و اقبال چاکرم

تا سایه مبارکت افتاد بر سرم

بر در تش جنون مجنون چه آمد پیش من

آن قدر در پیش جنون گفتم که مجنون گفت بس

ای جان جان تو جان جان جانی

بیرون جان جان جان چیست آنی

از بس همه جا بیت جستم لقدر جا شب

اکنون چه ... که دیدم تو خود همه جا

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

بوی نافه کاخر صبا زان طره بگشاید

ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها

ز خار ... مستتش شب و روز ... ای یار

حکم که کس ندارم خبری ...

نه تو تقیبی ... خوش نشسته های ...

جایی نشستم که بر آتش نشستم ...

شیشه می را باز ... از کاره

گل گل تازه چشم ... چاره

ور چون جگر عرقچی عظم دمی قصد
ور آتش خود سوزد پروانه چه باید

دو کشته ز تیغ تو ام بنشد کوی جانان تشنه لب
نزدیک تا بنشدم پای ... رفتم بر لب آن تشنه لب

دیده صنم تشنه نه بو زحمت از در خوار عوض
من از تیغ عشق او چون بد از آن تشنه لب

[illegible]

صندل آسیا گشته ام برداشتن چه شما
از علاجی خود لب بکن دور این درد سرم

مرغ دلرا بال وحدت بخش یارب از کرم
تا ازین چاه عمیق تیره بیرون می روم

وین علمی تار این
یار انتق در برم

گوش دل بشنو ز دوران آن جوان ...
از ناطق دل ناشاد عشرت ...

جان تو هنر آخر از اوراق آن صنم ...

قربان شوم بر روئیت جیران صنم   افتاده ام بمحبت محبوب من   میروم یار بله بلا لی جی
ز خوبیت شده دلم ز محبت   مطلوب من گرفتارم بشوخ   کلام یار بله بلا لی جی

ای نام تو نشان تو دو دل نونشته ای زنشان
از نام تو نشان تو ما شوم بجا ماند

نبی که نصیب دل ما هیچ بجا ماند
از شب روز دل عمر خاک شد هیچ بجا ماند

اندر غم عالم و دیگر ما مرد
اندر غم عالم فانی نیست

قورت دل جان خون جگر با برود
ورد او چه خوردم رتبه برود

از کشمکش عشق بلد زورق قدم ابدل　　بعد از سر بیجاهلی خود شده مجنون　　آیینه چو دیدی ز نقش نیرگی آرد

گر سر برود شمع نه بینی چون قلم ابدل　　سر رود با زندگی خود علم ابدل　　ها باش نقش دار فرا هیچ دم ابدل

تو انگشت بر نقش جلوه ده
تو انگشت از نی آب انگور ده

چه ابرو شده دل جان من جان من
ما ساقی ای دین و ایمان من

گل او خفته دوباره بریان تخته ما شد کباب
ما تو خفته سحران تو ز ماه گر آورده اول

همه در نظاره هیچ نقصان نشود بر دار نقاب
گل او ای ما تو ز خلق بیتان تخته ای خانه خدا

صد ای ما دو زنان جامه ز نشنوان
و دوان دوان و تو سنم بین

جلوه یار مسلم دیم ما جلوه
بیچون چند نه ما دوم بدل

وقتی بیته یار آورد گرد دل
دوان دوان و تو سنم بین

و لعلم غریب تو دوست بجا
مکنی ز ما دور بر انداخت

هرا انجا بر کجا میرسی چون کمان انداز　　نظر بصید دل لاغر نزند انداز　　اگر ز دوست فراق تو رفت فریاد کا بیاد هر تیر آتش نهد و بند انداز

با برادر بسی دست و دعای بکنیم ... دل بیچاره شد از دست طبیبان

هم بحران نزد چاره زجانی بکنیم ... تا طبیبش بسر آریم و دوای بکنیم

چون کاکل تو کاه بر اندازد مستی ... صبحدم مرغ چمن با گل نوخاسته گفت ... گل بخندید که از راست نرنجیم ولی

عاشق نکرد کوفه و بغداد و حلب کرد ... ناز کم کن که درین باغ بسی چون تو شکفت ... هیچ عاشق سخن تلخ بمعشوق نگفت

عیسی دمی کجاست که احیای ما کند

مخمس

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرح دیگر اندازیم

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
من و ساقی بهم سازیم و بنیادش بر اندازیم

در پیش رخ تو ناله سودی نکند
ای ای بیدرده یا دلته یلی دری
جانم ای ای ای یار دلته
در هجر غم تو غم سروری نکند

من نخواهم کرد ترک لعل یار و جام می
زاهدا معذور دارم که اینم مذهب است

قربانت من جرانشه
انبرش من برمزیف پریانه
ظالم بیدرده یار دلته

ناری من ای غمزه دل زجه رود جانم
جان و دل و صد ... با دادی ناز تو
از یار ستم گریه دارم جگری ای ای یار جگری
آتش ای ای یار جگری
خوبرو که من شگفته روی و
افسوس علاج من چه دانند دگری ای یار جگری

ہمیشہ شاد و خود کار زا ہمواری ہستم

اگرچہ بای نام عزو ... ذو الفقار

کمہ وال پیالہ پر بالامال   دور جانان جسم زیر ہلال   رخ چون ہندی وندس لعل   رخسن نیاہ چھوی شوبان خال

جیشودر ما چھوی چشمان سوال   ونتو کیاہ گوی مانوی ہلال   کتھن شہزل جبہ ہران لعل   ونتو کیاہ گوی مانوی ہلال

انتی یار انتی یار انتی

ولی یاری چلی چھوی انتی

ہور نار لوتھ للہ ول انتی

زنگیو بوی گل در طرف پیغام یار آید

خود حافظ ... دلو بہ ... یاران بہار آید

بانگ روزگاری نام مجنون زندہ خواہیم کرد

در بن شہر غریبم اگر صحبت برآمد

در سخن با دوستان ... ہستم

آسمان ... دوستان ...

گر شبان زار کشندم نتوان گفت که نی   خوبرویان که بمن عهد وفا بستند   خال بر چهره رخسار تو سوزنده بود

ور در آتش فکنندم نتوان گفت که نی   عهد خود در شکنندم نتوان گفت که نی   ور بسوزد چو سپندم نتوان گفت که نی

ای [illegible] در دل ما   طاقتم رفت [illegible]   یک نگاه [illegible]

خال زلف [illegible]   بغیر از این [illegible]   [illegible] گریبان خویش پاره کنم

کف حنا چو ساقی در چمن بر مست می آید   تنم در تا نه در تا تا نه در تا ی   حذر ای شاهان از خانه بیرون آن ماه رو

برای سینه ریش نرگس قدح در دست می آید   تا نه در در دم تنم در در   به قصد قتل مشتاقان چو تیر از شست می آید

[illegible]

[illegible] خانہ ما پیچیدہ در جہان [illegible]

در دیار دوران [illegible]

چہ خوب [illegible]

وای بر من کہ [illegible] ازدل [illegible]

[illegible] زردون ہمہ در کار [illegible]

تا در رویتو در کنار توام

اگر ترکلی یار زبانی تیغش

ترلبی یہ لا ترلبی یہ لا

ترلبی یہ لا لب برلب

تر بر مز ز لب تا برار توام

لب بر لب [illegible] ایوار توام

عکس روی [illegible] ملکت چو فتد بر لب جو

تشابہا ماہی از آن یا نمک آید بیرون

در بحر فتادہ ام چو ماہی

تا یار مرا بہ شست گیرد

یارم چو قدح بدست گیرد

بازار بتان شکست گیرد

بار آید بار آمد بار از زہ دور آمد

سبز جنز و کنار سر کش یار رفتہ باز آمد

ماہ من اگر بشمع بلب جوای

ماہیان فرہ برادرند کہ ماہی [illegible]

ترلالا ماہر ترلالا یاروم

ترلال ای سنت یار من

ما وفا داریم و دلبر بیوفا

ماہ سیما مہرو او ازان خیانت

من نتوانم از یار جدا بیم

عاشق زاریم وای جان [illegible]

دل ویں دل [illegible]

[illegible]

بلبو وار و جان ملبو ستورہ

الاونی زنگی رنگ نجیان بدل

صبحی وشش [illegible] یادو

زہ ونشو کنتہ سیتبالو

[illegible] زنگیم سندری

[illegible] ساہ بت آلوی

رسید مژدہ کہ ایام غم نخواہد ماند

چنان نماند چنین نیز ہم نخواہد ماند

[illegible] یال ہوی

ہی ہی ہی

ہیرو جس و نتو وبا لی

ہمتی جان او با لی

جاو [illegible] بریک دی

[illegible] جان یادوی

منی لی فرت ونتری

منی جی رتہ آلوی

گر برم [illegible] گرو [illegible]

از نظر [illegible] کار [illegible]

نفی ... جان ... جان ...

... بار ... قیمت ...

شرم در ... در تا ... جان ...

... مجلس حافظ ... بار ...

شراب ... حدیث ...

از ... عاد ... عیسی دم

مقام نوروز عجم شعبه بزرگ مثل اوست بر حالتند و بزرگ از برج اسد و ...

بیاد آن شه رخساره اش در انجمن رفتم به نیرنگی شنو از مکر یوسف طلعتان بمن ای دل از خود بخبر تا خدا شناسی

بپای شمع افتادم چو آتش ک از خویشتن رفتم که من با داغ هجر آتش بیک تا پیرهن رفتم با همه آزادگی و بندیها تا خدا شناسی

... جان ... با ... من

... با ... جانکی

... سرو خرامان

... ریحان

... جندان

... اللّٰه

در ... درد ... اللّٰه

ما دوش که عالم تحقیقی بیا بنهیم   با من سخن از کشف و کرامات مگوئید   درویش ارشاد زمام ره گسستی ای پیر

در صورت آدم جان جان بنهیم   ... کشف و کرامات گذشتیم   کز پیر و مریدی و ارادات گذشتیم

واین زمان همه فغان جمع

چند شکر خدا که سلیمان آمده

... عاشقی ...

در کعبه و بتخانه ...

ما فرزند ...

اگر ترکی بیار ریان تبسم

تا اردو بتو در تکیه قوتهم

وای برمن که طفل دلبری از دل ما

جار آمد یار آمد یار از ره دور آمد
هر چیز و کنارس کن یار رفته باز آمد

یارم چو قدح بدست گیرد
بازار بتان شکست گیرد

در بحر فتاده ام چو ماهی
تا یار مرا به شست گیرد

عکس روی مملکت چو فتد بر لب جو
تشابها ماهی ازان یا نمک آید بیرون

ما وفا داریم و دلبر بیوفا
ما سرها بهر او او ... جفا

من نمیخواهم از یار جدا
عاشق زارم ... دوای چاره ندارم

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند
چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند

بلبلو داو جان طلبو سور
الا دنی زنگی رنگ بجان بدل

صبحی ... یاد و
زه ... سبا

از نظر گرو یار ... کار ... من

شکن سیاه برگ من نشان چمن
مرچمن من یلیه سرو تار من جانم ای یا

یار تن یلیه سرو تار من جانم ای یا
نحوت ناز تو لاله رخ

فرو وای قیامت

دل من دامان تو

برو تار من یلیه سرو تار من
جانم ای یلی یلی وای یلی یلی برو لایه

صد درخ بدل دارم ز دل دلبر بر جانها
نی تاب وصل دارم نی طاقت جدائی

ای یار

هر لحظه تصوری ارغوانه برون آیی
تا زمال دوست

آه پاره نی تاب وصل

من مستم دیوانه
من مستم دیوانه ظالم
یار که بره خانه

زنجیر بسر زلف جانم برگردن دیوانه

مرحبا تو
سرو چه ماند بقا تو
مه چه شاید بلطافت تو

نورست مجنون بنده ات لیلی
ملامت من ملاحت تو

جانم ای یلی یلی

دولت با فزون زنده تو

جشمان و نرگس

پوشه مژلو روشه چونک باره چی هیبه بدرش کال شیران مچی وشه بارو آیه آینو میانو بعکس زن بچش ودوتی ووردو

زرنتو چچو لو برم نیم بار لوه گرهشن مچی لو باره واره گیش هونی تن بشه وس لگوی بارش بشه

ماهر ابته لطف [illegible] زخی تلافر الوار سنتو

ما ی زن [illegible] خور سیدو چودم بالائی

می اوزن باتم [illegible] بره می بره ودی

ودوی بم ما می ودی

ویوله گسی [illegible] ولی [illegible] بی

وتولی سرته [illegible] سره ودی

[illegible] بال [illegible] بیمی بال

نوروزی [illegible] وره ولای

خود آینه و خود عکس خود ناظر و منظور

خود جلوه گری در نظر خویش بمرغم بالااللی

دلبری دیدم که سیرانی بدست

از تو لحاظ خوبش درجنب نشست

ماه رخسارش چو در آینه دید

خو لب چو می نکید و چی گره بد

ما ہر [illegible] چمی وچھم [illegible] پیرادو وولا [illegible]

روچھم [illegible] ابدو باره [illegible]

بی دو [illegible] ستندی کاه ودو

از ضعیف چونو [illegible] کرگچابی [illegible]

جوابیم کو تاکر دانیر [illegible]

جان فدا کری [illegible] بروای عنبر [illegible]

تا بروان عشق یلای عنبر [illegible]

تا لام خودر اسد عنبر بسر

لس یا بدو لرطاز [illegible]

ستندری [illegible] اودو اله کرنم

بال لو جس بار چیاطان

چینڈم کوه سنه بال

لی آرتس وندی

داغ نتونم بیداو کرتم

وتهنوه نائی

کنه ابدی او بیدک کرتم

تحی کری نحی کری و چتم روی [illegible]

نی ورخ [illegible] صفا ور نارم

اغنتم طول [illegible] امزنارم

بازگشتی نوو نور [illegible] باز دم

نوو آیه [illegible] من وودا [illegible]

کی دانه وقت [illegible] مچش بازدم

دل جن [illegible] ادر [illegible] تا کرکی چنو

وبرادی روم [illegible]

کربو دوم ز کی بینی توتی بلو ذرسم

[illegible] ادی و عده [illegible] باز دم

زلف شرنگ نراد تا الصبا دردادند عاشقان بر سر کوی تو سپی منتظر اند بگشای دری ز عالم راز مرا

دل آزرده ما را به بلا دردادند تا که آوازه زلف لقا دردادند بگشای بخنی فتنه پردار مرا

بنمای جمال از حد وصل بردل

از شکر و شبانی منفعل شاند مرا

هرکس ندارند نار خروشی نازنین

هیطلبی و نشستن نی نازنین

من شده شمع شده آن ... برچنده شوم

گر سر طلبی دگر نخواهی نازنین یاد رانه یاد رانه یاد رانه یاد رانه

شهید اول من یادشاه دل من

[illegible]

هر که دلی [illegible] ... تا فلک [illegible] ناله های [illegible]

[illegible]

ای خال و خط و زلف و آرایش دیده ای پاره

جان تویی جانم تویی دل تویی در جان تویی   از حال من آگه تویی گر ره روم همره تویی

مقصود من محبوب من پیدا تویی پنهان تویی   اینجا تویی آنجا تویی هر جا که بینم آن تویی   گر دیده بیند [illegible]

[illegible]

مہ ہوتی لنگو دیوہ گنڈوم جوراں یار
ہیر چھند نادر و دیوہ ام از تنی آیہ یار

ہیر ما از بیروہ بروں از دیہ تجوتی چو دار
ہیر نا بہمای ابشن لنز و ساماں یار

رووی کا … ششم بنی پیالہ لگ مت و جو دار
ہیر ما بہمائی ابشن لنز و ساماں بار

رووی کا … بر کھیندں قاصدی باشند دل از کلاہ را
عاشقہ ناوتی بودرے طمی دحت

رووی …
ہیر ما آیو ستی شید شستہ دم ز ستمگار
ہیر ما بیش ازین بادہ بگو آبیمہ ہنسیار

چوں بخودم نالہ فریاد از وجود ہیر ما
محبت سر انجام مجلس لپیدہ

نا یخ سرا شد آغاز بودہ
از سوز جگر روز دگر آمدہ نشستہ

چون مہ فور رخی خجل نرگس شہ زبانم
شمام تمام بر خوانہ

کاسہ …

از کوزہ گراں کوزہ از کہنہ گراں کاسہ
از بزازاں بیتہ از قصاباں دنبہ بنیہ دنبہ
از شیشہ گراں شیشہ از شیشہ گراں شیشہ شیشہ
از گل گیراں دونہ از … کماں … دولام نیم
از آہنگراں زنجیر از سوداگراں الخ … زنجیر از …
از شانہ زنہ ہا طنبور از … طنبور ربنوز
از قوقاں غوطہ از عاشقاں رنمہ
غوطہ رنموہ الخوہ غوطہ ہم ما بہمائی

از بعد ازیں نغمہ رقصید بدان راز
یک اک با … زد از آں آواز
دف زد ست و تا طنبور است و رنگ ہائی درازہ
ازچشم و گوش و بینی پیروہا شاد

میزند مضراب بہ دل و ہیدم ورد ہمہ عام
مقام

نو روز … عیش …
… رہا وی لبریزم
ور رسم … کہ آن …
… جلوہ ہائی پر روں ست
گل خورشید طوفان ایں ست

شب عیش … زنمہ
ہیر از خود …
… بار گرم یار خود یار گھ ست
… ست فرود دل … ست

دور شاهی

رفتیم و بردیم داغ تو بر دل   تمام نازی کرشمه ساقی   تمام شب لغان جستن راز خواب برآرم   حبذا و بدن می برد بر ...

صحرا بصحرا منزل بمنزل   باد بر خود چرا نسازی   به بینم آنکه شبها بخواب نه بینید   چه می شود که دگر روز آفتاب بر بیند

فرخ افتاد این حال مبارک باشد   نوروز و نوروزی نو فرخ فیروزی

در دور عیشت ... ساقی   نیفش و بیخبری نبود که هشیار شدم

در تبسم نو بهار در ساز آهنگ عراق   نشاه در خواب گران نبود که هشیار شدم

باعجم با عندلیبان گلستان در کام شد   گلستان شو جانانه گلستان شو

عالم بیخبری ... خوشی بود   جف صد جف که ما زود خبردار شدیم

عاقبت زلاف من بر داور کمین رخت است

بیر تا ما بهمالی بر طپیدن تا صدری نا کند دل آگاه

بیر تا ما بهمالی ... لبر و سامان یار

تشنه بهشت پیاله کف دست ... داد

بیر تا ما بهمالی ... لبر و سامان یار

بیر ما از بیرون بیرون آورده جو بنخود داد

هم چو حقی غنچه دیده ... بیجاره ای یار

بیر چند ناز و ... ام از ... یار

چون صفرو دتی محفل رنگین

نامیچ پروانه آغاز بوده

چون بخودم نالم از دو دو بیمار

نیم تمام بر خواند

بنشسته

از سوز جگر روز دگر آمده

محبت صدر انجام مجلس بلبیده

ببر ما آرزو بتی قید شستند هم زستمگار

ببر ما پیش ازین باده بکو ... شبیار

از کوزه گران کوزه از کهنه ازان کما

از تذر قال بیند ارغوانان ... بند

از بنفشه ازان ... از بنفشه ازان ...

از کل بیران ... از ... گان ...

از اختر آن ... از سود ازان ...

از شناز ... جلوه از آن ... زنخ

از غنچه قان غنچه از شاخساران زنخ

غنچه زنخ غنچه غنچه غنچه ...

از سعد ابی نغمه رقصید بدان راز

بیک باد هوائی زد از آن آورده ...

وف زدست ... جلوه است ... دراز

از چشم و گوش و بینی ... شاخه ها

چنید ند مضراب ... جل ... بدم ... مقام

... عرب ... دیا ... دنی ...

... از آن ... کمی ...

مقام

... ام جلوه های ... بیرون ...

... خورشید ... ان ... بیت

بیت عجب از ... رفته

... بیر از خد ... بیرون ...

... غم یار خود ... ست

... دل بست ... دل ... خود ...

امروز از کدام طرف سر زد آفتاب
کیسه سحر بخانه من یار بیحجاب

دوش خوش حنا
ارچه ... بشوم ... درد

چشم ... ز حلقهٔ ... دور کباب

چون گل برنجبت زنگاری برآمد قاضی ...

... بر دید ... واران زد

کشتی او خورد و ... در این عالم

چون جم ... روزگاران زد

ذوب منصور ... لطف او

... عطار ... بگو

من ... انا الحق ... بگو

چون ... هم ... بگو

قطره از اشک ... خندند

ما شیشهٔ ناموس بمیخانه شکستیم
پیمان دو عالم بسر پیمانه شکستیم

ای دل در نهد باده درد دل
صد بار اسب عزیزان را چه خیال است

فیلم پیه ببلی لی جانم پله له ببلی
بلی وری بیاپال

اول جوده توبه حکیمانه گرفتیم
آخر چو شکستیم برندانه شکستیم

ز حسرت لب شیرین هنوز می‌نگرم

که لاله میدمد از خون دیده فرهاد

های تن تنه تن در تن در تاتی تم

که لاله میدمد از خون دیده فرهاد

که لاله میدمد از خون دیده فرهاد

[illegible]

آمد سحر بخانهٔ من یار بیحجاب
امروز از لدکم طرف سرزد آفتاب

از عید ماه شاه جلالیم
[illegible]

ای گل خوش نسیم بهار جوش [illegible]
کرد سر صدق میکند شب [illegible]

[illegible] ل زد
پیاپی موج دل زد [illegible]
[illegible] لطافی کوهسار زد

چو گل بر تخت زنگاری بر آمد قاصی بهار
[illegible] صلاحی کامرو شد [illegible] و اران زد

از چشم فولیا [illegible] ی
عنبر بر [illegible]

من نمیگویم انا الحق یار میگوید بگو
چون نمیگویم مرا دلدار میگوید بگو

نوبت منصور [illegible] تا ابد از لطف او
مو بمو [illegible] خاطر و عطار میگوید بگو

[illegible]

جان در نظر ... شیرین ... نمکین

مر سد ... فتنه چشم بردا ... ن دست

دل ولیعه وضع و عمر جلوه می تر سلم
صدری پای ... اندیشه در از خواب بود

تو استغنا بجالی میفروشی
مرا هم نیم جالی در بدن هست

چشم نیم مستش وا شد ز خواب نیمی
در دست فتنه افتاد جام شراب نیمی

در نوبهار خطش افتاد حسن مدهوش
در زیر سایه نیمی در آفتاب نیمی

دیده را پرده نشین کرده بدیدن رفتیم
پنبه در گوش نهادیم به شنیدن رفتیم

سجده دادیم و تماشای جبین
کو پری مرد و ... تجهیدن رفتیم

بلبل ... گلشن ... میخواند
تا از درون ... مقامات معنوی

نی با ... هر نکته ... مثنوی

صبح است و نوبهار و جبین خلوت غنیمت است
لب تشکن ز ... خمار ... دم غنیمت است

ساقی اگر از شیشه یک دم غنیمت است
چون جام می بخشد بیا دم غنیمت است

ساقی مگر طبیعت خاطر زیاده ولد
شگفته گشت طره دستار ...

آنکه دادم هوش تو خشن ما میکد
... از هر تماشا میکرد

الفتی ... حلقه ...
... جانب صحرا میکرد

التفاتی نمی کنی بدی خواهم مرد
ذره لطف تماشا نیست خواهم برد

در تو احتیاطی زندگی خضر حرام
دل ما طپید و خیال جگر خواهم خورد

دل و دیده وضع و عزت جلوه می شکستم

چون در ساغر شبنم دلبستگان دامن بدست
هر سبد بوی وصال دلبستگان دارد

جان بر لب نبستم جان نثار [illegible]

[illegible]

ز شب تا سحر دیدیم ساقی ز خواب [illegible]

در نوبهار خلقش افتاد حسن مدهوش
تا چشم من مستش وا شد ز خواب نیمی

در دست غنچه افتاد جام شراب نیمی
در زیر سایه نیمی در آفتاب نیمی

دیده را به پرده نشین کرده بدیدن
غنچه در گوش نهادم نشنیدن رقیم

تو استغنا بجائی میفروشی
مرا هم نیم جائی در بدن هست

بیچاره داغی بود تمنائی جبین
کو پری مدد اینک بخمیدن اقیم

بلبل از بیم گلستان نک بیلوی
میخواند درس مقامات معنوی

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل
تا از درخت نکته توحید بشنوی

لرزان باغ قافیه سنجند و بذله گو
سنجند و لونهای بیلوی

صبح است و نوبهار و جمیع خلوت صبح
غنیمت است

ساقی اگر از شیشه بریز دم غنیمت است

لیکن ز رخ خمار حباب دهم غنیمت است

چون جام می بخنده بیا دم غنیمت است

ساقی بگو وظیفه حافظ زیاده داد
آشفته گشت طره دستار مولوی

آنکه دارم هوش سوختن ما
کامی که آید از هر تماشا میکرد

محتسب دلتنگ از شیشه ساقی
کاش اورا بقفس جانب صحرا میکرد

[illegible]

الغیاثی کی این بدی چون خواهم گرد
ورنه لطف شما لیس بدی چون خواهم برد

در تو احسانی زندگی خضر حرام
و دل ما بی طپید و خون دل خواهم خورد

با تو هم مجنونی و از بر دلی ای یاره
مجنونی با مجنونی با حالت ای یاره

بشد روز و دل بیقرار است باری
گذشت ما را کار است باری

چشم بیا بر ایجای بروید و وا
بیم بدو دیده و دولت دیده نشود

روز که جان و لبم دیده نشود
از شوق سرم تا بقدم دیده نشود

با مال بماله عشقم عزت مرا حرام است | پوشم پلاس کهنه این خرقه را نپوشم | عالمی باز دگر زنده با جان کردی

رستو ریی کوی عشقم حرمت مرا حرام است | خو کرده زهر تلخی لذت مرا حرام است | تو از ایجاد همه خلق جهت را نسبی

دل بی پر کعبت آرزی لب آید
کمینی آمدیت لبی بخوابد نبود

ز نه دلکشتم که نه آمد و مهمان بیاید
وقتی تا خوانده خیال تو درابد و دوم

از دل و داغ او درسم آید
نقشم رنگ بال طاوس است

گل بجیب کنار رسم آید
نگاه از روی یار جرابد

عمر است پوشیده زبیش خود شعم نداد | در خلوتش اگر نفیسون چاک کند کسی | او فردا اندیشه تا با جلنگد | دل جام لعبه کستی ما

زان شوخ سنگدل چه تمنا کند کسی | که جراتی که بند قبا وا کند کسی | من دو بین فکر تا خود جلنگد | دل جلوه ام با تشوی خود

فصل گل وقت عیش جیف کنی نزدم
بکتاب جلدی خود نمک آری نزدم
چو جیف که مادر خود رد بکنار
نا رفتیم بیداری خود لبی نزدم
بیداری عدری × نکاه وری سرعت آری
از برای دو جوان توان رفتن × برادری کشتی کاری
عرق الوده مرا بر ابروی بیمار نشست
الغدر سوخت در آن که بیمار نشست

زیفار و زار تلی کشیده دربان باش | بد جه میکشید دل ازان کزیران باش | تمیز دارو بدر روز کار کار تو | سنبان آئینه در خوب درشت جیران

قربان نعل یار دارد بر جان ... [illegible]
ول [illegible] تا منزل ما ... بود

چشم یار در بزرگی می پروردار بود
یاد ایامیکه [illegible] عیش ما معمور بود

ای آنکه توئی پشت پناه همه کس
از رحمت امید [illegible] دارم

کردم چندانکه جستجو در عالم
یاران موافق ز جهان دیدم کم

رقصوس که چون مهرهٔ ای شطرنج
یکجرعه نشنید همنشینان با هم

آمد بهار و لاله بوش بر جست و جام می بنوش
مستانه روشوئی چمن بلبل صفت مسکین خروش

از شر صوفی و شعبده [illegible]

خندان که غنچه دهن یار گلشن نشد
[illegible] تو غنچه دل داغ [illegible]

جام صراحی یار و نرگس بیاله کار
[illegible] گل در چمن ورنه [illegible] نداری

چه رفیقی من از بند سیاه خود رها کم کم

گشتن از جهان یکبار بهتر ورنه نشوی

زیاده خوردن [illegible]
[illegible] بر لب طوطی دارد [illegible]

کدی خنده حریفان [illegible]

ای نسیم سحر از دیده یار کجاست
نرگس [illegible] عاشق کش و عیار کجاست

[illegible] وعده [illegible]

در هر چه گل رو بیو فارغ ز چمن من
گردم بهواداری تو گرد چمن من

می طپد در قفس سینه اگر حکم کنی
مرغ دل گرد تو گردانم و آزاد کنم

[illegible]

عشق نالش [illegible] مست زمین [illegible] بارى

کمی کمی ہی کمی [illegible]

میخواند دوش بلبل خوش الحان بہ بزم عشق

تا کی غم زر خورم کہ دارم یا نہ

پر کن قدح بادہ کہ حلقوم تشنہ

این عمر بجز شدی لوگ آن غم یا نہ

این دم کہ فرو برم برآرم یا نہ

[illegible]

یار جستم کہ غم از خاطر حکایتی ببرد نہ تسکین قرار دل بہ خون ببرد بہاری گل قل ساری بی ہاری نوز پوشوتین زار

فونہ ورت گنو دود غنچہ تاری
سیاد کرتم بنوی پان

عنقا بلبل غنچہ بہاری
تاری نوزید بو لنو بن دار

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
فاش میگویم و از گفتهٔ خود دلشادم

آدم آورد درین دیر خراب آبادم
بندهٔ عشقم و از هر دو جهان آزادم

دروغ ہت گلہ من سوم پوشم چھو جاو
بہار آو نو بہار آو

حضرت سلیمان تخت من شہری قتیس بجام گاڈ
زبری زبری مشعو یاون شوری
نہ بزرب روشت بام گلدستہ آوردم

بخشس بشندش گنو کرہ مان لچیہ وستی یار لچیہ ملیمنا
چی لچیہ وستی یار گوشہ ملیمنا
بخشی لاف چی زد گل بہ بینیت لیسہ آوردم

آنچه ما کردیم به خود هیچ نابینا نکرد
درمیان خانه گم کردیم صاحب خانه را

چو بمند ... چه کردی این دل دیوانه را
خو بمیکو به صحرا خوش نداره خانه را

خاطر آزادگانرا فارغ است از نقد عید
دربهار و در خزان بر یک قرارم همچو سرو

مبارک صبح است نوروز ... بادام درکتا آمد
بادام وبا لو ... داد

... بهار آمد
... بوستی کروی ... برکرو

خشه وی ... آمد
... اسواع ... بوستی

کمال ... داد
... بادام ... کروی ...

دوررچا ... لوچا لی ...
... دوررلوجا لی ...

ببم ولبی ... همچوس
... ناسے

... دوررلوجا لی

فرنه درت گتھو دو غنچه ناری
سیاه کرتھم هنوی پان

چھنا بلبلس غنچه بهاری
ماری نوزه چو لنون دلدار

بهار دو بهار ادو خوش بطار
یاره وگل غم و غنچه دل شراو

رنگ برنگ باد ...
...

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
آدم آورد درین دیر خراب آبادم

فاش میگویم و از گفته خود دلشادم
بندهٔ عشقم و از هر دو جهان آزادم

دروغ هیت گلدن سون پوشن ...
بهار آو نو بهار آو

بخت بر ... دلم ...
... بادو ... استادم

... تنی تادو ...

... بیدا کنید

نه بهر زیب روبت ... گلدسته آوردم
بخوبی لاف می زد گل به بینیت ... آوردم

حضرت سلطان بخشش ستبری
بخشش ...

ربری ربری ...
...

...

ایر بار دل کراهدو ... [illegible]
عقده ... [illegible] ازاروی ... [illegible]
اهتر وزس وزد ... [illegible]
ښی نالی تادر ... [illegible]
کار از نبر بجر اران تخشید
ای ... [illegible] جان ... [illegible]
وی بهار آروی ... [illegible]
صبح ... [illegible]
رستہ رسته وو ... [illegible]
کر گل ورد کس ... [illegible]

خاطر آورد گاه فراغ است ز نه نقدی
در بهار و در خزان بر یک قرارم همچو سرو

من نمیدانم چه کردی این دل دیوانه را
خو نمیگوید به صحرا خویش نه وارد خانه را

آنچه ما کردیم بخود هیچ نابینا نکرد
در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را

مبارک صبح ... [illegible] نوروز ... [illegible]
... [illegible] فصل نوبهار آمد
بادام در کن داند ... [illegible]
بادام دبا بو باسته داو
زوه ... [illegible] بانش آمنی ناه

بهودی بانی ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] بهودی بانی تو تو ... [illegible]
... [illegible] برادان

نشه بیش بهوری ... [illegible] کراو
بموی پوشح کره وی ... [illegible] پاده ناو
خشه وی ... [illegible] جر آو
... [illegible] اسواع اچه پوشن
وشی گلش بهار آو
بموی پوس کره وی کراو

کمال ... [illegible] داوس ... [illegible]
... [illegible] باذار ... [illegible] بموی کره وی پوشن
وور جانو تو ... [illegible] جانی نای
دل ... [illegible] وورنو ... [illegible]
... [illegible] ولی ... [illegible]
... [illegible] دل ... [illegible]
وورو ... [illegible] جانی

ای عاشقان چمن بهاران مبارک باد
نوروز بهار و شرف فتح و دل
بادا که شادمانی یار من
[illegible]

تا زه زی شود دلی شد تا و دو
تا تا زاز تا تا تا تا زاز شد تا تا تا
قرار کنید روشن با زاز کر بپال
نو بهار نو طرح گل از ناله بلبل

خروج جبین خم زلفت ز مشکناب گرفت ای ای   کسیکه روی ترا در عرق نقاب گرفت
رخ تو آینه از دست آفتاب گرفت ای ای   تو را ز رسانه چو مژگان او گلاب گرفت

از بیکسی مرا جبین می سوزند   در خیال او شبها شب   آه میرسد خرمن خرمن   بپای وردها کی می غرسم
ای وای از آن کرکسی واستی   هیکید از دم از تب هاشب   اشک میرود دریا دریا   بکوبش هشت خاکی می فرسیم

[illegible]

[illegible]

می خور تو مدام با خردمندان خور
یا با صنمی لاله رخی خندان خور
بسیار مخور فاش مکن عیب شمار
اندک خور و گه گاه خور و پنهان خور

[illegible] بسیار بالست عشق [illegible]

[illegible]

مشو دور ای حبیب بیا بنگر [illegible]
ز سودای جهان بگذر اگر سودای ما داری

[illegible]

[illegible]

تمسی بر جیو حال تا وه حیوس
از حقیقت باکر بیاد حبت گوری

سومنگنا وبری ثمک
ثه باث تر طمع بیه نداوه حوری

تی پیه تال حیی کری پاه
نی یک غفلت داوه هوزی

سومنگنا وبری ثمک
[illegible]

هار دنه تا پیته ناگ وزه تیری
جنجام کرته بیه دله ورشی
دنی نی دیه تی دکه لی لوری

سومنگنا وبر ابی ثمک
جنجام سنگر نی در جبام کوه
سومنگنا ویبری ثمک

[illegible]

جانی دل دوست یار حوری نی
کار تو تیمبه کار ورالی باکه
تمام حقیقی اشنائی [illegible]
نفا تی فتک بیکه وگلان ورارلیا
[illegible]

دوش گفتم بکند لعل لبش چاره من
هاتف از غیب ندا داد که آری بکند
حافظ از دور که ابر گر نروی هیچ روزی
گذری بر سرت از گوشه کناری بکند
آنچه دیدی و شنیدی همه هیچ
آرچه دیدی ورچیدی همه هیچ

[illegible]

چارصنت ارداید رخسار خوشتر است

از بهارستان بهارستان شرابست

تنه بو بال ماری بنه پانیور شمعش گتی

وینه چلتو سودا گار گش کت ستار گو

جمله تراوث سیلا کرومت سیلابا شو

خوب رانتو دنیا اسه آب [illegible]

پای نمادد از گل [illegible]

بلبل از قمری بند اخمان شرابست

وصال سوختگان تازه بنده دار

[illegible] درد درد دل لاله دار باید کرد

آنا تا تیم ویم ویم شدالی

شبی باشد که در آغوش من بی اختیار آیی

نسیم خوش چیدادم که امشب یار می آید

تا در در نالی تندر در نالی

لعل دو لاکرده از مستی چه گوئی تو بهار آیی

بهر آواز پای حافظ بخود شاد میکردم

[illegible]

بلبستان مه رو دلبر ولی با تازه قد به قد
لبش قند رخش مه قدش چون سرو لہ

خراماں وار چون کبک ولی در نیم شب شب
گزیدم بر لبش لب شکر گفت

[illegible]

کس روی نکو ز حق پنهان نکند ای سبب شراب
مه در ز نظاره هیچ نقصان نشود بردار نقاب

ما سوخته هجران تو ایم کرد از دل
کس سوخته را دوباره بریان نکند مانند کباب

[illegible]

نه به انگشتری سوار دم نه چو شتر زیر بارم
نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم

[illegible]

[illegible] از ناز [illegible] ... [illegible] خوبی

ز الفات [illegible] [illegible] ما

هم نقاش [illegible] چون [illegible] دل ربای

برد دل [illegible] در [illegible]

بر بوی گل پری زده گردد دماغها

نوروز شد که جوش زند جوش باغها

[illegible] [illegible]

انجا که کمال جاه جانانه ما
مارا چه غم از عالمی خصم شود

عالم همه در پناه جانانه ما
پیش و پس ماه سپاه جانانه ما

خاره عشقه آتش آرم [illegible]
همپوش [illegible] جای [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] جای

[illegible] چون گل [illegible]

[illegible] در [illegible] در [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

بعد ازین یار پیر کوی دلداری دگر
با عزیزی به عزت خود رای سودای دگر

[illegible] [illegible]

قدم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

شمع شب گرد از نگاه گرم آتشخوی او شایه از سرو خرامان نور رعنائی برد با امید طور لقای او شده چرخم جهنی دگر

کنم پیر پروانهم تعویذ است در بازوی او هر کجا در جلوه آید قامت دلجوی او بخیال وصل هوای او دل بیخودم وطنی دگر

قفس

نشیمن نشیمن نشیمن

ای باد عنبر نسیم نشیمن نشیمن نشیمن

چون شمع قصهٔ سوز دل بر زبان ما
گردید گرم ساز محبت به بزم دل
جان سوزتر ز داغ محبت بیان ما
شد اشک بند زنار فغان ما

دانی دانی دور آدر آیم

ساقی امشب در گردش پیمانه
بر کش از خرمی انگیز خمار تازه
تا فیض از دست دادم در جبین سجاده
تا کشیدم زنجیر پایم تا شنیدم باده

تدرنای تدرنای تدرنای تاره دری اودرنی آهی دد شت شرنمی بیحجم زشمنیر

تدرنی دوست تدرنی تدرنای تدرنای دوست تدرنای برسر من هرچه آید با نصیب

ویم ویم ورتانه ورتانه

تادیانه ری تره دری دد ست

تدرنای تدرنای تره دری دوست ورتا ورته تادیانه

تره دری تدرنای تاره دری

ورتره تره دری او وره دری تادردیم وردودرتنا تادردر

این دم زد دماغ که برشد ز باغ عبا یار یار بسبتی

دیده های بخت من بیدار باشی عیش چه گنگ چه شنید و صبا جکرد

تام تام تام تام تدر تدر ورودر

اقبال از بنده بود ...

ای دل جهان بکام دل خویش دیده گیر
در ده هزار سال چو نوح آرمیده گیر

هر بنده که هست به بغداد و چین و روم
آن بنده را به سیم و زر خود خریده گیر

بر آب های تازی و ترکی چو ماه و مهر
از شرق تا بغرب بیکدم رسیده گیر

ای از سرکشت همه چمن چین شکن ...
محبوب برای ... دلها ...

ای برمن برمن ورق ورق
ذر در در تا تا تا تا شنه شنه شنه

ته ته ته وه وه وه چه خوش است
... که ورق

قلندر تو قلندر تو قلندر تو
...

تا غم و محنت بجهان بس بزاری
از پی درد دل تو هم او ادبار
و چو جهان داری پا
آنجهم از این عطر او زار کلاه پا

فتوی هم جهان دادم و دولت
و عالم مستی ای غافل آزار
از دو رم چشم پیته توز ساریها
تا تا ما و او و دوم
تکرار نادر دوم در تکلم

السمیل یار زجبرت لطافت رفتار نشست
از چه ای غنچه لب دلوار حی آی اب با

زاهد گنه که عبادت تو
تا غرق گناهم که غفاری تو

از عبادت خواند و غفارت
آز باید کرم نام خوش داری تو

نشنه بالاامال درد ای دو لجا
جان زنیشا تی بجان آید عذب یا حرمی

عمر از اول بر تو نخست
بانی پر لطف و کمی ایم
در طاعت عفار دان
باقیا جانی تا رو...

تمر رویم تدیم ته تنه تنه تنه تنیم
ای غنچه لب چه سر بگر بیابان کشیده
تو به هیکل گذری مثلی چه تو ریا و ملکی

تنم تداری پیدی پیدی پیدی بیدم بیدم تا دار
در پرده و پرده عالم و رنده
عشاق را شهبار

بجانیم در تو رشت خواب کی تا بنشینیم بیدروه بار

ز دریا موج گوناگون برآید های
ز بیرنگی برنگی چون درآید های
چو بار آید ز خلوتخانه بیرون
به نفسی ز در بیرون برآید های

منم آن شکسته بلبل که برای گل
بجرم عندلیبی بی آشیانه

هر دم منع کنندم که چرا دل بتو دادم
باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرائی

بیجرم یاد کسی کرد که دیدن دارد ای باد
سخنی رفت ز یادم که شنیدن دارد
سرزنش نکند گر زلفش کوتاهی
میرسد تا که بجائیکه رسیدن دارد

سخن تا گفته می‌شیرین برود گفتار انجبین باید

رخش تا دیده کارم ساخت رخسار انجبین باید

زجا از کی نمی‌رسیم که چون تیزش کند

نیازم نیست ... را نمودار انجبین باید

کشتگان خنجر تسلیم را

هر زمان از غیب جانی دیگر است

این درد دل که گفتنی نیست

این درد دل نگفتنی نیست

این غنچه ... شگفتنی نیست

... زلف ... که عالم جنون دارد

که مژگان پری از شوق زلف و شانه ...

این عشاق خم کردی که [illegible] تو
ای دوز از رفیع دلها [illegible] آزادی
دلا پاکت چون ابر بیدار دل ای یاری و دی
دلی تو الف چون ابر بباری
تحرکه آن قرار بیقراران
برادری و در می افتاده بودم
جهان از آرزش اشک سیل در اشک دارم
که این سقف سبا کرده سر بکوبدنم بر فهد

گله آه از تو دارم که چکرده تو با من   بیتو ای ماه چه سازم چه کنم
کنگره وصل بلند است بلند
افلاک ترا رسا نشدم که اثر کنی نکردی   چه کنم آه چه سازم چه کنم
دست کوتاه نسازم چه کنم

بحث برگشته من از غم مجنون
بیحرجا تا که چه سازم چه کنم
ای باره بیهوده پاره پاره
سنگدل پاره پاره
تحرجا [illegible] داری [illegible]
[illegible] از در یار کردی تو دلی [illegible]
با و مجنون [illegible] بدرد دیوانه [illegible]
[illegible] و مجنون رفت و دل در [illegible]
یار از در و در [illegible] مجنون بیار و [illegible]
[illegible] مجنون [illegible]

ز خود تو بیخبر کجا میروی مرو جانم بلی بلی
از خویش هیچ شعله صد دم میروی مرو جانم بلی بلی
بدرم صد داغ از دست یار بی جفا   دل شسته از بزم کجا میروی مرو

تحرکه جنی بازم حیات زناب کرده ام ناز
تحر بر کجا
ویتو تا کی باردی جیا توی
بو نه تا کی بری
اما ده با عشق تو بیجا دوم
جوماده [illegible] دل [illegible]
بیرم با بالی به نازا دی
بورد تا قیی بری

من نگوید آستانت عمرها گردیده‌ام
در زبان خویش در مدح و ثنا گردیده‌ام

در همه جا طرم شد دل که مهر تو بید
زین سبب گرد تو چون آشنا گردیده‌ام

ای بجز بکوشش که صاحب جز شوی
تا راه بی بناشی وکی را می‌سوی

ام دی سره رت رچه قل ام دی ثات ول بت چل ام دی تره کلاب چل کهنه کیه بره کینه اده قل
با زاده مل املستا با زاده مل مینا تم دی رنگه رنگه آشنی با زاده مل مینا

ناوک مژگان جانانا دل شکن باشد

دو ابروان کردن سنان پیر را

در آتش از نظر این طفل

ای یار من

اگر خواهی که گل بینی رخ خود را تماشا کن
وگر خواهی که شب سازی دو زلف عنبرین وا کن

اگر میل خزان داری نگاه جانب ما کن
اگر روز دشه می آئی نقاب از چهره بالا کن

خوبان همه خوبند و تو شاه همه خوبان

ای شاه شهسوار عشق

ای سرو قدمن بنشین یار الیکو

در بارگاه وحدت

در عالم گدایی خرسل نمی گنجد

سه ماه بنمودی سامان شد

هژده هزار عالم یکسان شد

عشوه ابر قبا

خنده زن غنچه

ازین لحد

[illegible]

در باغ صباحی از دل غنچه دمی زد صد چاک به پیراهن شیرین و شمس زد

تیره تیلی لا ناچیلم وا بی

در دیده عیان تو بوده من غافل عمری ز جهان نشان می جستم

در سینه نهان تو بوده من غافل خود حیله جهان تو بوده من غافل

ای دهان یار پیدا نیستی

نیستی گویا و گویا نیستی

از روان بخشی عشقی نمیرم پیش تو دم
زانکه در روح فزائی چو لبت ماهر نیست

آتش یار روشت جلیلی یار
بارس هیا ... نی شرهن

آهی وسی اتش
عشقه ناره شب وز میان تن

حبشک وان آتش سیاه چالو جتس منز باک ودیان چھوه

واری حسانی گل خلیو لالو ... لالو لو لو هی

صدر بیدر کنان بالو
لو لو ها هی

مخمس

مجی میاح آمد به نسیم این کو دین مشرب است
وعده کردی که شب روشن زمهرت میکنیم
ساعت آمد عین عصیان این کو دین مذهب است
هشت شب های تنهای ای اکو دین شب است
وصل و هجر انجا برابر این لله دین مطلب است
در میان کفر و ایمان نسبت این راه گر

من از تیغ ... تو نشین ...
ای خلق ... جبین ...
ای نوازان ... جان ... تو ... کرمی ...
من ازین ... وی ازین ...
... جان ... دادم ... اردن

زلفش از سنبل تر سر زده از طرف سمن
نگهش بسته ز مشک جبینش ... جبین
جبین بجبین سر برده بجبین نافه جبین در جبین
گلشنش خفته از یاسمنش گل بر جبین
در رخ و خشت ای گل خوبان ...
... بر جبین

ای گل ... جان ... از باغ و صحن ... بر جبین
... دادم و ... بوی ...
... کاغذ ... ... نی ...

تو کجا و دیده مسکین ما

الهی ز عشقت ز پیره دردل ... عاشقی

جانا لب شیرین ... که زجان شیرین تر

کام دل گیه شد ... عشق تو

خنده شیرین و سخن گفتن از آن شیرین تر

ای دهان تو ز لب و دهان شیرین تر

کی باشد و کی باشد و کی باشد و کی نادرو دم و دم نادر دم دم

من که گلبوی با تو ... وی که لبی دلی دلی تمنای دلم

من مست نی باشم و مستی زمی دلم دلم دم دم دم

ما باشم و وی باشد و می باشد و نی نوم تذره ده ده تا

وی عجب حال عاشقان ...

جامی کمال لذت ... در باغ که بیمار بود

زینت ... جمال ...

دیده ... جان ... بود

هرچند عرق بحر گناهیم ز شش جهت

نزد دو محبت منو آن بکار خوش کرد رحمی

باز آی شبا قبا که ما خواهند مستم

هر چند عرق بحر گنا هم ز شش جهت

چون آشنای عشق شدم زاهل رحمتم

هر دو رخط کشد برحال دلرشان مگر رحمی

مشتاق بندگی و دعاگوی صبحم

... لفظ جا ... بر دل ... عاشقان ...

CC-0. In Public Domain. Brij Nath Pandit Collection. Digitized by eGangotri

اوصی در ... در ... کی ... من ... خیال
... جانان ... خوار ... زدنان

آمی آمی وسی اوسی ... آمی ...
ووران تا وران ورتا تی ... دوست

مصحف روی تی ... نقش خوانشن
تا ... در کتب عشقو خوانشن

تحفی من ... قسمت تا ... سرزوانی
قسمت دیر ... نظر بر روی تار ... سور زوانی
بار ... جر ... بند یار ... قسم ... سر زوانی
بار ... تاکل ... بیان ... سوال زوانی

جلا آشفته ... تاب بیا عیدا لی
دچون تا کل ... عجبی دربیان لی
بابا ... گفتگو ... بابا مر حب ... جشی
وتکی من ... فهمیدم زبان این جهان لی
تا خاک ... تنا ... کلاه لا
بر ... یاری ترنی
تا ... صفت ... دربتاره
بر ... یاری ترنی
تا ... وجا ... بوسه ... تبرکی
بر ... بای یاری ترنی

علاج ... عشقن وادن
زر کستی مجمو خون کل
بند گنبه روز ... بس ... گس
مشتاق سانیته بس ... خان
تا ... وکتو ... ناگه ... وس
زر کستی مجمو خون ... شسل

یوس تان ... بیده دادم ... خیدادم جا
گا ... گاه خند ... عیدادم جا
خون من براون اعتبار ... می شود
یار ... عیدادم ... بیدادم جا
جادی معقدم تو در دو ... تا شد
ترنیم ... زدی امروز ... یارشد
... اندار ... در سط
... سالت ... تن ... روز ... باشد
... اید ... دانم ... ... شدی
... دو ... تا ... شده

با صنم چو بیتی خوش نشین بخلوتی
بوسه ستان بکام ازو تازه بتازه نو بنو

بر رجبات کی خوری ورنه مدام می خوری
باده بخور بیاد او تازه بتازه نو بنو

غالب ... نباشد گردون مینا بگردش
باده ای محبوب خوردن خون حسرت خوردن ا

جشمت که کسی مست و خراب افتاده است
گردش مژه به پیچ و تاب افتاده است

تا خورده خدنگ ... آهوی
از جیان آب ... تاب افتاده است

[illegible]

نقش تو روز ازل وفا دارد در شب مجلس آن نگار آه‌ها شنیده برگشت آه اوره چشمم نبود ستم

بو جان منده جشن گنه گار چه‌با دیگه آید بر سنگار آه‌ها شنیده که خواهد رفت آخر این خار آه‌ها شنیده

[illegible]

جیته تس جای جیته لار موهی هر چند پر خسته دل و ناتوان شدم

سینه بو بوتهم ته جشن اجیته موهی هر گه که یاد تو کردم جوان شدم

[illegible]

بافقت عشق ازدرد را ز عشقم

یار از عشق ودستم با خوبان شدم

ای که با من تو از آن شدم

دوستی چه خبر آمد ز دست عاشقان بیمار تو

والله حتی کردم آینه رخسار شدم

خوب صورت از چون صورت دیوار شدم

ای دل دی مجز شد دلم دلم

امروز طلب وصل تو دادم دل

بحر خفی

یاری اندر کس نمی بینم یاران را چه شد — صد بهاران گل شگفته بانگ مرغی بر نخاست — هرگز هرگز بوصل تو گل رعنا نرسید

دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد — عندلیبان را چه پیش آمد هزاران را چه شد — جای جای جای رسیده کس بجایی نرسید

ای غنچه شگفته دهان تو تنگ

دو دیده تو ... بالای تو

بیمار توام بیمار دردم

جان داده ام ای جان ببرد

تو فتنه دوران شدی غارتگر سرگشته سودای تو قربان ترا پای تو — چه دلبری در دل تو رحم

ایمان شدی ای عاشقم بالای تو نازنین تو فتنه دوران شدی — کافر صنما قبل تو

چه چاره کنم تو بنا کردان طوطی

بنشین جانان بیو سینه باده باده کنم

من لقا نا بی دم درد و اوا درد وان
فو دنی لما درا لفظی دربان ای ان
بلاغت از شاخ گل ان خاطرم تا جوی جان
ارزانی قوم اللهم گدا درد دو او بیرون لهی
قربان دگر کسی زنند محفوم
لطفی که بعد جفا زند جوانم
عزم نمی جوی نمی زند می جوی
من بیفتم زند از تو جدای جوانم

شندر ورنامی ناوری تو م باشنا
دردلنا درلنا دردنا درلنا درنامی

اودلی
برباد بای عمر نفس شانه بانه ست
جولان هرجات زهستی نشانه است

من آن یارم که هرگز بر نگردم
بسوی دیگر دیگر نگردم

لنا لنا بنی لنا بنی لنا بنی
دلنه رنه والی دوست
ولنه درنه نه
جن ادل قتلم ادای ادار
ادرت ورشته دلم بجنه که عار داری
چیدن جان خوبی توچم نگه دار داری
که تا قو بر بو دبی هر نگردم
ارخوام سوگند دوست همدستم

نگاه شوخ مست نیا رت برده از انجامم
چو سیماب از طپش شبها گسستم مست آن دلم

رو درتی تورنی تا در در شدر ور
نتاره درتی بلبلی بلبلی بلبلی بلبلی یار بلبلی یارم

یارب آبروی اردان بخش پیر ما
نقش کهنه شوی از لوح ضمیر ما

من عادت آن بیمه جوید آدم
من نا بیه دعمت او میدام
لیم تو ابن بود صغیر و کبیر تا
ساقی بده مجلسیان بدولت قدح
در کل کاینات ذوق دلستان ما
جان و جان هر چم دو هست تا گیر

بکس دردی که بکشم عمر از من و...
بار گرفتار اد دل ... ابتهم

من گرفتار تو و در بند رضای دگران
پیش ازین بود هوای دگری در سر من
جان عمدیده بلای بجفاهای تو خوش
من ز درد تو هلاکم تو دوای دگران
خاک کوی تو بسرم برد هوای دگران
این جفاها که به تو خوشتر ز جفای دگران

مطلب ما از اسیر قسمت صیاد بود
زرد بر دوش آن مه چون نقاب آشفته
شنابد دل برای عشق محبوبان نمیداند
نهان شد در پس کوه آفتاب آشفته
ز دل رو حسرت بود از دیده خواب آشفته

بیمروت رفت و ما ماندیم تنها در قفس
عشق از من صحبت از ...
نور در دم ... ما ... جان

تو که مهجوری عشاق روا میداری
عاشقان را ز بر خویش جدا میداری

نشئه باده رو هم بر لالی و رباب
با مبدیه و درین راه تحذر میداری

ما باین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم
از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

نه آشنای من شد گلچین نه باغبان
زین باغ همچو سبزه بیگانه سوختم

نشئه صهبای گفتار تو ام خاموش کرد
آنچه با مستان کند پیمانه با ما هوش کرد

گرم جوشیهای من آتش بجان افتاده کرد
شعله حسن ترا حالا که خطت پوش کرد

دلربا یانه دگر بر سر یار آمده
از دل ما چه بجا ماند که باز آمده

رنگ بیگانه است از چشمه گل شوخ نگاهش پیدا
چه گفتم عذر آن قربان شوم رنجیدگی دارد

لب می باور ناکی شنا زکن در عالم پیری
دم صبح است ای مرغ سحر نالیدنی دارد

می بده می لیسان ... بران پای ...
در خرابات نه از بهر نماز آمده

هر که آمد گل ز باغ زندگانی چیده رفت
آمد و بر ... اهل جهان خندیده رفت

از ازل صادق ... مثل ... رفت
چند روزی آمد و یاران خود را دیده رفت

عشق بلاست ورنه من با تو سخن نکردمی
تو بدعا به قتل من من بدعا ستمگرا

بی تو دمی نمی زیم زود بیا ستمگرا
قابل لطف اگر نیم جور و جفا ستمگرا

منصور نے انا الحق ... / اوستی لیلیٰ دل میرا ...

ترسم که من بمیرم و غم دربدر شود / این طفل ناز پرور من بی پدر شود

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر / آری شود ولیک بخون جگر شود

در بر خود یار چو نشناختم / خانهٔ تو اعتبار نه پرداختم

گردن توکه ... اقرار ... / ... خود ... کشید

مطلب عاشق شده حالی که گفت / حیف چو نشناخته نشناختم

ای ملک دل دوستان ... / رو دل ... بی ... دوستان ...

پیوسته بکربلا وطن میخواهیم / آغشته بخون و خاک کفن میخواهیم

از بهر نثار مرقد خاص حسین / صد جان دگر قرض حسن میخواهیم

با این فقیر نامه آن محتشم مخوان / با این گدا حکایت آن پادشا مگو

در کوی نیکنامی مارا گذر ندادند / گر تو نمی‌پسندی تغییر کن قضا را

آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است / با دوستان مروت با دشمنان مدارا

اوود لسی در ساعت پیرونم اوزوف سرود
سالہ شربی

عشقہ نیر کتہ ... کاز سر پراپود
مارت تہ عادبیت کہ جانی کس دود

عشقی کو دو پہم ... نوود
پالتم ... لشہ باجان پراپود

ولہ ... دود عشقی کہ ازان علاج ان
اچھ ... پیتم سپود

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت   من اگر نیکم و ور بد تو برو خود را باش   ہیتہ دردِس گرہ ویسی
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت   هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت   دلشہ نیرون چھاڈتی

قرنی کرہ کسی اوہ مرجای
گل تہ گنڈ عشق او منی
برزن قم و دی
سانہ کوی ماکن ون ... دی
کودنی وادی
عاصی بنی نود لی
دامن ان تتی
قرنی کرہ لی اوہ مرمی
شیمہ

تن بہ دل با فریطی   جمع بوزنس دربدلطی   کنت کہ بی نیستی   اولہ چھاڈون گرلشی
ازوشہ نیرون چھاڈلی   دما با نیور کران گت   اوشہ نیرون چھاڈلی   نشہ لراگوش بنہ زل

چھنٹ لاگوس شم لشی
لوبہ نیرون چھ و نی
کم گوسخن دعا طولدار ناز لی
یا الہی کہ ان نار ناز ان
لی تار عمر خم جی تار دولی
افسوس ان دورشہ دلیار ان

ز زلف تو دور لطف است گر ...

دل دیوانه چھ سودا ... بتہ بیکوم

علاج دل طلبیدن از ان گلفتند بیکوم

بست تنه ... در دست عشق این عید ... دردی

کفتی ... بود گیم ... تمام جو ... این عید دنیم

بند تو ... الهابی عید دنیم

ترا همی کفتو ... عید دنیم

منت ہی گومی برزن مشونی

می میت تھندی سوردم شزاه

بتہ بتہ لاران گوم دو وتی

اکہ بیت دیدار ہاوم نا

روز می کونه لارس تتوی

می بیت تھندی سوردم شزاه

گر چہ ... نصف ... ارگست

حلقہ ... نصف ...

بادہ تلخ از لعل شیرین بدان

در حلاوت می رود آب نبات

تو نہ از می چون کنم ... نبات نبات

... خضر ... تحیات

با چلکش در عاشقی مانند من رسوا نشد

بالی باقس لدیم ...

ہتہ می ببه گوم ...

... اول گوی از دست اب گرین

دلی کہ جفت و دولت دیدار ...

داروی او کردی ... وی از بین

گردش کرم نرت ... راہ

از لہ لاگس ازدم نہ کهنه

بخته زار روتی حق سبحانس

بالی باقس لدیم راہ

کنس ونه کیاه کره داغ جهنم ونس

رات دیوه راوم تندرنه

اوده لی در ساعت پڑوم اوز وف سرود

عشق نہ ترا کس کرا ترس برا شود
ہرت نہ عاد عیبت گوچانی گر دود

عشق تو در جسم من تو درد
بلبلم از دوش نشستہ با جان پیرا شود

دل دلبیست درد عشق کرا ترس علاج آن
اچه تی ہی کی چشم شود

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را باش هیبه دودس گرٔ دینی
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت دیشه نیرون چهاڈتی

قرنی کرہ کی اوده متر چهای
گل تہ گونت عشق کو من
برزن کرم دی
بہان کوہی مانز ون
کود نی داری
خاص بری بود لی
دامن آن تنی
قرنی کرہ کی اوده

تس تہ دل ما فریطی شمع بوزانس وریہ لطی کنت کرہ نی نستی ماولہ چهاڈون گرلتی
اوشہ نیرون چهاڈتی دما یا نبور کران کت اوشہ نیرون چهاڈتی نشہ ارا گوش ینزرل

چشٹ لا گوس شیر لتی
اوشہ نیرون چهاڈتی
کرم کو نخی ذعاطرولدار تا زکی
بار کمی کنہ ان تار تا زرا
لی تا عمر نحم دنی تا زودتی
افسوس ان دور نشہ لنباز

بل دیدنه سوز دلوی بنده میکردم

چه زلف تو دور ...

علاج دل طلبیدن از ان گلفته میکردم

بت تنه نیست دارو بسکه ... وردی

در عشق ... از ان عبید دانستم

گفتی که بود ... تمام جود

بند تو بند ای ... عبید دانستم

قرار من ... عبید دانستم

مت سی گومی برزن مشوی

می مت تهندی سورم ته راه

بته بته لاران گوم دو وقی

اکه سبت دیدار ... وم تا

روز می گونه لارس شوی

می سبت تهندی سورم ته راه

نصف ... حلقه ...

بسان ... انبید و سبت سوقح ددار رفت

ده حلاوت می ادا ... نبات

باده تخ از ... شیرین بیان

تو نه از می جون ... نبات

صاحب خبر ... بجلش در عاشقی ماند من رسودن شد

پالی یا قش ... لدیم راه

... پیاه گوم ... خاصه ...

ویتدن ... یار اول ... گوهی از دست لب ...

دوی او لدی ... پرشم وفا ...

دلی که جنت و دولت دیدار یار ...

گردش کرم نزت مکانقش

ازله لانس ازدم ته کهنه

بچته زار و تی حق سبحانش

پالی یا قش لدیم راه

کش ونه کیاه زه داغ جیم ونش

رات ... راوم تندزنه

بجان مشتاقان روی تو بحق عاشقان
تو را بر جمال مشتاقان نظر باد
بجمال روی خوبت جو تو یاد
جمالت آفتاب [illegible] نظر باد
[illegible] راست دوده داوم شده
[illegible] بالا ایان [illegible]
[illegible] دیده [illegible] نادان ده

نه قد چون سرو بالا می نمایی
برخ چون گل چه زیبا می نمایی
تو خود بیر تماشا تماشا
تماشا در تماشا می نمایی

توحید که ازل راز کردی یارا
[illegible] بستند غرو ناز کردی یارا
بخشنده صفت استغنا [illegible]
شاباش [illegible] تیار کردی یارا

ما بسودای تو از عز و قبیر [illegible] شدیم
فارغ از خانقه و [illegible] زنار شدیم
ما گذشتیم ز حرص و هوس و دیو خیال
[illegible] معروف کفتار شدیم

ما سالها پیروی مذهب [illegible] کردیم
ما بفتوای اهل عقل [illegible] کردیم
ما بمنزل عنقا [illegible] بروح راه
قطع این مرحله با مرغ سحرخوان کردیم

انجمن عارف [illegible]
هر جا در این گلستان [illegible] نمای است
هر گلی در این باغ جام جهان نمای است
ما غنچه [illegible] عبرت نمای
ما بلبل [illegible] آواز [illegible] نمای

[illegible] تسلیم [illegible] رضا میبرد
[illegible] مبالا میبرد
کلاه روی [illegible] بود [illegible] آفاق [illegible]
[illegible] تو [illegible] تا [illegible]

جنت دارى باده گلگون مصفا جوهر
چمن بر رو ... عشق در بستری
چمن ... گلگون
می اوبر ... زلف ... بی سر و سامان دارد
این زمان عاشق سر گشته ... دارد
کمر ... زلف ... ففاى تماشائی او
... مجالس ... دلربائی او
وا دوه در سودای من ... او
عشق من شب ... جفای رعنائی او
دیوار

روی او صورت گل از رنگ ... مانند جی
در ... درد ظرافت کافی
نه کاخ و نه گل لاله نه فصل بهار میماند
نه بلبلان چمن خار خار میماند
نه ... دلم بیقرار منتظر است
بیا بیا که ... باز ... ماند

... در ... جوش ... چو ... داد ... کوچه ... ایام جوانی دارد
لب ... از ... دل می ... ایام جوانی دارد
... از ... دور ... برآرد ... عقای او
... گرد ... پادشاه دارد
گویند ... منزل ... ... ناز ... گل رونق ... دارد
رونق ... ... ماه ... دارد

... ای بر ... روشن ... شد
زنده ... ... سرخ ... دادند ... واقف
... جوش ... روی ... مجلس ... غنچه ...
گل ... رونق ... مجلس ... واقف
... باده رونق ... ... بزم
... باده ... لازم ... بزم
... ... دو ... بزم
... دل جان ... در ... بزم

ساقیا نور مانی آگر تا نزنم بجامی
در فراقت ظالم کوی زاری دل
گر دو صبح تیغ زنکاری دل

تا بود نقش ابیتم تا تمام بود
داغی در [illegible] تمام کرد

نرگس زدیده [illegible] آن چرخ [illegible] بادهٔ لعلی را چو جام کرد
[illegible] بهر حرف جام کرد

تا نفس دارم بنا حق میکنم [illegible]
[illegible] آرد تا مهی دارد [illegible] میرم

من چه تقریر کنم پیش تو راز دل خود
با دو بیت اگر دم زنم از قرب چه دور است
با مرده دلان خنده [illegible]

کس گرفتار مباد بگرفتاری دل
هم شانه نشین باش که همسایهٔ نور است
خمخانه نشین باش که خم زنده بگور است

من [illegible] از تو لطفی میخواهم
من [illegible] خود از تو [illegible] میخواهم
لطفی که بصد جای [illegible]

قربان [illegible] زخود میخواهم
بر لعل تو یاقوت [illegible] یاقوت [illegible] رخانه
بر چشم تو بادام [illegible] بادام [illegible] رخانه
در زلف تو [illegible] دو ابرو [illegible] هلال عید یا قوس [illegible]
[illegible] تمام [illegible] یا تمام [illegible]

هستی ما و عدم [illegible] مستی [illegible]
ساقی عشق چه [illegible] در همه جا [illegible] است
لعل [illegible] آمده ام در درج
در ته لالی [illegible] ماه [illegible]
نور صفا در علی [illegible] ابرو است
زان [illegible] روز و شب همنفس اولیاست

مقام [illegible] تا دوازده [illegible] روز [illegible] آوردند

... از آواز فاحشه بر آورده اند

ملک دل کرده خراب از مدد لشکر حسن
بادشاهی عجبی بود و شبابی عجبی

با همه مهر و بانش لیکن است
حکیم تر نوشته با این است

نهند پای ثانه بند جای
هر کرد چشم مصلحت بین است

تحفی لکهری
سونتی ما و او سونتی نته قل بوتی
سونتی دری

سونتی ما و او سونتی دری

بدل امید دیدار و چرا مگو بیندازی تا وران
کاندرین که بر ضیند مگر شبنبار بار آمد

دیم دیوانه شد دانم که یار دلنواز آمد

نال چنین [illegible] [illegible]

تو شبانه می نمائی بهری که بودی امشب
که هنوز چشم مستت اثر خمار دارد

رگ گلون که جانش همه جا جلوه گر آید
کور است سر آن دیده که دیدار نه بیند

تو که [illegible] که بینم رقیب نا موافق
چه خوش است صحبت گل [illegible] که خار دارد

[illegible] دارد و ما [illegible]

دل می طپد مگر خبر یار میرسد
جان در تردد است که دلدار میرسد

با خاکسار خویش چنین سرگران مباش
از آفتاب فیض بدیوار میرسد

عشق آنچنان خوش است که کم کم فند است
زیر است روزئی که بیکبار میرسد

دلدار قلندرا [illegible] باز آری

[illegible] باز آری

[illegible] باز آری

[illegible] یار میلدرد

۱۹۰

کامہ نیم تہ نالہ چھوان چھی از
توانی لیوہ را ابرازی

دیمہ نیمہ ای نازنین یار بلا چھی

بی نیمہ گلشنہ آواز بلبل بشنوم

شیشم گلچین بروم در منزلی باغبان

دردل بیقرار میگردد

گرنہ پانس ورادی چھم

زخم شمشیر چو برآید بہوا بنشیند
همچنان زخم نمایان تو پنهان کردم

چشمت بقیه شکارها خواهد کرد
بسمل نه یکی هزارها خواهد کرد

ابروی تو خون عالمی خواهد ریخت
این تیغ برهنه کارها خواهد کرد

لنہ جور ز دو گلشنان چھی

بی اثر ... تمنا ابرام

فتح چھی ... شرح احوال چھی

... قیل و قال چھی

ورتہ ... سنگ گردان یار

ابی ... اوات عشق ... نیاست

... عم درخا ... آزادہ گردان یار

... ابر ... بر گلستان یار ... بیت

عمر ابهوار میاید عتاب یار بد خویی
کند پیوسته سوهان کاری من چین ابروی

بیا مطرب بزم دردمندان نغمه سرکن
بدست آور ز ربابشه از هر سر موی

برسید یکی منزل آن مرکبیل
گفتم که دل من است او در منزل

گفتند دلت کجاست گفتم بر او
گفتند که او کجاست گفتم در دل

دلی ودلی تو ودلی

لمدر لمدر نزد چھی

مشفقی کس بیا تا گلستان رفتی

گلکم از تیغم رخت رنگی از گلها برخاست

او ودلی نزد چھی لمدر لمدر

تو هم نزد چھی

چی نتواشت ... باجای رام ...

[illegible] منا سین ... بین ... باجای رام ...

چون نتواشت ... باجای رام رام کتب ...

کمر ا رام کتب بی

ین بلیغ تم زلمک ... بدل خود نظر ...

از دل اشکی ... ای ... حدرکی ... آشان

دلیب بگوی بکده مستم گرفته اند

هنبای شیز بر که دستم گرفته اند

با کم ز تنگ نیست که مستم گرفته اند

در غم ازین که شیشه ز دستم گرفته اند

جنبه جلو دور ودور گاهی ...

تری بیان ... پا با کر

جلوی ... ہی دہان وی

بان قوی بره بجه با وی

های وی جی ... بی ملی

جی زمان ... لاوی کاتیه ... پا با

پره بو ... میان بای

دل ... بنو ... جی و دین

کامه کرده ... شره

بان قوی بره بجه با وی

چو درس عشق با پروانه شب تکرار میکردیم

نشان شمع مشق گریه های زار میکردیم

تا هنگی که بلبل گفت درد خویش در گلشن

اگر میداشتم من هم زبان تکرار میکردیم

دل صید کرده ... بحوش شکار دارد

... تی بکار دارد

برقع زدن ... برای ...

... باده دل ... دارد

امروز مبارک ... قائم

کلاه و ... ران جام

... سال

عرض از دم ما مدام [illegible] ابا

الحجه [illegible] تماشای [illegible] الحال

چلیم ز غصه [illegible] اسوده ابا

من جلوه گاهی [illegible] اسوده ابا

[illegible] صحن چمن از بوی [illegible]

در ابر [illegible] کاکل [illegible]

[illegible] سودای حکیم [illegible]

تصور حکیم [illegible]

علیم

شنیدم که هر که اینجا نظر ز فیض سحر نه بندد
ملک بر کار رش گره گشاید فلک بکینش کمر نه بندد

اگر گزندی بکس پسندی ز چرخ بر فن مباش ایمن
که هر که اینجا بقصد موری کمر به بندد کمر به بندد

بیمار از دم که تقاضا نکه تو باشی

لطافت [illegible] ودود بلکه تو باشی

تیر نگه [illegible] من دارم و تو داری

از طلوع بلندی ای آفتاب تابان

آن یار آشنا را من دارم و تو داری

ابرل غم بتان را من دارم و تو داری

قعام کوتی از اول [illegible]

از دو در [illegible] است

عوض [illegible] دارجات

من [illegible] میان [illegible]

شاهی که از [illegible] بلکه تو باشی

[illegible] بلکه تو باشی

خستیم بصد امید [illegible] بلکه تو باشی

ور قدر تو بودم [illegible] حلقه [illegible] بلکه تو باشی

+ یتھ نوزتی امبروم واد میان کما

برم شاد میان برن تیلہ

یای یارہ لیمنو کنز و تس

می ویتوم یاتی کنی لدہ راہ

نم دی ودیتھ یار کرنہ ایی

آنہ تاوہ نؤ جتن یاوی حقی

جمیع ظہوری یار کرنہ لیی

وگی جم عشقہ یاوی تی

برم دت مال کرہ کدتس وتہ ویتم حلی

مت نیوی جہادان ودرنس

چیلہ اکہ انتون ویوچ حلیتم تامی

زار وجمتس کہتہ لوز نمنہ آخر موشتمس کشلی

تیج ہتو ہم دادِ خدایو

آمہ تاوہ ورخنتس یاوی کنس

کماوہ رنگ تہ کرویتم یاو ویرادو

بارو لول یتو ام جا نوبی

جہادان ودرکس کامہ شینہ ادو

مو وچھام ساری زنی یتو نو کمانہ

تن نوف دائم عشقہ برو

بارو لولی یتو ام جا نوبی

امہ یتم جیتم ابیتو ابیتو لور و ابیتو

انمو وندیو لو لوتی جان

سیت جی براران بیہ کنہ ابیتھو

انمو وندیو زو تے جان

زمو چھیم شورِ گنڈ نوی کران کاون ڈول گیم واو قی جان

شراوہ ایتس ہی زن فولان کروٹ ہیوم یارہ داد

لقدق سوتم تجنہ بیدار جو دلا

کہ درخواب لٹ دیدہ ام یار جودرا

بادز شتوم ہم کس ناگاہی

اسالہ بالجام تالمار جوزرا

یادم چلی فیتم یلہ لہ بلہ

یالہ وردر تام

ابر اینجا ... تو چون ... کار ... ما اینجا

هم ساقی و هم ... جام ما اینجا

تا بکی ای جان جانان تا بکی

این تغافل ... از ... جانان

آن تجلی که عیان گشت بموسی بر طور
جلوه ماه من و گوشه بام است اینجا

ساده تو حبّت از آن لب که کم سخنی
که بود حرفی از آن نقش عشق بمینی

شمع گر گیاه تو زند دعوی نازک بدنی
گشتنی سوختنی باشد و گردن زدنی

دارد آن آفت جان حسن کمالی عجبی
جسم سوختی عجبی دارد خیالی عجبی

او بنا ... ما ... عجبی من نجا کی عجبی

تو ... سخن گفته که نالان ... نالان

نادر ... در ... تو ... دلی

دلم را که دلدار دردآلودم کرد ای جان اینجا
بگو درم دل را صد داغ کرد ای اینجا

هم او حاصل ما و هم کام ما
هم او دلربا و هم دلارام ما

شاهد عشق تو بود دیده چه لبریز نجست
اشک خونین من از مهر سیاه دشمن است

در ... وصل ... تحری ...
... وصل ...

... نجات ...

از اول ... تا ... نظام ...

برو ... دوزخ ... تو ...

منم ز عشق دروی که از آنجو ده کیم
بجود کو نرم گردد دل سخت سنگ خاره

منم ز عشق دروی که از آنجو ده کیم
بجود کو نرم گردد دل سخت سنگ خاره

گر در چمن در آئی گل تاج زر نبود
ور تو عیان گشتی عاشق کم نبود

زنجیر پای طرهٔ جانانهٔ خودیم
دیوانگان حسن پریخانهٔ خودیم

باشد از روی تو سررشتهٔ کارم روشن
بجز سوز و گداز هیچ شمع هنری نیست

لله الحمد که بعد از سفر دور و دراز
میکنیم باز دگر دیده ز دیدار تو باز

مانند ابرو بحر چه گریبان چه کف زنان
در جستجوی گوهر بلند شه خودیم

الغرض از تو فتوی عیان توقیم
انتظار تو مرا کشت بیا
جان بر بتو رسید ... بجان توقیم

دیدن بلای جان نه دیدن بلای دل
دو شو بری بلا نه دیکیوں نه گه سکون

در دل مرا غمی است که باکس نه گفته سکون
بی دیدن جمال تو یکدم نه ره سکون

اگر یابم ترا تنها و جائی
ز شادی وصل ... خود را نیابم

کار حق برحق ... جانانه در ... دیدم

لطف کردی ... بادرم خوبست

بادرم ... قلم ...

دو بیت

دل به یاری بردی ای جان و گرچه میدانی کی
سحر کردی آن چشم جادو گرچه میدانی کی

لعل میگون تو حلقه ای از لبانم کرده است
آتشی در تن ز عاشق گرچه میدانی کی

دو بیت

بلبل از گل بگذرد گر در چمن بیند مرا
بت پرستی کی کند گر برهمن بیند مرا

در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل
هر که دارد میل دیدن در سخن بیند مرا

نرگس گرچه مجنون تماشا زند
طریق مردم عالم همین است

و هم

بسنده آید از موری نقش بر دل
که اسم اعظم خاتم همین است

من که ... وفا داری
داری ... ما
... داری

ای بی وفا چه داری

دو بیت

چون چمن ... دارد ... گلستانم
چند روزی ... دل ... باشم

عندلیب گل ... باشم
... بستان ... ساز

... گلستانم
... جانان ... جهان

جام ... روی چمن ... و دل
... عشق ... بنشینم

گفتی ز سر عهد ازل نکته بگو

وانگه بگو بعد که دو پیمانه برکشم

حافظ ز ... ساقی بیا که ...

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را

بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت

کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را

مستی ... ابروی تو

گفتم ای کوی چه کوی بگو

ای همه تو خم ابروی تو ترا حلقه بگوش

با قد تو ... سرو ...

... بیار ای یار

مرغ عشق ... بیت ... ای یار

عاشقم عاشقی اوست می
عاشقی یار از عالم نه دارم

دل می باد چون بلبل از زاد ایشان بپرید
ا‌و ودلی بپرید دل عاشقان زغم

ای شمع حسن بر اسیران بپرید
بپرو وفا بجانب ایشان بپرید

تو که از جام محبت ... نوشی
سجده بشکر خداوند بیار ... ای یار

دلی وردم صبر دارم عذر دارم
چه غم وردم یاره سجاده نشینم

یاره دلی دارم صبر دارم
عذر دارم چه غم دارم یاره

دشنت گردید ... اگر گری با دستش ...
عزو همه کس دشت بدست اینجا

گر عاقبت ... اینجا
از نامه اعمال تو ... اینجا

ای لیست ... ازادی ...
گی درا ما گی کاری ...

دل بیش چون ... نازنین
درم ... نازنین

تی ارا ... نازنین
حال تو چون ... نازنین
ای ...

رو دلی ...
دل ... اجه اوجها یار و مه جانه ولی
از چوم ... یادن ... بره ... ونو
کیاه ای ... ولی
نم ... بزاه تی

... ای ... نیراو
کیاه ... نازنین ...

ای مه تو بگو چه نام داری
کاندر چه فلک مقام داری

جانم ای جانم بالا بلائی
جانم بلائی جانم بلا بلی

خود رنجم و خود صلح کنم عادتم این است
یک لحظه تحمل نکنم طاقتم این است

خوبان جهان [illegible]
[illegible] دارد

لب لعلت [illegible] ماند
[illegible] ماند

ساقی [illegible] باده [illegible] جام [illegible]

[illegible]

تیم درنای تند لی دوست

تنا نای درنای

زلیش با خاکساران می نشستیم

چراغ خانه و زیر نگینیم

کشیده انتظاری زیر بالین

رضائی حق چه باشد تا نه بینیم

گل و رو می برکف و معشوق [illegible]

سلطان جهانم به چنین روز غلام [illegible]

لبلبان همه از گلستان بر آمده اند

الهی چو عندلیب از آن کمان بر آمده اند

[illegible]

مرا از زلف او مویی بسند است

فضولی میکنم بویی بسند است

چه شکر مکینیت برقتل عشاق

صف مغلوب در بویی بسند است

شبی بر فرش گل تا صبح خوابیدن هوس دارم

چو شبنم خوش بروی سبزه خندیدن هوس دارم

[illegible]

الهی بار کند بر تنها ما یاری ما

[illegible]

رهی به شکل آدم و حوا تویی

در میان [illegible] آن پیدا تویی

در حقیقت کفر و دین یا هم یکیست
جلوه گاه مومن و ترسا توئی

ای که جوئی کعبه و بتخانه را
[illegible] دارمی در بتخانه [illegible]

آبروی [illegible] جان [illegible]
دیدار بیگانه [illegible] آشنائی

[illegible] اسرار [illegible]

[illegible]

دلا دارمی که هرگز دیده بر رویم نبندازد
بآن مردم که در دیده جا کردم نه در نشستم

بیاری بیو تا عمری وفا کردم ندر نشستم
با امید وفا بر جور و جفا کردم ندر نشستم

پاره کردم از جاک گریبان کسی
بعد ازین دست من و دامان کسی

بردی از ما دل و باز بر قصد جان آمده
جز دوای ای دل طلبی کنون جان [illegible]

آنچه گر دیده [illegible] کلام جانان بینی
[illegible] ز دیدن بمال [illegible] بینی

[illegible] جانان بینی

خوشا که شب بگذشتی روز بر سرم آمی
که آه آنچه گذشت [illegible] اینجا

مصوری که کشید نقش آن بت چین را
بدین تصورت او داد جان شیرین را

نمیدانم دلم ولوله کنیست
اسیر طره جانانه کنیست

دارم گفت دل ببرم با جان
از سر صدق [illegible] ما

[illegible] نه [illegible] از گوشه میخانه [illegible]
گفت [illegible] که [illegible]

لطف [illegible] کار [illegible]
[illegible] رحمت برسانه [illegible]

[illegible]

خالی است جهان [illegible] در سر دارم
داغ [illegible] بر سر دارم
نادم عشق تو در سر دارم
در حلقهٔ زلف آن [illegible] دارم
رودکی

تا دیده به هم رسانده‌ایم
خوناب جگر به هم رسانده‌ایم

رفتیم و شبی به هم رسانده‌ایم
این عیب و گنه به هم رسانده‌ایم

از داغ شبی به هم رسانده‌ایم

آنقدر بار مراد که [illegible] دارد
دل تا خدنگ او بر آورده

چه نازنین [illegible] بجایی [illegible]
سرو از رشک برو و داغ چکیدن دارد
نغمه [illegible] شنیدن دارد
رودکی

از رفتنش بسی به دل از کار رفت
جان رفت و هوش رفت و شکیب و قرار رفت

عاشق [illegible] وحدت
منصور [illegible] دارد رفت

[illegible] تجلی یار
[illegible] تجلی یار

[illegible] فتنه [illegible]
[illegible]

صد حیف [illegible] کفن پوش شد
در خاطرم [illegible] فراموش شد

[illegible] بدو [illegible]
[illegible]

از درد دل خویش [illegible] میگویم
[illegible] میگفتند

ای دل [illegible] خیال [illegible]
گاهی [illegible]

[illegible] خاک [illegible]

سوز با دل خشان [illegible]
[illegible] یار

بی نوای سرو روان یا گل و گلشن چه کنم
عارض سوسن چه کنم
زلف سنبل چه کنم
حافظا خلد برین خانهٔ موروث من است
اندرین منزل ویرانه نشیمن چه کنم
در محفل ... یا راجه
دل ... بیار ... راجه

ورتھا اکثا شانو تارکن موڑ ہو داریو جی
عوته کیاه کوی ساتو پوشه تان بریو
ہا بدو ... تارنه تاپه لوتو
سلم پچھو کیاه ورکیاه ... یار میان
ازلہ آسم ... ہو بریو جی
روان کاسم کرہ ہون پوشه تان ہو بریو

اچھن برم سلیٹ یا لورو لی لوتو
سلم پچھو ... لاہور برار سلیٹ
یاون میان ... ہمیوس
بره زل کو گلزار
لد رہتی تی کلش وال
شال ... تلی لوتو
وردم از یار ... درمان ... برتم
دل فدای او شد ... جان ... برتم

خون ازان نرگس مستانه ریخت
ورکس بر زلف بر بنان تر نیم

عزم آن دردم که نهفت کنم
جان و دل اندوست قربانت کنم

گر تو افلاطون لقمانی بودیم
من یک فقیم تا داوات کنم

در کنج نیی الجنت
ملک بخش سلطانت کنم

بوستاز و اشی خرگه ربابه بی نوز تو
نالہ بگیم جان کلمن شب روز تو

چیوی بسان و سوزان جدا اسان لاله شب روز تو
گلہ باغس ورتھ نیتھ سپم شب روز تو

کی شعله ما نشید از اشک تا سوخته گان زور یاریم

هر چند خوریم بر خواریم
در بزم طرب شراب خوریم

سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست
جز آستان توام در جهان پناهی نیست

وقت محمل و منفعل گل نسخه آن جمال می بینم

نی داده بر بیت در ابر بلا

ازدل تبت عقابی پیچ بہر

ما را تو حالت ونرا ما ما نیم

عالم زتو پیدا و تو خود پیدا نیست

ای عدم قرنش تو کی داغ

که در طریقت نا چیز از این کسانی بیت

مبارک ورقی آزاد و بر جم خوانی کن

آنکه او آید تسود ائی جہان از ظہور

با ہمہ عالم بپیوندش عیان پیدا گشت

آنکه او وز ہر بیابانی شد نہان پیدا گشت

آنکه او در جملہ عالم شد عیان پیدا گشت

ہمان آتش که لیلی را جگر سوخت

بمجنون شر لعجز و دادن آموخت

ترے ہان جاره ن زی ا

دیباز ان تو ترزیج بازی

محمدی کا تنم جانی

راجہ دو جیم ونتہ او جہان

جسم فولی یاوی کر و اتم یار

غیب ہیچ کس اع نب کرت

کیتی رود م فی ملی

بوزان ای یا و آتجی

چھیت ادنی یان

بوزان ای یا و آتجی

جسم قولی یا وقتی

مارچیان سنہ آنتش تس

لمہ سونہ لا کو بجا یان

بو یان کر کا

نس ہیتہ الجس یال ہتی ونہ کس

بار چو منی بوزن

کتنہ ہیچ منی بوزان

کتنہ ہیچ منہ ربوزان

وۆن ایی تمہ بتہ ژھاوتہ ٹلس پالن وتنی
لس ونہ ہما پتی تی چن تی

توروہ چھس ہو چکی تی بیہن تی
وتی وی بیہ میان بابی

توراہ لبتدی بیاہ لیکی وتی
وول ایی بنو لکی بیاہ جاو با

ونی بیی چھس بنو سنی لی
وتی وی بیاہ جاو بابی

مِم ون وہ تمہ ہران دیکی
عشقہ کال لگدچھ عشقن

پنہ یار روشم تتہ آب رنگ گوم
لاتس چہ سنو پوشا تی

جہد کسہ
زرہ کنی بہ دام اتارہ رنگ گوم
سنگ گوم تی پیوم چالنوی

شمع رخسار ترا جوش بہار دیگر است
گل بعد من مشید مہتاب آبِ ازگلش

وبر بہند وو ر تی چیر بہند انگ رنگ گوم
تحریکی سنگ گوم تی پیوم چالنوی

وبرجان عبر ومن اجیسنو برت
بال گوم لولہ نار سوز ات

بال اَنی جنازہ بر ات
جنازہ تو بترہ ادیومی

زانتہ بادلس بتنگی اَرت
بال گوم عشقہ نار سوز ات

عشقن ودادو چھوپا بار
من وزن لس ترادی

یار دی میان آتش وبر ناک دوری
شاعشا خور تری حور مشا

خچر کسندی
وشنی بار تی جلبی حوریا
چھم نار موریا للہ ون

کنتہ کتہ تارہ تی کتہ تارہ نرت
بالِ گوم لولہ نار سوز رت

تعلوی مات بوونی توری
چھم نار حوریا للہ ون

اُن تا گامت وبتیوم حوریا
تا دانہ بلو وبہ بنا تنگ

دی کالی تی دی تی ادلی تی وری
چھم نار حوریا للہ ون

تحریر
کدہ ام بر م خاک زاہنتی رد
وپہ لم بچہ تارہ تا ہشتی رد

اگر گفتم فزون ندارد
رفت گل از دو چو گل ... را
عشق ... ندارم از ... چو حزانه
... تمام ... ا
ماد علی ... تو در ...
مه ... جان تو ... مکند
... تا ... خاک ... را ...
... ... چشمی با کند

[illegible]

من خود ز تو دیوانه خلق شده بودیم
یار بوودم کیت شانی

زلفین تو سرگشته بجو با سحرم کرد
زنجیر بنه زلف تو دیوانه ترم کرد
خاک سر کوی تو چو صبا دربدرم کرد

هی ویش بیتم تا هی
کر ... به ادو دم جمای
لحو تو دیتره ما ... ها

ماد انداز جان سپاری ها
یار در فکر لقاری ها
میتوان آن نگاه پنهان دیدن
گر کند بخت ... یاری ها

دیدم ... تا دیدم

سوختم از دست حرماں گوش تا شناس
کلک صاحب تا رقم پرواز شد دست صبا
قیمت خرمهره را یا در برابر جا نهند

دستان زلف را بر یکدگر پیچیده است
من نمیگویم ز گلزارش کسی گل چیده است
رنگ ترنج سیب زنخدان اندکی گردیده است

دیده
یار الف دو تا لیم بسته
صد کیند بلا لیم بسته
چه شکن او بر حلقه
صد دل مبتلا لیم بسته

ز هجران دیده ام گر چه بنوعی تو بنشستم
به کیته جان ... زان ره در دو جهان ... بیچ
گوش دارم پیالی لوی من ... زیبائی
... ... رواج بیچ

کلفتی بوسه دوش بر دم گرفت
[illegible] شکسته رفت

ای لب نمک [illegible]

لی گر و راه و در نظر اندیشه نقش پا
[illegible] چشم رفت

این عمر از تو چند چشم [illegible]
سوی نشه چو نقش ما تو داری

این جلوه کی یابت که در بر داری

سر دار تر [illegible] نی بر تار
اندر بر من [illegible] که دو سر داری

در سینه بسی راز نهانی دارم
گر با تو نگویم به که گویم تو بگو

ای تازه نهال بزم غریبان خوش آمدی
وی سرو ناز از ره جانان خوش آمدی

یا در [illegible] کرده بخون نخجیر حذر کرد
ای شهسوار حسن [illegible] خوش آمدی

چاره سازان همه مانند فکر می کشید
راه عشق یار [illegible] سوی جانان واکنید

از بی رفیق [illegible] تقریبی نماند

فلک [illegible] چند عذر [illegible] بر پا کند

[illegible] از دل [illegible] من است

از آن زمان [illegible] جلال

[illegible] کلاه من است

دنیا بس [illegible] آب چه سراب
یارب [illegible] از خوان کرم نعمت الوان [illegible]

[illegible] گفت که من [illegible] تو کباب

در تنور [illegible] اطفال نبات
از دیده ابر [illegible] باران [illegible]

[illegible]

نرگس [illegible] چه ولی

کاش [illegible]

ام زلف [illegible] جان دیوان [illegible]

[illegible] چوی دینا [illegible]

دال دال دال [illegible]

یارب اندر عای یار را
اندک رحمی ستمگر ابرز

صبری دل مبتلای مارا
اندک تختی وفای مارا

بوی مشک ختن از باد صبا می آید
اینچه بادیست کزان بوی شما می آید

نکهت مشک ختن میدمد از باد صبا
کاروانی مگر از ملک ختا می آید

[illegible]

گل میگردد [illegible] گل میگردد

ابروی [illegible] روی [illegible]

[illegible] گذشته قدم [illegible]

عیان و نهان قدمش همه جای
کس رفته ره و دم کیت پای

سور رنگ دم و دوان کوسم
می جیم گان زد جی برده پای

در عهد پادشاه خطابخش و جرم پوش
قاضی قرابه کش شده مفتی پیاله نوش

قرابه

[illegible]

[illegible] یارسی

[illegible] یارسی

[illegible] یارسی

چھکری

حلمی یارمی تراوت
ام تاره سور نوم یال پیاره ری

دور جلم سور وس یال گلا
ان کوه جلمی تعلاوت
ست پری فوو

ویدو
حسن دستان زلفی ابروت
دو ابیدی نالاه فی و دلم ان یمخ ۲۷

عاشقم قیمت عاشقم یاری
الاله بلراز دو دغو اری

الانظر فتحم فی
آه و دمعی فی توراتی
نیدورت

مبتلا می گرد مع آن سرو روانم حلکم   بلبل نغمه طراز چمن عشقم
هیچ دم نیست بجز آه و فغانم حلکم   هیچ دم نیست بجز آه و فغانم حلکم

از تماشای رخت خلق مرا منع کنند
هوزنم هنوزنم هنوزنم حلکم

بیم لکل کنده ام تیز نگاه بسی را ست
نه چنام نه چنام نه چشم
لطی یجالی صفائی تراور
جوادم نه جشم
بحینگالا ماشتا ئی تراور

دل انته تو جیدن ای لالک راه
وریاز یامن و قائی تراو
یامه جم دارو دلا رام یبی

از تو لتی بیره یاسه تقلید کی ای لالک راه
پروره یکوی

ارام دوان دیدی لی ای لالک راه

ساقی بیار یا که پیاله پیام ست
چاکیوه
درده قع که خوانم تا خوبی تام رفت

در تاب تو به چند توان سوخت عود
حلو
سی دهه که عمر ده بر سودای خام رفت

اگر از کشت گریان ست
در جستجوی یار را

دو کیه دو خستی گلاب
نسه هرین

وا ری نسی آلبیده
در کیای بیاله هست
مر بو سر گذارا

ارتی حل

ای کریمی که از خزانه غیب   گبر و ترسا وظیفه خور داری
دوستان را بکجا کنی محروم   تو که با دشمنان نظر داری

از تماشا جام دل بریز عشرت گر کنی
نرگس شهلای او در تشنه پیمانه

ای دل تا ... مهربان یاد کردان

الیتیمی از تن ... و دامن ... یاد کردان

دو ابروی تو ... نشست ... سودای عمر

من چشم ... جهان ... یاد کردان

دو ... آری ... کردیم ... تا برم ... منتظر

کمار ... برابر چشم ... گر ... یم

بشکفت بهار و وا نشد دل

این غنچه مگر شکفتنی نیست

می برم رخ از رخ نزدیک چون شد کوی دوست

میروم شاید که پیش از مرگ بینم روی دوست

هر کجا معرفت او در خود هستیش بودیم ما

عیشها کردیم چون شمشیر از پهلوی دوست

صبح ... دارم از دولت ... جاری ... چون ... الهم

از ... تو بجاده ... داده است

بیدل ... ای ... دردی ... شد

این درد ما ... دگر ... تو

... بازار ... عنصر ... بر ... باز آ ...

گفتم که غرور کف ... خون ... گفت

گفتم ... گفت از عیش ... خواهی که دل دلبر من نرم شود

از پرده برون آید و بی شرم شود

... الفتی ... تو ... بپرانی

... از ... دل ... باشد ...

... از ... تو ... از دل ...

... از کوی ... نرم شود

برای چه پای پائی بگذرد و سلیمان
آن ملک و دولت من و نوائی

ورد چه صلاح از من رسوا مطلب
کافر عشق چه داند که مسلمانی چیست

سخت بیگانه وار میگذری
با تو ای آشنا کسی جنگید

گفتی از مدعای خود بگذر
چون توئی مدعا کسی جنگید

هر کسی گویم که فرو ترک این سودا کنم
پاره میگردد و سودایش هر سحرگاه هم دگر

گرچه مایل خمار تو جرائی چیست
سر زلف تو پریشانی چیست

دل ما و دیده شد و دیده همه دل گرد
تا مرا دل و دیده همه حاصل گرد

ای آئینه که عیب ازآن مترس
از درد دل ای ماه مترس
ای خفته تنبه که سحرگاه مترس

درش ورش ورش ورش
بیا یار

رفتم به طبیب گفتم بیمارم درمانم چیست
از اول شب تا سحر بیدارم درمانم چیست
گفت ازسر لطف جز عشق ...

یا دلی تا مهربان با دیگران

التیق از تن قیشان دامن کشان با دیگران

روبروی ما نشست و دور شد [illegible] عمر

چشم بر چشم [illegible] من و جنگ ایشان با دیگران

وقت کلی آن کس [illegible] داد [illegible] کرده ایم

کاروان رفته و ما [illegible] منتظر

[illegible] دیده [illegible] را چه تر [illegible]

بشکفت بهار و وا نشد دل

این غنچه مگر شگفتنی نیست

می برو ز نم ز رخ تر و یک چون [illegible] کوی دوست

میرود شاید که پیش از [illegible] روی دوست

هر جا [illegible] و در خدمتش بودیم ما

عیش ها کردیم چون شمشیر از پهلوی دوست

[illegible] دارم از دولت عبادت [illegible]

صبح [illegible] و [illegible] هم [illegible]

این درد [illegible] ما [illegible] تو [illegible] بازآ

[illegible] بازآ [illegible] پرستی بازآ

گفتم که غرور گفت ما همین خون جگر

گفتم پر سر گفت از عیش جهان [illegible]

خواهی که دل [illegible] ترم شود

از پرده برون آید و بی شرم شود

سر الفتی [illegible]

از هر کسی که [illegible] از [illegible] با [illegible]

هر دو [illegible] دل را [illegible] تو

از [illegible] در آغوش [illegible] تو

رازی [illegible] از [illegible] بی شرم شود

ای صبا پیامی ... سلیمان [illegible]

[illegible]

در رهٔ عشق صلاح از من رسوا مطلب
کافر عشق چه داند که مسلمانی چیست

گر بهم مایل خمار تو چرا نی چیست
ور ببینم سر زلف تو پریشانی چیست

سخت بیگانه وار مگذری
با تو ای آشنا کشتی چکنید

گفتی از مدعای خود بگذر
خون توئی مدعا کشتی چکنید

هر سستی گویم که فرو اترک این سودا کنم
تازه میگردد سودایش هر سحرگاهم دگر

[illegible]

دل همه دیده شد و دیده همه دل گردید
تا مراد دل و دیده همه حاصل گردید

ای ... شبیه دارم آهی
ای آینه کو نمیب از آه بترس

از درد دل بر شهم ای ماه بترس
ای خفته ز نالهٔ سحرگاه بترس

ورش ورش ورش ورش
تیغ ور آ یا یار

[illegible]

رفتم به طبیب گفتم که بیمارم درمانم چیست
از اول شب تا سحر بیدارم درمانم چیست
نبضم چو طبیب دید و گفت از سر لطف
جز عشق ندارد مرضی بیدارم کو یار کو

نی خسته ز تیر کی کند از ... نی بست

ور زلف تو ... از من جان

خوش جمن جلوه جانانه کرد

یارب تو اگر نکو کنی بدی را چه شود
در آتش مهیب وهی ودی را چه شود

نیکان همه از نیکی خود مقبول اند
مقبول اگر کنی ردی را چه شود

من بودم و آن یار سحر گشت صدا
بر جست ز جا باد سیار که خبر کرد

بودیم بهم گرم به صحبت من و دلدار
برقع برخ افکند غبار که خبر کرد

از حیرت من برگ شمار که خبر کرد

بیرون همه سر ... که خبر کرد

مراد دل براد آخر

الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

بلبل در ساعت دوم شب باز آواز فاجعه بر آورده

عید است ... گل و یار

... پیش ماه وی یار

یار از ... دل ... من باشی

... من باشی

گل ... من باشی

[illegible]

تا صدو مردانہ ژو ورگوی یار آوازہ [illegible]

کر خود ہمی آہی نگوئی آندل کہ بردی بازدہ

ورلیکہ حسن ادم چشمش خطائی [illegible]

دیگر ہمہ حال و خط سیاہی است مشہور

وینس کوہ [illegible] تنہ بنہ گوم

تنہ بنہ گوم بالہ یار چہ بنہ گوم

[illegible]

جان من بروی [illegible]

[illegible]

اسی کہلدا جینا لگدا مشہور [illegible]

[illegible]

چون سکندر جمل بر ایران و توران میزنیم

از تفخر طعنہ بر شاہان دوران میزنیم

گوش دولت [illegible] بر تن گردون گردان میزنیم

لاف رفعت در میان خویش اقران میزنیم

[illegible] یار یار و اریم

[illegible] کجا خبر اورد اریم

چون راه بکوی دوست بردیم
وانگه براه چکار داریم

ثابت در ایمان باشد
گفتم تو تن جان باشد

تمام جو جو عالم از تعلق
نقش دو و دران تن باشد

رضیا و عندلیبی وش می نالید وردی بر مشر
اسیرت من بدیدت و بگریی جو عروس ای جانم

بیا ای نوشه مجلس دل و جان ملکه ایمان بسم
بهر صورت خریدارم بیا العروس ای جانم

بحسن سرمه الودی بیا جانم
خریدارم بگوش ای جانم

عرق افشنده ام که زشرمن بیا و در
ولی بیا و در

آر بیا و در
قسم جو و در

این بحر برکه در بیا و در

بیا دامان
لوله بحرم

زنار جون کوه و دامه
والا دلبرو

هیبه نال لولا جبس دامه
سیاه فامه دلبرو

هیبه تیته کته هنته گلشرو

برنا و هیس دامه دامه
سنگین دل نا فرو

گلگشت ساله یار زن
صوتی تو چنگ و تار زن

رو خیمه در گلزار زن
باده بروی یار زن

کلبه کلبه آدم جان
ای حضرت شاه جهان

تا له رخت ...
جک جک جوی شاه جهان
چینش پی جب قرآن

ابتدای خط ...
گره کاکل ... شعر

صوفی تخم تازه در تکش دارم
بر تخمی زیاده بیرون دارم

از طرز کلام من شکوهی ایزد
... حرف ... دارم

رمیدی آرمیدی و آرمیدی
چه خوش با دل صیاد کردی

یک خط خوانده در گوشت توانی
فرومش کرده دو بار کردی

عاقل بیاسیم ...

دل مجنون عشق می بینم داغ تو بر جانم میکنم
و دیدم جفاکاری مجنون عشق ودودم میکنم
بیوفایی مکن تنه ورتنا

دل را کامه ام تو و تو دیده میکنم بر جانه میکنم

بیم تو بکش شده ام بجز فرقان تو روی
ز تو ترک ناز و بر جام [illegible] تا گله

ای دل و دیده گریان مروی
چون چاک گریبان مروی

مرا گویند بدکیشان که ترکش گیر قربان شو
شوم قربان آن ترکش ولی ترکش نمی گیرم

تنه ورنا تنه ورنا ور
بیوفایی مکن جانتنه

بکجا میروی ای بر زده داماشین
و درم از وحشت تو صد چاک گریبان شین

بلی بلالی بلالی
ویدم که بیمه [illegible]
تو دیدم بیمه بین چو بین تنه
بابل تو [illegible]
ای یار جفا [illegible] اوار [illegible]

بلی بلی بلی بلالی
بلی بلی بلالی

عرقی تر دلکی ای یار
مستانه [illegible] ور بر [illegible] فرقان

بیا در قامتی در پای سروی گریه میکردم
چو مژگان برگ برگش را به آب دیده تر کردم

یار از خانه برنمی آید
زندگی در نظر نمی آید

از وفش شفقی [illegible] دل
[illegible] جز نمی آید

[illegible] کدیم [illegible] جای اوست
تا [illegible] دیده [illegible] جای اوست
و این گریه که من کرده ام از [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یار ولی [illegible]
بی صنم کرده ام [illegible]

دولت جان پرور است صحبت آموزگار
خلوت بی مدعی سفره بی انتظار

بامژده گر از درم درآئی چه شود
زود آمدنت نظر ز شوقم و بیرات
از زود تر از زود ترآئی چه شود
یا پیش از خبر آئی چه شود

صبح دمم یا بیت سر از گریبان برار
شب فراق شوی گفته سعدی گوی
دامن گوهر بیار بر سر مجلس بیار

تنتم تنم تنه تنه تره دانی دو بیت
تا دروم تا دردیم تدیم
تا درویم
تا بگل آلودی ای پنجه چون آفتاب
شد مرا ورد زبان یا لیتنی کنت تراب
تاداری تاری تاری
اہہ در در دیم

تا ره دانی تاره دانی دیم تنتم
تا تم تدانی تره تاره دلا تاره
در آور تا تم

به زلف و کاکل
حکایت بود از کجا تا کجا ها

چه محل بنشینم با خاک آستان شناسست
کجا رویم لفر یارب حباب کجا

قرابت دل از وی محبت الیش دارم
با عزیزی خویش دارم

در خرمن کاینات کردم نگاه
یک دانه محبت است و دیگر همه کاه

صلاح کار کجا و من خراب کجا
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

بلبلی بلبلی بلبلی بابلبلی
ناور ویم تنه تنه تدره ودی وو

وردشهر را ور بند وی کو بیده سنر
میشوان بیدره ودلی سنر کفت

جانمن ناور ناور وز ورد دنی
یارمن ناور دقی ورد من ناورود

زلفی چو تاب زلف ... تاب شود
زلی چو خنده گل از عرق گلاب شود
چنان که روی جانانی ... می‌کنم
عرق ... بر آفتاب شود

قدر شکسته بسته دل ...

گریه تلخ مزاجی به بیخبری بود
عالمی از شوق آن لبهای میگون میگریست

دریغ از جوانی عهد برنائی

بخش یارب خدا به فضل و رحمت خویش
که در خداوند نوازی و جرم بخشائی

زحال من مپرس که با صد هزار درد
می یابدم بدرد دل دیگران رسید

هرگز تو شیشه دل من مزن بسنگ

بدلم خدنگ نازش بچه کرّ یا نشسته کهان تیری دی بسره

شکسته استخوانی چه عجب بما نشسته کهان تیری هاره کهان تیری هوتیان کی

جانم باز برزخ زلف مشکین را پریشان کرده

روز و شب را خویش بهم دست و گریبان کرده

چه از شوق تو امشب خواب در چشمم نمی آید

اجازت ده که شبها گرد کویت پاسبان باشم

آهی که ز دل خیزد و شیدائی محبت را

ورنه فلک اندر ره دعوی محبت را

آیا که تو بیمهری و رغایب برحمی

گاهی تو نمی پرسی سودای محبت را

[illegible]

در چنین وقتی که ما از خویش بیرون رفته ایم

بوسه اگر میدهی در کار تا وقت [illegible]

[illegible] فارسی یعنی بیگاه شعبه کوچک تمام تیم [illegible] وقت سر درد

[illegible]

قومی که دل اهل وفا در خون کرد
چونکرد جفا که کس بدر زند چون کرد
شه بچه بخون عاشقان گلگون کرد
چون شاخ گلی که غنچه را بیرون کرد

زد برمن نظر پرستهٔ تو چشم از حیا پوشیده من
با دیگران گر دیده تو برگرد تو گردیده من

طرف فصلی بهار ...
وقت آن شد که دگر ... میخانه شوم

ناز توئی تو صد جا رفتم یکقدم رفته همه بود نشستم گه گل و گه بخاری می ماند یار شگفته سب احوال
همه ره رو قفا میرفتم چه بگویم بچه پا میرفتم بخزان و بهار می ماند با دل بیقرار می ماند

زبان در بحث با اغیار و دل در مشورت با او
در آوردن در آوردن
همه از دل بخیز ... ره دلدار میکردم
در آوردن جان من

بمجلس بحث ازو ... خانه با اغیار میکردم
بکه جانب داری هم ازو اتی یار میکردم

قلم دوات قامتش بنگارند
تا از جواد وصف قدی او نوشتند
چو بر بیاض قامت تو بر آورد و حرف نهند
آن بیاض رخت منک زنند
ز رنگ بخال و حال ربا یدگاه تماشای دل برد
ورق تقطه نیا بند نیست
تا عادتی بست فرود دل بیکسی ابار دید
خانه آئینه گرد و قلم از دیوار نیست

بسکه رنگم زرد از هجر رخ آن بیوفاست
بر جبینی که دارم موج آب کهرباست
محروم دیوانه دربدری بدولت چرخ شد
بید مجنون چون خزان گردید زنجیر ملاست
خار میکند و نه تنها از من تنهای ما
افتد از دلبستگی زنجیر هم در پای ما

با قدش سرو روان از خجلت مرده خجالت شده
بر من در ریزد تا دو دیده بیجیدن تبت
من دنیا و در برای ذات و شادی خود حال
بر پیچیدن دست تو نازک تو
تلفظ بر طرف از ذات الجنون ...
جو با از خودی بر خونی بیجید کستم ...
قصه کوتاه شد بی سر عافیت سودای ما
لب برکردن چو ز لعل آشنائی از ما رفت

گر نشنی از قومی می باشم
بادم یکدم آرمیدن نیست
یوسف صفتی باز گذر کرد بیا راز
از هر طرف شور و فغانی شده پیدا
تا نزد تو خبر شنیدم که جانی شده پیدا
نازک بدنی آهوی جیانی شده پیدا

الکست ... بار
ای بیدل به حریف صبا ...
ناله ام ... در
ای کعبه نقش تو جان گذرد و در حضرت علی
علی علی علی علی
تا باد مرا سنگ دل ...
خود دیوانه ... مجنون ... بر دو
با جون بکشم جان ...
بی تو زبان چو رنگ برد
جان بسپار ما

زاری ازو روز فزون شوق ... عاشقی
... شوق ... حال ... پای
مادرانه ... دل ...
گر تو طالبی ... دنیا
دوری از ... مشتری
زاری ... ساقی ... جانان ...
دل از ... باغ ... جام
تن من گل شود ... گل شگفد از گل من
لذت عشق ... از دل من
تماشا ... باغ ...
تا به بلبلی که بر آستان جای او
ترا شنیده ام ... پای او

عالم از ... ایجا ... یادر ... این

چون تجارت زمین و زنهار ما ... شی

عشق تو شنیدن وجود عروی

حق نیکو و دیدی کشی

... یاد گرامی جودان اگر ... دی

چو از مسجد نشد حاصل سوای ما و من چیزی
کنون در دیر با زندان نشستم تا چه پیش آید

دوست گویم چون کنم با تو سر و کار کج
زلف کج ابرو کج و مژگان کج و رفتار کج

کج ... بر سر زین تیغ کج ...
ای سوار کار تو چون چرخ کج رفتار کج

تا ... دعای ... ای
... صاحب ... جام گرفت

مرا راند من این ... بادام گرفت

لب لعل تو بجوش و بلی جام گرفت
... در آغوش چو ادام گرفت

کز جام اجل که ... دوست
کز عمر به لب ... برگیر

ای پادشه خوبان داد از غم تنهائی
جان بی تو بجان آمد وقت است که باز آئی

یلم یله لا با لا یله لا لی
تم یله لا با لا لی یا لا لی

... ما را ... ان ... بند

... جام ... الدوام دارد

جان بر سر ... و باده شوق
در ساغر دل مدام دارد

دل ... مدام ...
یارب ... کام دارد

ای یاره یاره یاره

در فصل خزان بیا در داره

الا ای صنم چشم بخت بار دارد

در راه طلب تو طلب بیا

تنه نادر نادر نادر دانی

ورتنه تنه تانی ودست تیره نادر تانی وی ره نادرتنه تنه تنی چون نه نرگس در صبا بوی سحر زخواب جست

تنه تنه ورنا درتنه نادرتنه تنه وری جانم زر دارد ست یار جانم وای زر دارد

ای ای ای ساقی گل رنگین رعنای درجام زر دارد

تنم ورتنه نادرتنه تنه تانیره ودرتنه

تنه تانیره ورتنی ورنادرو تنادر

ترکی ضرب

وقت آن شد که برای گل رخساره بیا

قطره شبنم چو ژاله

ترکی ضرب

دیدن روی تو گلشت می نه دیدن مشکلست چشم تو بست اگر هست خراب ای جانم وردل خانه کند ... اگر به تلخش

چندان این گل گناه است بچیدن مشکلست گر روی عرقناک تو در عالم آب ای در آتش رخسار تو بر دل ...

ای یار بلم ترپلد یللی

قوم قوم قوم تنه تنه

تنه تنه تانادانی ودانی قوشانی

ای آقا توکجایی و مرادم چیست

[illegible]

ساقی صفای می و نقل و جام را

راز درون پرده از رندان مست پرس

کین حال نیست صوفی عالیمقام را

گل در بر و جام ... دلربا

یوسف خبر خویش بیعقوب نوشته است سند نامه محبوب خط بندگی من بگوئی آن جفاجو تا دل غمدیده میگردد

زغیبت عزیز مصر مکتوب نوشته است من بندهٔ آن نامه که محبوب نوشته است تو گوئی اشک خون آلوده در دیده میگردد

از شور ازل چون نوبت بعرض رسید

ناله ای از جگر با آه می آرد برون

هر برگ لاله و دامان از جهان برچیده میگردد

امروز ساغری شکستم توبه توبه

دیروز شیشه شکستم توبه توبه

آزمندی بر قیبان و رمیدی از من جور کردی و من شدیم آه چه سود

وه چه کردی و چه گفتی و چه دیدی از من که فرو جوش شنیدی از من

[illegible]

اولاد حمد سر اسم بخداوند جهان   وبیم عجم روم و دگر شام و خراسان   و چین و ماچین بر برو زنگ و حبش و

مار بیچین که نبود نالک ملک عرب   و صفاهان و سمرقند و خطا و ختن   ملح سمنگان و عراق و همدان پورب

عشاق که باز است ... دارد

عشاق سر کوب دانی چه کسان باشند   بار زنگوران کردی سوای جهان کردی

زو دیده بهر هوئی اشک آمده تا دامن   بر غم دل جان کردی ...

غبار ره او ز ره کرده ایم
گریبان خود مشکبو کرده ایم

بگلیم شبیه بختی خو نشترا
من از چشم تو مشت و سو کرده ایم

تغافل بود باعث شکوه ما
شکایت گره در گلو کرده ایم

یار من از من جدائی میکنید
بار قیبان آشنائی میکنید

گل گریبان چاک زد چندانکه بی ...
بیچ و تاب ناله ...

بگذر ای دوست تا بوقت بهار
سبزه بینی و چیده از گل می

ای فلک ...
...

که هر گاه سبزه در بستان بدمیدی چه خوش شدی جانمن

...

چند گردم مبتلا ... صبر سوا ...

آن شکیب آموز جان مبتلا ...

[illegible]

از تو محجوب تری یاد ندارد ایام
بوی اغیار ندیدست گریبان ترا

آنقدر بی سبب از طالع خود میخواهیم
که پس از بوسه کنم جای لب خندان ترا

چشم ترحم ز تو داریم ما
قبله قوی رو بکه آریم ما

[illegible]

آمد بسرم تا مدد آن سر و بینی
آورد بهی تا متعهد دست تهی

من سپر رخ زرد خود بدارد بالبدم
یعنی ز مرض نباده ام رو بینی

در خانه عشرت صنمی خوش داریم
که زلف و رخ او سنبل و آتش داریم

[illegible]

دست از طلب ندارم تا کام من برآید
یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید

یکشبای ترسیم را جدا از وفات بسگر
گر آتش درونم دود از کفن برآید

اینکه روی عالمی را شو بشو تو
جان ما به پیچ و تاب از موی

نافه مشکین تا تار و ختن
یافته بوئی از آن گیسوی تو

سینه ام سوزد چو کردی پیکان
خوب کردی خانهٔ تاریک من روزن

آخر همه را ترک بیک جا کردیم

مگر رحمی کنی شاید اگر فضلی کنی شاید

دلم جی سوزدو دود دلم سو بتو جی آید

ازان شادم که عیب جی سوزم بو بتو جی آید

دلم جی سوز دو دود دلم سو بتو جی آید

ازان شادم که عین جی سوزم

ای صبا انجمون

یاد دور بر محیط می ابر عنبر تند گون

پیدا مه دل درباره عاشق تو دارد تازه

دل سرابردهٔ محبت اوست
دیده آیینه دار طلعت اوست

دور مجنون گذشت و نوبت ماست
هر کسی پنج روز نوبت اوست

یک چند شواره سبز و شتی کردیم
یکچند به باده لشت شتی کردیم

دیدیم که این توجه ندارد با ما
کشتی کردیم و باز کشتی کردیم

منعم در باب ستجود و میلاد دارد
در بادهٔ ناب می خورد و میلاد دارد

تفحص الکحول گردی تا ناله
نزد و باب منجود و میلاد دارد

می بینی می رود این فوج حنون لندن
بلکه خادر بین یاد به دامان از من

زنهار بیحابیم از شکوه اتانخ وه تا بیرتر بینیم
مارا که تو منظوری خاطر بزود جایی

هر کس نشاط می رفته است به صحرایی

بس توجه مالی من با توهم
تو عشق کلی و دری این عشق کل آرا
می برگی کلی خونی زنگ و اعتقاد داشت
و ادرون در آلود خوش نغمه ای دارد
یاد از نشب ما نشست عاشق عرض
یاد مستانی کاروان بود کارزاران عادت
آه دل تعلق ای می در تو آرام دارد
صد خون از آلوده تن چه دارد

سه تا لیه

تا کی تو آزردم ابرو چین آموخت
چشمان تو شوخی از غزال ختن آموخت

از روح تو شوخی و جامه دربرن
از زلف تو زین گل زمین آموخت

امشب آن ماه چنین کرد گذر بر سر من
گر شبی از کرم آی تشریف باجه [illegible]
در گذر بود مگر اختر و آمد بر من
شاه من خسرو من داور من

تیغ بی تو زان آتش تو عجب دارم
شاه با ما [illegible] یار دارم اغیاری باید

در مجلس یار دارم اغیاری باید
این همه مست شد هشیاری باید

دل کجا رود وای غم جوجهانم
تا دل با صدق وصفا کردم [illegible] غیاری باید

[illegible]

سه تا له کشمیری

قول بیچاری و مالی

یار و محبته هاروو وی
واد چانه چمواشتی واروو
وهیر چانه چهنیدم کوه قی غارو

تیغ من خنجر من ناوک من تشریف من
ابرو ناز و نگاه و غمزه ای [illegible]

ویری ای گل غم یا دو گریا د چه کرد
چون [illegible] رفت یا د و فا و اد چه کرد

فراغ عشق تو در دل قلا ذو و هلاکت
یار دیر بیته بیبند که یا د چه دا

دل کجا جهه از نا و رخ تو غم جهانم
[illegible] لشکر لشکر [illegible] [illegible]

[illegible]

اگر بر جفر تو از [illegible] [illegible]
از جام جفری تو [illegible]

گرد بوده خواهم [illegible] دور عشق [illegible] تا در
سخن با ماه میگویم بری و جواب می [illegible]

شان من شوکت من [illegible] من [illegible]
من [illegible] یاد دست بر [illegible] من

[illegible] [illegible] نشان بکرم
اعم تا از وز [illegible] خاک [illegible] من

دل تاکه [illegible] [illegible] درد [illegible]
[illegible]

[illegible]

هر شب از شوق جامه پاره کنم
عاشقم عاشقم چه چاره کنم

از درویم [illegible]
اگر چه [illegible]

[illegible]

سی دِس یار جیان کیتہ آسن ... ژھیپہ دی ... ایہ تہ تکھنی برہ ماسن ... ونئم جشن ... [illegible]

کیاہ ستہ لاسن بویہ ماسن ... یار جیوم دور دور ... کیاہ ستہ لاسن بویہ ماسن ... لاہیم پوشہ تاز ... [illegible]

[illegible]

یار جیوم ... اوزن ... سور کیوم ... باتہ یابسی ... [illegible] ... دور کیوم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

نخستین باده کاندر جام کردند

ز چشم مست ساقی وام کردند

بعالم هر کجا درد و غمی بود

بهم کردند و عشقش نام کردند

شنیدم نکرد درد دل لاله علاج تا دانی تا دانی تا دانی

مولانا بایست خاطر نوشت ... تا دانی درتیغ تا دانی

چون مرغ قفس شکسته [illegible]

[illegible]

زین عمر برو ازین بس اوقات خود ضایع که عصیان [illegible]

[illegible]

[illegible]

چور جل میانو یار ستدی

تی تمبہ قرار

ژی توس تی میانی دوی

[illegible]

[illegible]

کشتش عشاق به تیر نگاه شوق من قاصد ببرد که جا میدانم تو دبی تو دبی شته شته شته

جان من خوشناست جیگر بند آنقدر شوق تو دارم که خود میدانم شته در نائی شته در نائی

ای صد هزار جان مقدس فدای تو [illegible]

روی خود ببین و گل چیدی نگر [illegible] آه ازین ستمگری [illegible] چو لبش باده [illegible]

من گشتم که بر تو جانانم جدا [illegible] ای که از بوی گل لطیف [illegible]

[illegible]

حافظا تکیه بر ایام چو سهو است و خطا

من چرا عشرت امروز به فردا فکنم

[illegible] احسان ترا شمار توانم [illegible]

بلبل ز تو [illegible] هزار [illegible]

خوشتر ز عیش و صحبت و باغ و بهار چیست

ساقی کجاست گو سبب انتظار چیست

هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار

کس را وقوف نیست که انجام کار چیست

پیوند عمر بسته به مویی است هوش دار

غمخوار خویش باش غم روزگار چیست

[illegible]